

ایرج پزشک زاد

مروری در

واقعه ۱۵ خرداد ۴۲

و

قانون مصونیت نظامیان آمریکایی

ایرج پزشک زاد

مروری در واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲





مروری در واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
ایرج پزشکشاد
چاپ سوم: بهار ۱۳۸۷ هجری خورشیدی - ۲۰۰۸ میلادی
ناشر: شرکت کتاب

15 Khordad

Iraj Pezeshkzad

Third Edition-Spring 2008

Published by: Ketab Corp. USA



I S B N: 1-59584-168-7

© Ketab Corp.2008

Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com

e-mail: Ketab1@Ketab.com

در این کتاب می خوانید:

پیشگفتار ۱

بخش اول

ظهور خمینی و جنگ و گریز دولت

- آغاز ماجرا: لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی ۹
- عکس‌العمل: چرخ زمان به عقب برنمی‌گردد ۱۳
- اولین عقب‌نشینی دولت ۱۳
- زیاده‌طلبی علما ۱۴
- عقب‌نشینی کامل دولت: لغو تصویب‌نامه ۱۶
- حمله‌ی مجدد خمینی: اهانت مطبوعات ۱۷
- یورش تازه: انقلاب سفید ۱۸
- عکس‌العمل حکومت: شدت عمل ۲۲
- استناد شاه به قانون اساسی و حمله شدید ۲۶
- موقعیت جدید: عید نداریم ۲۷
- تدبیر دولت: اخلال در مجالس عزاداری ۲۹
- واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، بهانه‌ی حادثه ۱۵ خرداد ۳۰
- عکس‌العمل دولت: اعزام طلاب به خدمت وظیفه ۳۲

بخش دوم

واقعه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

- توطئه دهه‌ی اول محرم ۳۹
- نطق عاشورای خمینی ۴۰
- عکس‌العمل دولت: بازداشت خمینی ۴۶

۴۷	مقدمات واقعه‌ی ۱۵ خرداد
۴۸	واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲
۵۰	حادثه‌ی راه ورامین
۵۲	جلسه‌ی هیئت دولت
۵۳	چند نکته‌ی قابل توجه

بخش سوم

پیامدهای واقعه‌ی خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انتخابات مجلس

۶۹	واقعه به روایت دولت
۷۴	مهاجرت علما به پایتخت
۷۶	فتوای علما بر مرجعیت آقای خمینی
۷۸	آزادی آقای خمینی از زندان
۸۰	انتخابات مجلس و حمله‌ی مجدد روحانیون
۸۲	دولت حسنعلی منصور و بازگشت خمینی به قم
۸۴	حمله‌ی بعدی: سخنرانی مسجد اعظم قم
۸۶	در انتظار فرصت تازه

بخش چهارم

قانون مصونیت نظامیان امریکا، بهانه‌ی حمله‌ی جدید

۹۱	فرصتی طلایی برای آقای خمینی
۹۳	نطقی با مایه‌ی ملی
۹۶	هم‌صدایی علما
۱۰۰	دفاع نخست‌وزیر
۱۰۲	تبعید آقای خمینی
۱۰۴	خلاف‌کاری و خلاف‌گویی دولت
۱۱۰	آقای خمینی در کسوت ملی
۱۱۲	پایان سخن
۱۱۳	منابع و مآخذ

رساله‌ی ضمیمه

۱۱۷	کاپیتولاسیون
۱۶۴	منابع و مآخذ

پیشگفتار

در ایران اسلامی روز ۱۵ خرداد تعطیل رسمی است. در سالنماها مناسبت آن قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ذکر شده است. نسل جوانی که می‌خواهد بداند این قیام چه بوده، چه کسانی به چه منظوری قیام کرده‌اند و چرا قیامشان خونین شده، از بزرگترها سؤال می‌کند، معمولاً چیزی بیش از این از آنها نمی‌شنود که قیام طرفداران آیت‌الله خمینی علیه دولت بوده که بر اثر مداخله‌ی قوای انتظامی عده‌ای کشته شده‌اند.

اگر به این توضیح راضی نشود و جواب دقیق‌تری به سؤال خود بخواهد، باید به تاریخ و ادبیات سیاسی جمهوری اسلامی، و یا به روزنامه‌ها و نشریات رژیم گذشته مراجعه کند، که هیچکدام حس کنجکاوی او را ارضاء نمی‌کند.

این طرف، نویسندگان و مفسران جمهوری اسلامی واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ را یک قیام خودجوش مردم برای پایان دادن به رژیم حاکم و استقرار حکومت عدل اسلامی معرفی می‌کنند. آن را، به عنوان مبدأ انقلاب اسلامی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر می‌شمارند، می‌گویند همان مردم سرکوبی شده در تظاهرات خونین ۱۵ خرداد ۴۲ و موقتاً عقب نشسته بودند که در حمله‌ی بعدی در بهمن ۵۷، رژیم شاهنشاهی را برافکندند و روی پی و پایه‌ای که پانزده سال پیش از آن ریخته بودند، بنای جمهوری اسلامی را بالا بردند. بعضی سوسیالیست‌های زمانی جذب نهضت خمینی شده هم بودند که واقعه‌ی ۱۵ خرداد را نسبت به انقلاب بهمن ۵۷، در همان مقام و مرتبه‌ای قرار می‌دادند که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نسبت به انقلاب اکتبر داشته است.

می‌گفتند همان‌گونه که به قول لنین، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه «رپتیسسیون ژنرال» (تمرین نهائی قبل از نمایش) انقلاب اکتبر بوده، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ نیز «تمرین نهائی» انقلاب بهمن ۵۷ بوده است.

آیت‌الله خمینی، ضمن تجلیل از حرکت ۱۵ خرداد، از تدارک آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید که بعد از آزادی از زندان از واقعه مطلع شده است و اضافه می‌کند: «تا ملت عمر دارد غمگین در مصیبت ۱۵ خرداد است».

آن طرف، روزنامه‌ها و نشریات تحت سانسور وقت است،

که به درج اعلامیه‌ی دولت اکتفا می‌کرده‌اند: جمعی آشوبگر به تحریک بعضی روحانیون همدست عناصر مرتجع، برای مقابله با اقدامات آزادی‌بخش اعلیحضرت، بخصوص اصلاحات ارضی و حقوق زنان، غائله‌ای به راه انداختند و موجب خونریزی شدند. در بعضی از اعلامیه‌ها تحریک قدرت‌های خارجی و تقسیم پول بین اوباش نیز عنوان می‌شود. و به هر حال، آن را حرکتی نه خودجوش بلکه برنامه‌ریزی شده می‌دانند. در ابعاد واقعه هم اختلاف بین دو روایت فوق‌العاده است. طرفداران آیت‌الله تلفات را از کشته و زخمی، از قول خبرگزاری‌ها- که نام نمی‌برند- بین ۴ تا ۱۵ هزار نفر ذکر می‌کنند. نهضت آزادی رقم را متجاوز از ده هزار نفر می‌داند. ولی دولت جمع مقتولین و مجروحین را ۲۷۹ تن اعلام می‌نماید.

پرده‌پوشی حکومت بر جزئیات واقعه تا پایان رژیم گذشته ادامه یافته است و اسناد و مدارک ظاهراً مکشوفه از مراکز توطئه، که وعده‌ی انتشار آنها داده شده بود، هیچگاه منتشر نشده است.

بعد از انقلاب بعضی‌ها امید داشتند که مسئولان آن موقع مملکت، از جمله وزیران کابینه‌ی وقت، که غالباً در قید حیات بودند و خارج از کشور به سر می‌بردند، اطلاعات تازه‌ای درباره‌ی واقعه به مردم بدهند. ولی صدائی از جایی شنیده نشد. حتی بعضی از آنها که خاطراتی منتشر کردند از واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ آسان گذشتند و

آنچه گفتند چیزی بیشتر از آنچه روزنامه‌ها نوشته بودند، نبود. در نتیجه، امیدواران دریافتند که آنها هم چیز زیادی از واقعیت قضایا نمی‌دانستند و در جبهه‌ی حکومت، تنها مسئول تصمیم‌گیری شخص نخست‌وزیر، امیر اسدالله علم، با حمایت شاه بوده است و اگر از تصمیمات متخذه اطلاعی به وزیران کابینه می‌دادند، بعد از اقدام بوده است.

به اهمیت واقعه از نظر محمدرضا شاه بعد از انتشار یادداشت‌های علم پی می‌بریم، که چند سال بعد، در گفتگو با علم، ۱۵ خرداد ۴۲ را نقطه‌ی عطف سلطنت خود می‌شمارد. با وجود این، توضیح روشنی درباره‌ی مقدمات و تدارکات آن نمی‌دهد. حتی در آخرین نوشته خود- پاسخ به تاریخ- به سادگی از «اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲» به عنوان غارت و چپاول و آتش‌افروزی اوباش «به تحریک فرد ناشناسی به نام آیت‌الله خمینی» یاد می‌کند.

به هر صورت، چه واقعه را به اقتدای نویسندگان جمهوری اسلامی قیامی خودجوش با هدف استقرار حکومت اسلامی بدانیم و یا به روایت دولت وقت آن را بلوای برنامه‌ریزی شده‌ای برای جلوگیری از اقدامات آزادی‌بخش شاه به شمار بیاوریم، و هم زبان با او، به آن عنوان غائله‌ی غارت و آتش‌افروزی بدهیم، از یک واقعیت نمی‌توانیم بگذریم که این واقعه منشأ بروز و ظهور آیت‌الله خمینی بوده، که چند سال بعد با رهبری حرکتی انقلابی،

رژیم مستقر و ظاهراً مستحکم شاهنشاهی را برانداخت. چند و چون برنامه‌ریزی‌ها و قرارمدارها و نحوه‌ی تشکل و تجسم این رهبری ناگهانی، هنوز پس پرده‌ای از ملاحظات سیاسی و تاکتیکی پنهان است. ولی در انتظار دستیابی به اسناد و مدارک گویا، شاید بتوان، ضمن مرور زمانی رویدادها، از لابلای سطور اعلامیه‌ها و خطابه‌های طرفین دعوا و برابر هم قرار دادن روایت‌ها، به تصویری نسبتاً روشن از واقعیت رسید.

این کوششی است که ما در این تألیف مختصر کرده‌ایم.

بخش اول

ظهور خمینی
و
جنگ و گریز دولت

لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

روز ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱، جراید عصر تهران با تیتراژ درشت خبر دادند که:

طبق لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در هیئت دولت به تصویب رسید و امروز منتشر شد، به زنان حق رأی داده شده است. در این تصویبنامه قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان برداشته شده و در مراسم سوگند به امانت و صداقت به جای قرآن، «کتاب آسمانی» آورده شده است.

آیت‌الله خمینی که فرصت را برای انجام برنامه‌های خود کاملاً مناسب یافت، بی‌درنگ دست به کار شده به دیدار روحانیون قم رفت و آنها را به نشان دادن عکس‌العملی تشویق و تحریک کرد. عاقبت قرار شد برای اتخاذ تصمیم مقتضی، جلسه‌ای در منزل حاج شیخ عبدالکریم حائری

تشکیل شود.

جلسه همان شب تشکیل شد. شرکت کنندگان، علاوه بر آقای حاج مرتضی آیت‌الله زاده‌ی حائری که جنبه‌ی میزبانی داشت، آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و خمینی بودند.

آقای خمینی طی سخنانی این تصویب‌نامه را توطئه و دسیسه‌ی خطرناکی برای لطمه زدن به اسلام و روحانیون قلمداد کرد. پس از شور و مشورت لازم، تصمیم گرفته شد که آقایان علماء، طی تلگرافی به شاه، لغو فوری تصویب‌نامه را بخواهند و ضمناً پیام‌هایی به علمای شهرستان‌های دیگر مخابره کنند و از آنها برای مقابله و مبارزه با این توطئه دعوت نمایند. علاوه بر این، هر هفته یک بار برای هم‌آهنگ کردن مبارزه با تصویب‌نامه، اجتماع کنند.

ظاهراً به اصرار آقای خمینی، روحانیون حاضر در جلسه، پس از مدتی تردید، رضایت دادند که متن تلگرام‌های علما به شاه، تکثیر و در دسترس عامه گذاشته شود. تلگراف‌های آقایان علمای قم روز ۱۷ مهر، یعنی فردای انتشار خبر تصویب‌نامه، مخابره شد.

جواب شاه، از نظر آقایان، جواب تندی بود، اولاً آنها را به جای «آیت‌الله» حجت‌الاسلام خطاب کرده بود و سپس، ضمن جلب توجه آنها به پیشرفت‌های سایر کشورهای اسلامی در این زمینه، متذکر شده بود که تلگراف آقایان

را برای دولت فرستاده است.

آقایان علما، با توجه به این جمله‌ی جواب «تلگراف شما را برای دولت فرستادم»، پس از مشاوره، در تاریخ ۲۸ مهرماه، تلگرافی با عنوان «آقای امیراسدالله علم، شاغل مقام نخست‌وزیری» به تهران مخابره کردند که طی آن گفته شده بود:

«... مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مجلس شوری، برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد... در خاتمه یادآور می‌شود که علمای اعلام ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین، در امور مخالف با شرع ساکت نخواهند ماند.»

پیام‌های آقایان علمای قم به علمای شهرستان‌ها موجب شد که تلگراف‌های زیادی در همین زمینه به دولت مخابره و متن آنها بصورت اوراق چاپی در دسترس مردم گذاشته شود. ضمن آن که بعضی وعاظ، بالای منابر، عین آنها را برای مردم می‌خواندند.

ولی آقای خمینی که دنبال عکس‌العمل تند حکومت بود، از این هم پا را فراتر گذاشت و در تاریخ ۱۵ آبان ۴۱، شخصاً دو تلگراف، یکی به شاه با القاب و تعارفات و یکی به آقای علم مخابره کرد. قسمتی از تلگراف او به شاه چنین بود: «آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قرآن مجید به «کتاب آسمانی» ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین آن یا به جای

آن قرار داد... اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به این که اطمینان نفرمائید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی، می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویبنامه‌ی خائنانه و غلط از اعتبار بپندارند.»

متن تلگراف به نخست‌وزیر، تند و تهدیدآمیز است. بعد از این که به او تذکر می‌دهد که نمی‌تواند قرآن را در عرض اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله قرار دهد، تهدید می‌کند:

«... از عواقب وخیمه‌ی تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید و بدون جهت مملکت را بخطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره‌ی شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.»

چاپ و انتشار متن این تلگراف‌ها، سروصدای زیادی در مساجد و مجامع مذهبی برپا کرد و تلگراف‌هایی به روحانیون قم مخابره شد و طومارها تنظیم گردید. انجمن‌ها و اصنافی در پشتیبانی از آقایان علما اعلامیه‌ها پخش کردند.

نهضت آزادی آقای مهندس بازرگان نیز اعلامیه‌ی مفصلی صادر کرد که قسمتی از آن چنین است:

«... دولت با این عمل خود چه خواب تازه‌ای برای مردم دیده و چه قصدی دارد؟... وقتی علی‌رغم نص صریح قانون اساسی و سنت ۵۶ ساله‌ی مشروطیت با بی‌پروایی فوق‌العاده‌ای ملت

ایران را از انتخابات مجلس شورای ملی محروم می‌کند، خیلی مضحک است که بخواهند به خانم‌ها حق رأی انتخاب نمایندگان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بعد مجلس شورای ملی را بدهند!»

عکس‌العمل دولت:

چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد

تا اینجا دولت عکس‌العمل قابل توجهی - جز مقالات علیه ارتجاع در روزنامه‌های تحت سانسور - نشان نمی‌داد. اولین عکس‌العمل تند دولت، سخنان امیراسدالله علم بود که سه روز بعد، در برابر میکروفن رادیو گفت: به قوای انتظامی دستور اکید داده شده هر گونه اخلال‌گری را شدیداً سرکوب کنند و از مختل شدن نظم و امنیت جلوگیری نمایند. و برای این که آب پاکی را روی دست آقایان علما بریزد در پایان سخنانش گفت: «چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد و دولت از برنامه اصلاحی که در دست دارد عقب‌نشینی نمی‌کند.

فردای آن روز فلسفی واعظ، در مسجد ارگ تهران، با نام و نشان، به علم و تصویب‌نامه‌ی دولت حمله کرد.

اولین عقب‌نشینی دولت

نخست وزیر روز ۲۱ آبان ۴۱ تلگرافی به سه نفر از روحانیون قم، آقایان گلپایگانی - نجفی - شریعتمداری، منهای خمینی، مخابره کرد که اولین عقب‌نشینی در مقابل علما

- بود. مفاد تلگراف را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:
- ۱- نظریه دولت در مسئله‌ی شرط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌گان انجمن‌های ایالتی و ولایتی همان نظریه‌ی علمای اعلام است.
 - ۲- سوگند امانت و صداقت در کارها و مصالح عمومی با قرآن مجید است.
 - ۳- در مسئله‌ی مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که مورد اعتراض قرار گرفته است، دولت نظر آقایان را به مجلسین تسلیم و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود.

زیاده طلبی علما

با انتشار این خبر اهالی قم به حرکت درآمدند و به قصد تبریک این موفقیت به طرف منزل علماء حرکت کردند و برخی مقامات روحانی مردم را به تدارک جشن و چراغانی دعوت نمودند. ولی جمعیتی که به منزل آقای خمینی رفته بودند با خشم و آشفتگی او روبرو شدند. برای مردم صحبت کرد و گفت لایحه‌ای که در هیئت وزیران به تصویب رسیده و در جراید منتشر شده با سلام و تعارف شخص رئیس دولت در یک تلگراف سربسته لغو نمی‌شود. بخصوص این که آقای علم حل نهائی مسئله را به مجلسین شورا و سنا که وجود ندارد و معلوم نیست کی تشکیل شود، موکول کرده است. دستور داد که چراغانی

و پرچم زدن موقوف شود و چون به او خبر رسید که برخی از علماء در صدد مخابره تلگراف تشکر به دولت و صدور اعلامیه‌ای هستند، پیغام فرستاد و تهدید کرد که مردم را علیه آنها خواهد شورانید. در نتیجه بساط چراغانی جمع و صدور اعلامیه روحانیون موقوف شد.

روز بعد آقای خمینی اعلامیه‌ای - بصورت پاسخ استفتاء اصناف قم - صادر کرد که ضمن آن خواسته شده بود که دولت با صدور یک تصویب‌نامه‌ی جدید، تصویب‌نامه‌ی قبلی را رسماً لغو شده اعلام کند. در این اعلامیه مسئله تازه‌ی خطر صهیونیسم نیز عنوان شده بود:

«... اینجانب حسب وظیفه‌ی شرعی به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم: قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و تمام اقتصاد آن در معرض قبضه‌ی صهیونیسم است... و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌نمایند... ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود سکوت نمی‌کنند.»

اینجا بود که آقای خمینی نشان داد که فقط بالغ و تصویب‌نامه ساکت نخواهد شد و چیزی بیش از آن می‌خواهد.

متعاقب این موضع‌گیری تند، علمای تهران از مردم دعوت کردند که روز ۸ آذر ۴۱ در مسجد سید عزیزالله اجتماع کنند تا درباره‌ی تصویب‌نامه‌ی ضد اسلامی تصمیم جدی گرفته شود.

عقب‌نشینی کامل دولت: لغو تصویب‌نامه

ولی هیئت دولت یک روز قبل از این اجتماع، در جلسه‌ی ۷ آذر ۴۱، تصویب کرد که تصویب‌نامه‌ی مورخ ۱۴ مهرماه ۱۳۴۱ قابل اجرا نخواهد بود. و رئیس دولت بلافاصله طی تلگراف‌هایی که به آقایان گلپایگانی، نجفی، شریعتمداری، مخابره کرد، خبر لغو تصویب‌نامه‌ی مورد بحث را اعلام داشت. با وصول این تلگراف‌ها آقایان علماء اجتماع کردند. بیشتر آنها معتقد بودند که باید به غائله پایان بخشید ولی آقای خمینی که می‌کوشید از خاموش شدن آتش آشوب جلوگیری کند و دنباله ماجرا را کش بدهد، اعتراض کرد و گفت تا خبر لغو تصویب‌نامه در جراید منعکس نشده باید به دولت فشار آورد.

عاقبت دولت به این خواسته‌ی آقایان هم‌گردن نهاد و روز ۱۰ آذر ۴۱ روزنامه‌های تهران نوشتند: «در هیئت دولت تصویب شد که تصویب‌نامه مورخه‌ی ۴۱/۸/۴۱ قابل اجرا نخواهد بود.»

آقای خمینی که ظاهراً قبل از این تاریخ دریافته بود که دولت به زودی عقب‌نشینی خواهد کرد، در آخرین اجلاس آقایان علماء، پیشنهاد کرده بود که کنار رفتن علم را از مقام نخست‌وزیری به جرم اهانتی که با این تصویب‌نامه به ساحت قرآن روا داشته است خواستار شوند و موضوع بسته بودن مجلس شورا و سنا را عنوان کنند. ولی این پیشنهاد مورد موافقت سایر علماء قرار نگرفت و او نیز

هنوز در مقامی نبود که بتواند نظر خود را به آنان تحمیل کند.

حمله‌ی مجدد خمینی: اهانت مطبوعات

به این ترتیب موضوع تصویب‌نامه و غائله آن پایان یافت. ولی آقای خمینی که در انتظار هر فرصتی برای گرم نگه داشتن تنور اغتشاش و ایجاد درگیری با دولت بود، روز ۱۱ آذر- به مناسبت آغاز درس رسمی حوزه پس از پایان غائله- سخنرانی تندی علیه دولت ایراد کرد.

بهانه‌اش دو چیز بود:

۱- چرا دولت مطبوعات را وا می‌دارد که به روحانیت و مقدسات اسلام اهانت کنند؟

۲- چرا دولت جشن ۱۷ دی را تدارک می‌بیند، و بعد از این سخنرانی به مقامات دولتی پیغام داد که هرگاه بخواهند «در روز ننگین ۱۷ دی بساطی برپا کنند»، علمای اسلام آن روز را به مناسبت فاجعه‌ی مسجد گوهرشاد، عزای ملی اعلام می‌کنند؟

ولی این حمله‌ی تازه‌ی آقای خمینی به علت عقب‌نشینی فوری دولت که از برگذاری میتینگ و رژه خیابانی به مناسبت روز کشف حجاب منصرف شد، نتیجه‌ی مطلوب او را نداد. در نتیجه موضوع اهانت مطبوعات را پیش کشید. چند روز بعد فلسفی واعظ را وا داشت که در مسجد

اعظم قم به بهانه‌ی اهانت مطبوعات به علمای اسلام- که واقعاً به دستور مقامات، در این زمینه سستی نمی‌کردند، به دولت حمله کند.

در این سخنرانی فلسفی علناً گفت: آقایان علماء و مراجع عظام از من خواسته‌اند در اینجا به دولت اتمام حجت کنم که اگر جلوی این تبلیغات مسمومی که در مطبوعات می‌شود گرفته نشود، ناچار مبارزات یک ماهه‌ی گذشته را از سر خواهند گرفت و پرده از روی خیانت‌ها برخواهند داشت.

این اولتیماتوم کار خود را کرد. دولت در مقام رفع سوء تفاهم برآمد. معاون نخست‌وزیر به قم رفت و طی ملاقات‌هایی به آقایان علماء، از مندرجات بعضی مطبوعات ابراز تأسف کرد و اطمینان داد که دولت موضوع را تعقیب خواهد کرد. و عملاً حمله‌ی مطبوعات ناگهان موقوف شد. تیر آقای خمینی در این حمله نیز به سنگ خورد.

یورش تازه: انقلاب سفید

اما فرصت طلایی دیگری پیش آمد. روز ۱۹ دی ماه ۴۱، شاه موضوع رفراندوم برای تصویب لوایح شش‌گانه (انقلاب سفید) را اعلام کرد.

۱- الغای رژیم ارباب رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی.

۲- ملی کردن جنگل‌ها.

- ۳- فروش سهام کارخانجات دولتی.
- ۴- سهم کردن کارگران در منافع کارگاه‌ها.
- ۵- لایحه اصلاحی قانون انتخابات.
- ۶- لایحه ایجاد سپاه دانش.

آقای خمینی دوباره دست به کار شد. به سراغ آقایان روحانیون رفت و لزوم مقابله و مبارزه با این رفراندوم را به آنها گوشزد کرد. ولی ابتدا موفق نشد مخالفت علما را برانگیزاند. فقط قرار شد بخواهند که نماینده‌ای از طرف حکومت بیاید و درباره‌ی این رفراندوم توضیح بدهد و نظریات آقایان علما را به شاه برساند. آقای بهبودی از طرف دربار چند بار بین قم و تهران رفت و آمد کرد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد، عاقبت آقای روح‌الله کمالوند، از علمای خرم‌آباد، به نمایندگی از طرف روحانیون قم به دیدار شاه رفت.

مؤلف کتاب «نهضت امام خمینی» اظهارات شاه را در این ملاقات این طور نقل می‌کند:

«ولی او (شاه) آخرین حرف خود را با روحانیت چنین بازگو کرد: «اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود، من باید این برنامه را اجرا کنم، زیرا اگر نکنم من از بین می‌روم و کسانی روی کار می‌آیند و به این کارها دست می‌زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند، بلکه این مساجد را به سر شما خراب خواهند کرد و شما را از بین خواهند برد.»

در بازگشت آقای کمالوند به قم دو دستگی بین آقایان

علماء پیدا شد. بعضی معتقد به مقابله و مبارزه و برخی معتقد به کوتاه آمدن بودند. ولی معتقدان به مبارزه، از جمله آقای خمینی، نظر خود را تحمیل کردند و تصمیم گرفته شد که آقایان اعلامیه بدهند و مخالفت خود را با رفراندوم شاه صریحاً اعلام دارند و از مردم بخواهند که از شرکت در آن خودداری کنند.

خود آقای خمینی برای اینکه مبدا باز سایرین منصرف شوند، تصمیم گرفت آنها را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهد. اعلامیه‌ای، بصورت پاسخی به استفتاء جمعی از متدینین، منتشر کرد که طی آن گفت:

«این رفراندوم اجباری مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است و علمای اسلام وظیفه دارند که هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند به مردم گوشزد نمایند.»
این اعلامیه روز ۲ بهمن ۴۱ به مقدار زیادی در تهران و شهرستان‌ها منتشر شد.

ساعتی بعد، در تهران بازار و بعضی دکان‌های جنوب شهر بسته شد. جمعیتی به منزل آیت‌الله خوانساری رفتند و از او خواستند که در تظاهرات علیه رفراندوم شرکت کند. او نیز قبول کرد و پیشاپیش جمعیت، به منزل آیت‌الله بهبهانی رفت.

در منزل آقای بهبهانی، فلسفی واعظ پشت میکروفن رفت، تحت‌الحنک عمامه را به علامت خروش و عزا باز کرد و از خطراتی که اسلام را تهدید می‌کند سخن گفت و فریاد

زد:

«اگر شما بدانید زیر سرپوش این فراندوم چه جنایتی می‌خواهند مرتکب شوند، دیوانه می‌شوید، با این فراندوم یک بار دیگر می‌خواهند حسین را بکشند، زینب را اسیر کنند و صحرای کربلایی برپا کنند. شما وظیفه دارید امروز در سراسر تهران فریاد بزنید که ایران کشور خفقان است. مرگ بر خفقان، بازار هم از امروز برای مدت سه روز به نشانی اعتراض به فراندوم غیرقانونی تعطیل خواهد بود...»

بعد فلسفی اعلامیه‌ی مشترک آقایان خوانساری و بهبهانی دایر بر تحریم فراندوم را که همانجا صادر شد، خواند و از مردم خواست که بعدازظهر در مسجد سید عزیزالله که آقایان خوانساری و بهبهانی به آنجا می‌روند حاضر شوند و صدای مخالفت خود را به گوش دنیا برسانند.

بعدازظهر جمعیتی در مسجد سیدعزیزالله علیرغم مداخله مأمورین انتظامی اجتماع کردند ولی آقای بهبهانی حاضر نشد و آقای خوانساری را هم مأمورین نگذاشتند به مسجد برود و به زحمت و با زدو خورد جمعیت را متفرق کردند.

فردای آن روز، ۳ بهمن، هم تظاهرات علیه فراندوم ادامه یافت و از بازار شروع شد و به دانشگاه کشیده شد.

عصر آن روز که عده‌ای از علما در منزل آیت‌الله غروی اجتماع کرده بودند تا برای تظاهرات بعدی تصمیم بگیرند، نیروهای انتظامی به آنجا حمله بردند و عده‌ای را دستگیر کردند.

عکس‌العمل حکومت: شدت عمل

عکس‌العمل دولت در برابر این اغتشاشات یکی به صورت انتشار خبر متحدالشکلی در جراید عصر تهران و دیگری مصاحبه‌ی آقای اسدالله علم بود.

روزنامه اطلاعات در شماره ۳ بهمن واقعه را این گونه توضیح داد:

«... یک مقام مطلع به خبرنگار ما گفت: طلاب و معممین به حالت اجتماع به منزل حضرت آیت‌الله بهبهانی رفتند و از مجموع گزارشات واصله چنین معلوم شده که منظور اصلی از این اجتماع و بستن بازار این بوده که املاک موقوفه مشمول قانون اصلاحات ارضی نشود و به قرار معلوم عواملی از دسته‌های منتسب به جبهه‌ی ملی نیز در این جریان مداخله داشته‌اند. طبق اظهار یک منبع مطلع پس از حوادث دیروز بازار عده‌ای از کارگران و کشاورزان اطراف تهران و فرهنگیان به مقامات رسمی مراجعه کرده و تقاضا نموده‌اند اجازه داده شود شخصاً با مخالفین مقابله کنند ولی مقامات انتظامی به ایشان اطلاع داده‌اند که حفظ نظم به عهده‌ی دولت است.»

و آقای علم، همان روز در مصاحبه‌ی مطبوعاتی بطور سربسته اظهار کرد که غائله به تحریک ملاکین مخالف اصلاحات ارضی بوده که به وسیله‌ی یکی از روحانیون (که اسم نبرد) به مرحله اجرا درآمده است و افزود که دولت قوای مخرب را به شدت سرکوب می‌کند.

روز ۴ بهمن نیز تعطیل بازار و تظاهرات و میتینگ‌های ضد دولتی و جنگ و گریز بین تظاهرکنندگان و نیروهای انتظامی ادامه یافت. در دانشگاه هم دانشجویان با شعار

«اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» به راه افتادند و در مسجد شاه اجتماع کردند ولی پلیس آنها را از مسجد بیرون کرد و درهای مسجد را بست. از طرفی عده‌ای که بعنوان کارگر و کشاورز به نفع دولت تظاهر می‌کردند با شعار جاوید شاه، به دانشگاه حمله بردند و شعارهای دانشجویان را پایین کشیدند و تعدادی از آنها را کتک زدند. نیروهای نظامی در میدان‌ها و مراکز اصلی شهر متمرکز بودند.

در قم نیز روز ۲ بهمن بازار تعطیل شد و جمعیت زیادی در منزل آقای خمینی اجتماع کرد. آقای خمینی برای مردم صحبت کرد و از مغازه‌دارها دعوت کرد که مثل بازاری‌ها مغازه‌ها را تعطیل و روز ۴ بهمن که قرار بود شاه به قم برود، از خانه‌ها بیرون نیایند.

تظاهرات روز ۳ بهمن در قم به زدوخوردهای سختی انجامید. متخاصمین از یک طرف طلاب و تظاهرکنندگانی بودند که با شعار «ما تابع قرآنیم - رفراندوم نمی‌خواهیم» به طرف صحن می‌رفتند، و از طرف دیگر، عده‌ای که عکس شاه را بالا برده و شعار «جاوید شاه» می‌دادند. به دنبال دخالت مأموران انتظامی زدو خورد بین تظاهر کنندگان ضد رفراندوم و پاسبان‌ها و مأموران انتظامی نیز روی داد. جیب‌های شهربانی به آتش کشیده شد، ناچار سربازان دخالت کردند و در مدرسه فیضیه عده‌ای مجروح شدند و مأموران مغازه‌دارها را وادار به باز کردن مغازه‌ها کردند. آقای خمینی که غایت مطلوبش ایجاد

شورش و بلوای خونین بود، از شنیدن خبر این درگیری‌ها اظهار خوشوقتی کرد، مؤلف کتاب نهضت امام خمینی در این باره می‌نویسد:

«نقل کردند که وقتی خبر حمله‌ی پلیس و مأموران انتظامی به مردم و روحانیون و مدرسه فیضیه به قائد بزرگ رسید، با وجود آن که از رفتار پلیس با مردم متأثر بود، خوشحال به نظر می‌رسید و چند بار تکرار کرد که: «الحمدالله رژیم خود را رسوا کرد. ماهیت خود را بروز داد. من همین را می‌خواستم.»

تلاش دولت برای راضی کردن آقایان علما، به دیدار با شاه، در سفرش به قم، به جایی نرسید و در یک چنین محیطی متشنج و در میان تدابیر امنیتی شدید بود که شاه روز ۴ بهمن به قم رفت. طرفداران آقای خمینی معتقدند که افرادی که به عنوان اهالی قم به نفع شاه تظاهر می‌کردند کماندوها و نظامی‌هایی بودند که با لباس مبدل به وسیله اتوبوس‌های شرکت واحد از تهران به قم برده شده بودند. بهرحال شاه نطقی ایراد کرد که ضمن آن به شدت به ارتجاع سیاه حمله کرد:

«... همیشه یک عده نفهم قشری که مغز آنها تکان نخورده همیشه سنگ در راه ما می‌انداختند زیرا مغز آنها تکان نخورده و قابل تکان خوردن نبوده... ارتجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تاکنون فکرش تکان نخورده او فکر می‌کند که زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و بیکاری و یا به بطالت و یا از این قبیل بدست آورد و غذایی بخورد و سر به بالین بگذارد... ولی مفت‌خوری دیگر از بین رفته است. در لوایح ششگانه برای همه فکر مناسبی شده...»

مقرراتی که امروز وضع کردیم از مقررات سایر ملل اگر جلوتر نباشد عقب‌تر نیست... اما چه کسانی با این مسائل مخالفت می‌کنند؟ ارتجاع سیاه کسان نفهمی که درک ندارند و بدنیت هستند...»

در هر صورت رفراندوم روز ۶ بهمن انجام گرفت و نتیجه به این شرح اعلام شد:

رای موافق	۵/۶۰۰/۰۰۰ رأی
رای مخالف	۴/۱۵۰ رأی

عکس‌العمل قم در برابر این موضوع فتوای تعطیل مراسم نماز جماعت و وعظ در سراسر ماه رمضان بود. این اعتصاب چند روزی ادامه یافت ولی به وسیله آقای خوانساری شکسته شد. اولین عکس‌العمل آقای خمینی بعد از انجام رفراندوم نطق او در اجتماع مردم در خانه‌اش، به مناسبت عید فطر بود.

«شما آقایان محترم در هر مقامی که هستید با کمال متانت و استقامت، در مقابل کارهای خلاف شرع و قانون این دستگاه بایستید. از این سرنیزه‌های زنگ زده و پوسیده نترسید... دستگاه حاکمه با سرنیزه نمی‌تواند در مقابل خواست یک ملت بزرگ مقاومت کند و دیر یا زود شکست می‌خورد، اکنون هم درمانده و شکست خورده است و روی درماندگی به این بی‌فرهنگی‌هایی که ملاحظه می‌کنید دست می‌زند. ما میل نداشتیم که کار به این رسوایی‌ها بکشد. چرا باید شاه مملکت اینقدر از ملت جدا باشد که وقتی پیشنهادی می‌دهد با بی‌اعتنایی و عکس‌العمل منفی مردم مواجه گردد؟ شاه مملکت باید جوری باشد که وقتی پیشنهادی می‌دهد، درخواستی

می‌کند، ملت با جان و دل در انجام آن بکوشند. نه آن که به مقابله برخیزند و رفراندوم شاه در سراسر مملکت بیش از دوهزار نفر به همراه نداشته است.»

استناد شاه به قانون اساسی و حمله‌ی شدید

شاه روز ۸ اسفند ۴۱ در نطقی که به مناسبت افتتاح کنفرانس اقتصادی تهران ایراد کرد برای توجیه دادن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان به موادی از قانون اساسی استناد کرد:

«... ضمناً در تشکیل مجلس، اصل دوم، مجلس شورای ملی نماینده‌ی قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران است که در امور معاش و سیاسی وطن خود مشارکت دارند. این است که این آخرین در واقع ننگ اجتماعی ایران را در انتخابات آتیه برطرف خواهیم کرد و قاطبه اهالی این مملکت و هر یک از افراد این مملکت در سرنوشت خودشان و در انتخابات ایران شرکت خواهند کرد و این هم مطابق قانون اساسی مملکت است.»

روحانیون قم چهار روز بعد در اعلامیه‌ای که با ۹ امضاء منتشر و به اعلامیه‌ی ۹ امضایی معروف شد، نسبت به این نطق شاه عکس‌العمل نشان دادند. امضاء کنندگان عبارت بودند از آقایان مرتضی حسینی لنگرودی، احمد خمینی زنجانی، محمدحسین طباطبایی، محمد موسوی یزدی، محمدرضا موسوی گلپایگانی، سیدکاظم شریعتمداری، روح‌الله موسوی خمینی، هاشم املی، مرتضی حائری.

در این اعلامیه برای اولین بار استدلال حقوقی با تکیه بر قانون اساسی، به عمل آمده بود، برای مثال:

اگر سهیم بودن زن‌ها در انتخابات موافق قانون اساسی است تصویب هیئت دولت بی‌مورد است، -اگر مغایر قانون اساسی است مکلف کردن وزیر کشور را که پس از افتتاح مجلسین مجوز قانونی تصویب‌نامه را تحصیل نماید بی‌اساس است- مراد از قاطبه اهالی مملکت، مذکور در اصل دوم، این است که وکیل مجلس، وکیل همه‌ی ملت است نه وکیل حوزه‌ی انتخابیه خود، اگر در تفسیر اصل خلافی باشد به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی تفسیر قوانین از مختصات مجلس شورای ملی است و آقایان وزراء حق تفسیر ندارند...

شاه در برابر این اعلامیه در نطق ۲۳ اسفند ۴۱ در پایگاه وحدتی دزفول، عکس‌العمل نشان داد:

«باز یکی دو هفته‌ای است که همین‌طور که سرمای زمستان دارد کم می‌شود، می‌بینم یا می‌شنوم که مثل مارهای افسرده‌ای و چون اینها در کثافت خودشان غوطه‌ور هستند باید گفت مثل شپش‌های افسرده‌ای که دارد کم‌کم اشعه آفتاب به آن‌ها می‌خورد مثل این بدبخت‌ها فکر می‌کنند. بله موقع خریدن در کثافت خودشان دو مرتبه رسیده است. این عناصر فرومایه اگر از خواب غفلت بیدار نشوند چنان مثل صاعقه مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید به آن زندگی ننگین و کثافت‌شان خاتمه داده شود.»

موقعیت جدید: عید نداریم

نزدیک شدن عید نوروز فرصت تازه‌ای برای آقای خمینی

پیش آورد که مردم را علیه حکومت تحریک کند. طی نامه‌ای به روحانیون اعلام کرد که من عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر جلوس نمی‌کنم مقتضی است آقایان هم همین رویه را اتخاذ فرمایند. درضمن نامه‌های بسیاری به علمای شهرهای دیگر فرستاد تا آنها را با این برنامه هم‌آهنگ سازد. و اعلامیه‌ی شدیدالحنی نیز با عنوان «روحانیت اسلام امسال عید ندارد» منتشر کرد. قسمتی از آن:

«دستگاه حاکمه‌ی ایران به احکام مقدسه‌ی اسلام تجاوز کرد و به احکام مسلمه‌ی قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است و دستگاه جابر با تصویب نامه‌های خلاف شرع و قانون اساسی می‌خواهد زن‌های عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند... دستگاه جابر در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند یعنی احکام ضروریه‌ی اسلام و قرآن را زیر پا بگذارد. یعنی دخترهای هیجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه‌ها بکشد یعنی دخترهای جوان و عفیف مسلمانان را به مراکز فحشا ببرد. من این عید را برای جامعه‌ی مسلمین عزا اعلام می‌کنم... من به دستگاه جابر اعلام خطر می‌کنم...»

به دنبال اعلامیه‌ی «روحانیت عید ندارد» حدود پنجاه نفر از روحانیون تهران نیز اعلامیه‌ای تحت عنوان «روحانیون امسال عزا دارند» صادر و منتشر کردند که بهانه‌ی آن تصادف نوروز با شهادت حضرت امام جعفر صادق و وارد شدن حوادث ناگوار به اسلام و مسلمین بود.

این اعلامیه باعث جار و جنجالی شد و مردم عامی

را سخت به هیجان آورد. عکس العمل شاه در مقابل اعلامیه‌های خمینی اشاره‌ای بود که بدون نام بردن از کسی، به موضوع نظام وظیفه زن‌ها کرد. در نطقی که در ۱۲ فروردین ۱۳۴۲ در مشهد، ایراد کرد، به تکذیب شایعه پرداخت:

«... صحبت کم کردن افراد نظامی مرا به یاد جعلیات و شایعاتی می‌اندازد که ناشرین آنها را منتشر کرده‌اند. یکی از این ناشرین انتشار داده که دختران ۱۸ و ۱۹ ساله را می‌خواهند به نظام وظیفه ببرند در حالی که ما از تعداد افراد نظام وظیفه کم می‌کنیم آیا این مضحک نیست که چنین دروغ‌های شاخ‌داری جعل بکنند... وظیفه‌ی مأمورین قضایی و انتظامی است که ناشرین این اکاذیب را تعقیب و مجازات نمایند...»

تدبیر دولت: اخلاص در مجالس عزاداری

روز دوم فروردین که مصادف با ۲۵ شوال، سالگرد درگذشت حضرت امام جعفر صادق، بود مراسم عزاداری در خانه‌ی آقای خمینی با حضور جمعیت کثیری برگزار شد.

مؤلف کتاب «نهضت امام خمینی» درباره این مجلس می‌نویسد:

«قبل از این که آقای خمینی از اندرون بیرون بیاید، روضه‌خوانی منبر رفته بود و از مبارزات امام صادق با دستگاه خلفای جبار صحبت می‌کرد که ناگهان صدای صلوات نابجا و پی‌درپی صحبت او را قطع کرد. خمینی وقتی از موضوع مطلع

شد به بیرونی آمد و کنار منبر واعظ نشست. ولی باز عده‌ای از میان جمعیت با صلوات‌های بی جا صحبت واعظ را مرتباً قطع می‌کردند. آقای خمینی شیخ صادق خلخالی را نزدیک خواند و زیر گوش او چیزی گفت، شیخ صادق پشت میکروفن رفت و پیغام آقا را رساند:

توجه بفرمائید! حضرت آیت‌الله می‌فرمایند: به افرادی که مأموریت اخلال‌گری و ایجاد هرج و مرج در این مجلس را دارند، اتمام حجت می‌کنم که اگر یک بار دیگر، حرکت سوء و ناشایسته‌ای که موجب اخلال در نظم و آرامش مجلس باشد، از خود نشان بدهند و خواسته باشند از رسیدن سخنان آقایان خطباء به گوش مردم جلوگیری کنند، فوراً به طرف صحن مطهر حرکت می‌کنم و در کنار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه علیهاسلام سخنانی را که لازم است به گوش مردم برسد، شخصاً ایراد خواهم کرد.

آقای خلخالی به دنبال ابلاغ التیماتوم قائد بزرگ گویا شخصاً تحت تأثیر احساسات قرارگرفت که یک باره مشت‌ها را گره کرد و فریاد زد: «هر حرامزاده، هر بی‌دین خائن که آمده این مجلس را به هم بزند بداند که اگر یک بار دیگر در اینجا گربه برقصاند، حضرت آیت‌الله به طرف صحن مطهر حرکت خواهند کرد و این جمعیت هم به دنبال ایشان راه می‌افتد و در آنجا به دنیا اعلام می‌کنند که در این مملکت به روحانیت اسلام چه می‌گذرد»

واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، بهانه‌ی حادثه‌ی ۱۵ خرداد

بعدازظهر دوم فروردین مجلس عزاداری در مدرسه‌ی فیضیه برقرار شد. کامیون‌های نظامی مقابل مدرسه متوقف بود ولی در میان جمعیت هم افرادی برای اخلال

آمده بودند که با فرستادن صلوات بی موقع صحبت واعظان را قطع می کردند. در نتیجه‌ی اعتراض واعظ، آقای انصاری، بین طلاب و این مأموران اخلاف نزاغی درگرفت که جمعیت پا به فرار گذاشت و کمی بعد فقط طلاب و مأموران در مدرسه باقی ماندند. زدو خورد شدید بین آنها به عقب نشینی مأموران انتظامی که لباس های کارگری و دهاتی به تن داشتند منجر شد و ناچار از مأموران انتظامی که بیرون مدرسه بودند کمک خواستند.

از اینجا حمله‌ی مأموران انتظامی و کماندوهای که در خارج مدرسه بودند آغاز شد و به زدو خورد و خونریزی منجر گردید. همزمان با واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه قم، درگیری دیگری در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز بین طلاب و مأمورین انتظامی درگرفت که به کشته شدن یک مأمور شهربانی و مجروح شدن عده‌ای از طلاب منجر شد.

طرفداران آقای خمینی می گویند که از این حمله به مدرسه‌ی فیضیه که تا ساعت ۷ بعد از ظهر ادامه داشته است، ده‌ها کشته و صدها زخمی به جای مانده است و می افزایند که مأمورین اجساد کشته شدگان را همراه می بردند.

ولی مدرکی در دست داریم که حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، به وسیله‌ی آقای خمینی برای بهره برداری های بعدی عمداً بزرگ و با حمله‌ی مغول مقایسه شده است. آقای سیدعلی خامنه‌ای، در دوران ریاست جمهوری، در مصاحبه‌ای به مناسبت سالروز ۱۵ خرداد، که در شماره‌ی ۱۲ خرداد

۱۳۶۱ روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شده است عیناً می‌گوید:

«در واقعه‌ی مدرس‌سهی فیضیه شاید تعداد شهدای ما از دو سه نفر بیشتر نبود. یک نفر که با نام و نشان معروف شد شهید رودباری بود و یکی دو نفر دیگر و همچنین تعدادی طلبه کتک خوردند. این حادثه را شخص امام با پیگیری تبلیغاتی و سازماندهی بسیار ظریفی یعنی گسیل داشتن طلاب و فضلالی حوزه در محرم همان سال به سراسر کشور و دستور به همه‌ی گویندگان مذهبی که از روز هفتم محرم ماجرای فیضیه را به مردم بگویند و همه دستجات مذهبی که از روز نهم محرم ماجراهای دوم فروردین را در سینه‌زنی‌ها و نوحه‌ها مطرح نمایند، توانست به آنجا برساند که قیام عظیمی چون ۱۵ خرداد را پیامد داشته باشد.»

مریدان آقای خمینی به جبهه ملی تاختند که چرا با روحانیون همدردی نکرد و در اعلامیه‌ای که در فروردین ۱۳۴۲ صادر کرد از بکار بردن اسم «روحانیون» یا «طلاب» خودداری کرده و فقط به کشته و مجروح شدن مردم و محصلین اعتراض کرده است.

بهرحال آقای خمینی حداکثر استفاده تبلیغاتی را از واقعه‌ی فیضیه‌ی قم برد.

عکس‌العمل دولت: اعزام طلاب به خدمت وظیفه

یکی از اقدامات دولت برای مقابله با تحریکات ایادی آقای خمینی، گذشته از اعلامیه‌ای که به نام «اعلامیه‌ی سازمان زنان ایران» منتشر کرد، تصمیمی بود که در هفته اول

اردیبهشت پس از صدور اعلامیه‌ی آقای خمینی - مبنی بر دعوت به برگذاری چهل‌م حادثه فیضیه - اتخاذ کرد. این تصمیم اعزام طلاب و آخوندهای قم به خدمت نظام وظیفه بود که عده‌ی زیادی از آنان، از جمله آقای شیخ علی اکبر رفسنجانی به خدمت وظیفه اعزام شدند. البته آقای خمینی از همین موضوع نیز استفاده کرد و طی پیامی به آنها، که جداگانه هم منتشر شد، گفت:

«... شما هر کجا که باشید سربازان امام زمان (عج) هستید به وظیفه‌ی سربازی خود عمل کنید. رسالت سنگینی که امروز بر عهده دارید روشن و آگاه کردن سربازان و درجه‌دارانی است که به آنها سروکار دارید... تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و پشتکار دنبال کنید، هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید.»

بهرحال اعلامیه‌ی دعوت به برگذاری چهل‌م فیضیه قم، ضمن حمله تند به دستگاه حاکمه، موضوع‌های دیگری را هم در برداشت: وحدت اسلامی، نفت، همکاری با اسرائیل قسمتی از این اعلامیه چنین است:

«مأمورین تمام قانون شکنی‌ها را به شاه نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است باید فاتحه‌ی اسلام و ایران و قوانین را خواند و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرم‌ها و قانون شکنی‌ها و اعمال غیرانسانی را به شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خودشان دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای اعمال خود برسازند؟ ... وزارت دادگستری دولت با طرح‌های خود و الغاء اسلام و رجولیت از شرایط قضات مخالفت خود را

با احکام مسلمة اسلام ظاهر کرد... من نمی‌دانم این همه بی‌فرهنگی و جنایات برای نفت قم است و حوزه‌ی علمیه باید فدای نفت شود؟ یا برای اسرائیل است و ما را مزاحم پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی می‌دانند؟»

در تهران و قم و بعضی شهرها مراسم و مجالس عزاداری به یاد حادثه‌ی فیضیه‌ی قم برگزار شد و دولت دخالت زیادی نمی‌کرد، فقط در مواردی که پس از برگزاری مراسم تظاهراتی در معابر صورت می‌گرفت زدو خورد بین مأموران و عزاداران درگرفت ولی روی هم رفته این مراسم بدون ضایعه‌ی قابل توجهی پایان یافت.

آقای خمینی پس از برگزاری مراسم چهل‌م فیضیه، به مناسبت آغاز درس، نطقی ایراد کرد که متأسفانه عین متن و تاریخ آن در دست نیست باید حدود (۲۰ اردیبهشت باشد). ولی به علت فریادی که در آغاز سخنرانی به مضمون «وای بر نجف ساکت! وای بر قم ساکت!» کشید به نطق «وای بر نجف ساکت» معروف شد. در این نطق آقای خمینی به علمای نجف و علمای میانه‌روی قم ملامت می‌کرد که چرا تند و انقلابی اقدام نمی‌کنند.

شاه در مقابل به طور سربسته دست به تهدید زد. در ۲۶ اردیبهشت ۴۲، به مناسبت کنگره‌ی سالانه‌ی لاینز

بین‌المللی در تهران، ضمن سخنرانی خود گفت: «... اگر ما تا به حال گفتیم که یکی از عجایب این است که انقلاب بزرگ ما که شاید در تاریخ بی‌سابقه باشد بدون خونریزی و بدون هیچگونه مقاومتی پیش رفته است، اگر

متأسفانه لازم باشد که بگوئیم انقلاب بزرگ ما با خون یک عده بی‌گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت گمراه، متأسفانه آغشته خواهد شد این کاری است که چاره‌ای نیست و خواهد شد.»

با شروع ماه محرم فرصت تازه‌ای برای آقای خمینی پیش آمد که دوباره به آشوب دامن بزند. رهنمودی خطاب به واعظ و مبلغین برای سخنرانی‌های ماه محرم صادر کرد که بعد از ذکر مصیبت کربلا روی سه نکته پافشاری کنند:

۱- مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت را یادآور شوند.

۲- خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهند.

۳- بگویند که امروز خطر بر اسلام، کمتر از خطر بنی‌امیه نیست.

تحریکات آخوندها و مبلغین آقای خمینی از آغاز محرم، اوائل خرداد به شدت شروع شد. شاه با لحن تندی به این تحریکات اشاره کرد. در نطقی در تاریخ ۳ خرداد ۴۲، در تهران بدون اسم بردن از کسی، گفت:

«... باید بدانید که دشمن‌های این مملکت، دشمن‌های این ملت و مملکت «شیعه» راحت ننشسته‌اند به هر وسیله‌ای که می‌توانند پیدا کنند با صرف وجوه افراد بی‌عقیده و بی‌ایمان و بدبخت را می‌خرند و تحریک می‌کنند در هر لباس و هر مکانی... این اشخاص در هر قیافه‌ای ظاهر می‌شوند اینها دشمن این مملکتند، دشمن این ملتند و اعمال‌شان مآلاً به ضرر این مذهب مقدس «شیعه» خواهد شد...»

و در نطق دیگری در ۶ خرداد ۴۲، در کرمان از این پیش‌تر رفت:

«تمام کسانی که دزد و غارتگرند سرگردنه می‌ایستند برای این که مال مردم را به یغما ببرند یا دزد روحی هستند یا افراد بد فکر خبیث بدطینتی هستند که اصلاً با هر اقدام مفید و خوبی مخالفند... ولی شما باید متوجه باشید اگر اشخاص به آن زبان آمدند و نزد شما خواستند این قبیل سمپاشی‌ها را بکنند آنها را از خودتان دور بکنید و حقیقتاً مثل یک حیوان نجس اجازه‌ی نزدیکی خودتان را ندهید.»

آقای خمینی از آغاز محرم هر شب به یکی از محله‌های قم می‌رفت و در یک مجلس عزاداری شرکت می‌کرد و کنار منبر واعظ می‌نشست تا به او دل و جرئت حمله به دولت را بدهد و این غیر از مجلس عزاداری بود که در خانه‌ی خود برپا می‌کرد و کنار منبر، احتمالاً عبارتهای نطق عاشورا را که به حادثه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ منجر شد، در ذهن خود آماده می‌کرد. مقدمات حادثه ۱۵ خرداد از هر حیث فراهم شده بود.

بخش دوم

واقعه‌ی خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

توطئه‌ی دهه‌ی اول محرم

آقای خمینی آخوندها و طلاب قم را از اول محرم به تهران و شهرهای مختلف اعزام داشت. مأموریت آنها این بود که از روز هفتم محرم ماجرای بزرگ شده‌ی مدرسه‌ی فیضیه را لابلای ذکر مصیبت کربلا، بازگو کنند و دسته‌های سینه‌زنی و نوحه‌خوانی را وادارند که در سینه‌زنی، از روز نهم، یک در میان، از شهادت یاران حضرت امام حسین و طلبه «رودباری» که در حادثه‌ی فیضیه کشته شده بود، یاد نمایند.

از معروف‌ترین طلابی که به این مأموریت اعزام شدند می‌توان از سیدعلی خامنه‌ای به بیرجند، محمدجواد باهنر به همدان، ربانی املشی به کاشان، محمود دعائی به کرمان، یاد کرد.

این اوضاع و احوال و قرینه‌های بسیار دیگری نشان می‌دهد که آقای خمینی خود را برای حمله‌ی نهائی در روز عاشورا، آماده می‌کرد. ولی چنان که خواهیم دید دولت اسدالله علم اقدام اساسی در جهت پیش‌گیری واقعه به عمل نیاورد. تنها، با چند روز تأخیر، به بازداشت بعضی مأمورین اعزامی آقای خمینی به شهرهای بزرگ، که به آنها دسترسی پیدا کرد، اکتفا نمود.

از جمله آقای باهنر روز ۱۰ خرداد در همدان و آقای خامنه‌ای روز ۱۲ خرداد در بیرجند بازداشت شدند. ولی در تهران مأمورین آقای خمینی به انجام مأموریت خود تا روز عاشورا ادامه دادند.

به این ترتیب به روز دهم محرم برابر ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ می‌رسیم.

نطق عاشورای خمینی

ظاهراً تا پیش از ظهر، فرستادگان دولت تلاش کردند که آقای خمینی را از نطق کردن در مدرسه‌ی فیضیه منع کنند ولی نتیجه‌ای نگرفتند.

ساعت ۴ بعد از ظهر آقای خمینی در اتومبیل روبازی نشست در میان جمعیتی انبوه به طرف مدرسه‌ی فیضیه روانه شد، و آنجا منبر رفت. متن این نطق شدیدالحن و حادثه‌ساز او را نقل می‌کنیم. آقای خمینی پس از اشاره به واقعه‌ی کربلا و گریاندن حاضران، حادثه‌ی مدرسه‌ی

فیضیه را به آن واقعه تشبیه کرد.

متن نطق

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الان عصر عاشورا است. گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم این سئوال برایم پیش می‌آید که اگر بنی‌امیه و دستگاه یزیدبن معاویه تنها با حسین سرچنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زن‌های بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟! زنان و کودکان چه تقصیر داشتند؟ طفل ۶ ماهه حسین چه کرده بود؟ (گریه حضار) به نظر من آنها با اساس کار داشتند. بنی‌امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر مخالف بودند بنی‌هاشم را نمی‌خواستند و غرض آنها از بین بردن این شجره‌ی طیبه بود. همین سئوال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سرچنگ داشت، با علماء اسلام مخالف بود به قرآن چکار داشتند، به مدرسه‌ی فیضیه چکار داشتند، به طلاب علوم دینی چکار داشتند، به سید ۱۸ ساله ما چکار داشتند (گریه حضار) سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار چه کرده بود؟ (گریه شدید جمعیت) به این نتیجه می‌رسیم که اینها با اساس کار دارند، با اساس اسلام و روحانیت مخالفند، اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد، اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علماء اسلام باشند اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد، اسرائیل به دست عمال سیاه خود مدرسه‌ی فیضیه را کوبید، ما را می‌کوبد، شما ملت را می‌کوبد، می‌خواهد

اقتصاد شما را قبضه کند، می‌خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد، می‌خواهد ثروت‌ها را تصاحب کند، اسرائیل می‌خواهد بدست عمال خود آن چیزهایی را که مانع هستند، آن چیزهایی را که سد راه هستند از سر راه بردارد. قرآن سد راه است باید برداشته شود، روحانیت سد راه است باید شکسته شود، مدرسه‌ی فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش سد راه است باید خراب شود، طلاب علوم دینیه ممکن است بعدها سد راه بشوند باید کشته شوند، از پشت‌بام پرت شوند، باید سرودست آنها شکسته شود، برای این که اسرائیل به منافع خودش برسد دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و می‌کند.

شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید آن روز که رفراندوم غلط، آن رفراندوم مفتضح انجام گرفت، آن رفراندومی که برخلاف مصالح ملت ایران بود با زور سرنیزه اجرا شد، در کوچه‌ها و خیابان‌های قم، در مرکز روحانی، در جوار فاطمه معصومه (ع) مشتی اراندل و اوباش را راه انداختند، در اتومبیل‌ها نشاندند و گفتند مفت خوری تمام شد. پلوخوری تمام شد. آیا این طلاب علوم دینیه که لباب عمرشان را موقع نشاطشان را در این حجرات می‌گذرانند و ماهی ۴۰ الی صد تومان بیشتر ندارند مفت خورند؟! ولی آنهایی که یک قلم درآمدشان هزار میلیون تومان است مفت خور نیستند؟ آیا ما مفت خوریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی که از دنیا می‌روند همان شب آقاراده‌هایش شام نداشتند (گریه جمعیت) ما که مرحوم بروجردی ما وقتی که از دنیا می‌روند ششصد هزار تومان (بابت شهریه حوزه‌ها) قرض باقی می‌گذارند. ایشان مفت خورند؟ ولی آنهایی که بانک‌های دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته‌اند، کاخ‌های عظیم را روهم

گذاشته‌اند باز هم ملت را رها نمی‌کنند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند مفت خور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت خور کیست؟! ... من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه، ای جناب شاه من به تو نصیحت می‌کنم دست از این اعمال و رویه بردار، من میل ندارم که اگر روزی ارباب‌ها بخواهند تو بروی مردم شکرگزاری کنند، من نمی‌خواهم تو مثل پدرت بشی.

شما ملت ایران به یاد دارید، پیرمردها، ۴۰ ساله‌ها حتی ۳۰ ساله‌های تان نیز یاد دارند که در جنگ دوم جهانی سه دولت اجنبی به ما حمله کردند، شوروی و انگلستان و آمریکا به ایران ریختند و مملکت ما را قبضه کردند اموال مردم در معرض تلف بود نوامیس مردم در معرض هتک بود لکن خدا می‌داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی‌خواهم تو این طور باشی، من میل ندارم تو مثل پدرت بشی، نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو، از علماء اسلام بشنو اینها صلاح ملت را می‌خواهند اینها صلاح مملکت را می‌خواهند. از اسرائیل نشنو، اسرائیل به درد تو نمی‌خورد. بدبخت بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت میره یک کمی تأمل کن یک کمی تدبیر کن، یک قدری عواقب امور را ملاحظه کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر، اگر راست می‌گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی بد فکر می‌کنی، اگر دیکته می‌کنند به دست تو می‌دهند در اطراف آن فکر کن، چرا بی‌تأمل حرف می‌زنی؟ آیا روحانیت نجس است؟ اگر اینها حیوان نجس هستند چرا این ملت دست آنها را می‌بوسد؟ آیا ما حیوان نجس هستیم؟ (گریه جمعیت) خدا کند که مراد تو از این جمله که (اینها مثل حیوان نجس هستند) علما و روحانیت نباشد و گرنه تکلیف ما

با تو مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل‌تر می‌گردد نمی‌توانی زندگی کنی، ملت نمی‌گذارند که به این وضع ادامه دهی، آیا روحانیت و اسلام ارتجاع سیاه است؟ لکن تو مرتجع سیاه انقلاب سفید کردی؟ انقلاب سفید به پا کردی؟ چه انقلاب سفیدی کرده‌ای؟ چرا این قدر می‌خواهی مردم را اغفال کنی؟ چرا مردم را این قدر تهدید می‌کنی؟

امروز به من خبر دادند که عده‌ای از وعاظ و خطباء تهران را برده‌اند سازمان امنیت و تهدید کرده‌اند که از سه موضوع حرف نزنند:

۱- از شاه بدگویی نکنند. ۲- به اسرائیل حمله نکنند. ۳- نگویند که اسلام در خطر است و دیگر هرچه بگویند آزادند. تمام گرفتاری‌ها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم دیگر اختلافی نداریم و باید دید که اگر ما نگوئیم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوئیم شاه چنین و چنان است آیا آنطور نیست؟ اگر ما نگوئیم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباطی و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل هم صحبت نکنید؟ آیا بنظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟!

آقای شاه! شاید اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند؟! تو نمی‌دانی اگر یک روز صدایی در بیاید، ورق برگردد هیچکدام از اینها که اکنون دور تو را گرفته‌اند با تو رفیق نیستند. اینها رفیق دلارند، اینها دین ندارند اینها وفا ندارند، دارند همه چیز را به گردن توی بیچاره می‌گذارند، آن

مردک که حالا اسم او را نمی‌برم آنگاه که دستور دادم گوش او را ببرند نام او را می‌برم (احساسات شدید مردم) آمد به مدرسه فیضیه و سوت کشید کاماندوها اطراف او مجتمع شدند، فرمان حمله داد بریزید، بکوبید، تمام حجرات را غارت کنید، همه چیز را از بین ببرید، وقتی که از او می‌پرسی که چرا این جنایات را کردید، می‌گوید شاه گفته است، فرمان ملوکانه است که مدرسه فیضیه را خراب کنیم اینها را بکشیم، نابود کنیم.

مطالب خیلی زیاد است بیشتر از آنها است که شما تصور می‌کنید، مملکت ما، اسلام ما، در معرض خطر است، آن چیزی که در شرف تکوین است سخت ما را نگران و متأسف ساخته است از وضع ایران، از وضع این مملکت خراب از وضع این هیأت دولت و از وضع این سردمداران حکومت نگران و متأسف هستیم و از خداوند بزرگ اصلاح امور را خواهانیم.»

توجه به مفاد و لحن بسیار تند این نطق جای تردید نمی‌گذارد که قصد ناطق وادار کردن دولت به نشان دادن عکس‌العمل شدید و بهره‌گیری از آن بوده و به یقین در محاسباتش بازداشت خود را پیش‌بینی کرده بود. زیرا حتی با در نظر گرفتن ضعف‌هایی که دولت در مراحل گذشته از خود نشان داده بود، آقای خمینی وقتی شاه را دست‌نشانده‌ی خارجی می‌خواند و او را تهدید به اخراج از ایران می‌کند و خطاب او «آقای شاه» و «بدبخت بیچاره» است، نمی‌تواند احتمال قوی بازداشت خود را از نظر دور داشته باشد. او می‌داند که برای کمتر از این، سرها به

باد رفته است.

عکس‌العمل دولت: بازداشت خمینی

ساعت ۴ صبح روز ۱۵ خرداد مأموران انتظامی با تجهیزات و تدارک کامل به خانه‌ی آقای خمینی در قم هجوم بردند و او را دستگیر کردند.

حاج سیدمصطفی، پسر خمینی به محض حرکت مأمورین با سروصدا بازداشت پدرش را به اطلاع همسایگان رسانید و به اتفاق گروهی که جمع شدند به طرف صحن حرکت کرد و از پشت بلندگو خبر دستگیری خمینی را به اطلاع مردم رساند.

مأمورین، آقای خمینی را به سرعت به تهران رساندند و او را ابتدا به باشگاه افسران و عصر آن روز به پادگان قصر در سه راه زندان منتقل ساختند.

همزمان با دستگیری آقای خمینی، آقای قمی در مشهد و آقای محلاتی در شیراز بازداشت و به تهران اعزام شدند.

خبر بازداشت آقای خمینی، در قم به تظاهرات و درگیری‌های سختی بین مردم و مأمورین انتظامی انجامید چند وسیله نقلیه ارتشی را مردم آتش زدند و تا حدود ساعت ۵ بعدازظهر تعدادی از تظاهرکنندگان کشته و مجروح شدند.

مقدمات واقعه‌ی ۱۵ خرداد

آخوندهای اعزام شده به تهران، از طرف آقای خمینی، از شب اول محرم در تکیه‌ها و مساجد و مجالس عزاداری ذکر مصیبت کربلا و مدرسه‌ی فیضیه را توأم می‌کردند. طبق دستوری که داشتند شب و روز تا سوعا حملات خود را علیه هیئت حاکمه به منتهای شدت رساندند.

صبح روز عاشورا، ۱۳ خرداد، عده‌ای (که از طرف منابع دولتی به پنج‌هزار نفر تخمین زده شد) در مسجد و مدرسه‌ی حاج آقا ابوالفتح اجتماع کردند و یک آخوند درباره‌ی واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه صحبت کرد و استبداد و اختناق حکومت را به سختی مورد انتقاد قرار داد و از مقام رهبری آیت‌الله خمینی تجلیل کرد.

تعداد جمعیت را در ساعت ۹ به تفاوت بین ۲/۰۰۰ نفر تا ۲۰/۰۰۰ برآورد کرده‌اند. این جمعیت کمی بعد در صفوف ۸ نفری به راه افتادند و دست به راه‌پیمایی و تظاهرات زدند. و در مسیر زیر: ری - امیرکبیر - بهارستان - مخابراتالدوله - استانبول - فردوسی - شاه‌رضا - ۲۴ اسفند - سی‌متری - سپه - میدان توپخانه، حرکت کردند.

در چند نقطه افرادی سخنرانی کردند و ضمن محکوم کردن دیکتاتوری، تقاضای لغو تساوی حقوق زنان را نمودند. در میدان توپخانه مأمورین انتظامی بطور جدی وارد عمل شده و آنها را متفرق کردند.

به دنبال این حوادث، روز بعد تعداد بیست نفر از آخوندهایی که در ایام سوگواری در منابر مردم را تحریک می‌کردند، از جمله آقای مطهری، از طرف مأمورین شهربانی و ساواک دستگیر شدند.

واقعه‌ی ۱۵ خرداد

روز ۱۵ خرداد، از ساعت ۹ صبح خبر بازداشت خمینی در بازار منتشر شد. عده‌ای دوچرخه‌سوار و موتورسیکلت سوار در بازار و خیابان‌های اطراف آن خبر دستگیر شدن خمینی و علماء را به کسبه می‌رساندند و آنها را ترغیب و تهدید به بستن دکاکین می‌کردند، از طرف دیگر عده‌ای از دانشجویان دانشگاه با شعار «خمینی را آزاد کنید» به خیابان آمدند. نیروهای انتظامی دانشگاه را محاصره کردند.

ساعت نه و نیم حدود دوهزار نفر از بازار به حرکت درآمدند و حدود پنج هزار نفر که در برابر مسجد سیدعزیزالله اجتماع کرده بودند، با شعار «یا مرگ یا خمینی» به راه افتادند. از اینجا تظاهرات و اغتشاشات شروع شد و تا ساعت ۸ بعدازظهر که حکومت نظامی اعلام و اولین اعلامیه‌ی حکومت نظامی دائر بر منع عبور و مرور منتشر شد، ادامه یافت.

درباره‌ی تعداد تظاهرکنندگان، گزارش محرمانه‌ای که از طرف مقامات دولتی در تاریخ ۱۶ خرداد ۴۲ تنظیم شده و

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی آن را در شماره ۱۴ خرداد ۱۳۶۲، نقل کرده، در دست است. از آنجا که این روزنامه درباره‌ی ارقام مورد بحث چون و چرایی نکرده است، شاید بتوان بعنوان ارقام واقعی، تا حدی به آنها اعتماد کرد.

در این گزارش حداکثر تظاهرکنندگان در نقاط مختلف شهر بین ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر تخمین زده شده و تنها در یک جا از جمعیت ۸ هزار نفری در میدان ژاله یاد می‌شود. مراکز اصلی تظاهرات از یک طرف جلوی بازار و میدان ارگ و منظور تصرف اداره انتشارات و رادیو و از طرف دیگر مرکز تسلیحات و کلانتری‌ها، برای بدست‌آوردن اسلحه بوده است.

تظاهرات دیگر در نقاط مختلف شهر، مثل میدان شوش، چهارراه شاه، میدان قزوین، سی‌متری و حمله به روزنامه‌ی اطلاعات، کارخانه‌ی پپسی‌کولا، شعب بانک‌ها، کاخ دادگستری و ایجاد چند حریق در اماکن عمومی و منازل مردم، تخریب کیوسک‌های تلفن و غیره، ظاهراً از حواشی برنامه و به منظور پراکنده ساختن نیروهای انتظامی و همچنین به هم ریختن نظم برای تأمین منظور اصلی بوده است.

شعارها علیه دیکتاتوری و در حمایت از آقای خمینی از نوع «یا مرگ یا خمینی» و «مرگ بر این دیکتاتور خون‌آشام» بوده است.

علیرغم ادعاهای مکرر سران جمهوری اسلامی در حال حاضر، که حرکت را یک حرکت خودجوش معرفی می‌کنند، خیلی بیشتر به یک حرکت برنامه‌ریزی شده می‌ماند. حمله به صورت امواج پیاپی به اداره انتشارات و رادیو و مرکز تسلیحات ارتش و کلانتری‌ها با وجود مقاومت سخت مأمورین و تیراندازی، چند بار تکرار شده است. تعدادی اتومبیل و سایر وسائط نقلیه پلیس و ماشین‌های آتش‌نشانی به آتش کشیده شده ولی احتمالاً همانطور که نخست‌وزیر وقت اظهار داشته، ممکن است موعد اجرای نقشه و برنامه، به علت انتشار خبر بازداشت آقای خمینی، جلو افتاده باشد.

در چند نقطه از تظاهرات بخصوص در میدان ارگ بر اثر حمله تظاهرکنندگان به نیروهای انتظامی تعدادی از مأمورین مجروح شدند و در اثر تیراندازی سربازان عده‌ی زیادی از تظاهرکنندگان مقتول و مجروح شدند که رقم آن در سند قابل اعتمادی روشن نشده است.

حادثه راه ورامین

عده‌ای نیز در راه بین ورامین و تهران بر اثر تیراندازی مأمورین کشته شدند.

حادثه‌ی راه ورامین نیز از نظر روشن شدن برنامه‌ی کلی آقای خمینی قابل ملاحظه است.

منابع آخوندی بر حرکت خودجوش دهقانان ورامین

پافشاری می‌کنند. ولی باید به این نکته توجه داشت که حرکت از خود ورامین شروع نشد. به قول خود آنها، (روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۱۴ خرداد ۱۳۶۲) حرکت از ده پیشوا، از قراء ورامین شروع شد. به نوشته‌ی این روزنامه، جماعتی برای عزاداری روز سوم شهادت حضرت امام حسین در صحن امامزاده جعفر جمع شده بودند، که ناگهان از طریق بلندگوها اعلام شد ای مردم مرجع تقلیدتان حضرت آیت‌الله خمینی دستگیر شده است. روز سوم که یک چهارشنبه و در نیمه خرداد، یک روز کار سنگین برای روستایی است، اجتماع جمعیت برای عزاداری از آن موقع صبح زیاد طبیعی به نظر نمی‌رسد و این که روزنامه‌ی مذکور می‌نویسد که «در مدت کوتاهی مردم به حمام‌ها رفته و غسل شهادت می‌کنند و کفن بر تن کرده به سوی تهران حرکت می‌کنند» و از طرفی پیدا شدن یک جنبش به نفع آقای خمینی، تنها در ده پیشوا، و عدم حرکت مشابهی در صدها قصبه و قریه‌ی نزدیک تهران جای شبهه و تردید در خودجوشی حرکت می‌گذارد و نقش یک برنامه و حضور وسیع محرکین حرفه‌ای را نمایان می‌سازد.

بهرحال کفن‌پوشان در مسیر راهپیمایی، به قول مورخین جمهوری اسلامی، دهقانان مسلح به داس و تبر را با خود همراه کردند و سرپل باقراآباد با تانک‌ها و کامیون‌های نظامی روبرو شدند و به اخطار فرماندهان نظامی وقعی

نگذاشتند. در زدو خورد اولیه یکی از فرماندهان ارتشی مجروح شد و در اثر گشودن آتش به سوی تظاهرکنندگان عده‌ای مقتول و مجروح و بقیه فراری شدند.

جلسه‌ی هیئت دولت

هیئت دولت ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۵ خرداد، به ریاست نخست‌وزیر امیراسدالله علم تشکیل جلسه داد و اعلام حکومت نظامی را تصویب کرد.

سپهبد نعمت‌الله نصیری به فرمانداری نظامی تهران و حومه منصوب شد و ساعات منع عبور و مرور از ساعت ۸ شب تا ۵ صبح اعلام گردید و در شب بین ۱۵ و ۱۶ خرداد تعدادی از آخوندهای و بازاریان که عامل تحریکات شناخته شده بودند بازداشت شدند.

روز پنج‌شنبه ۱۶ خرداد باز جمعیتی به اداره انتشارات و رادیو حمله بردند و باز زدوخوردهایی بین مأمورین فرمانداری نظامی و تظاهرکنندگان روی داد. در قم نیز تظاهرات، تعدادی کشته و زخمی به جای گذاشت. در شیراز هم از صبح، جمعیت‌هایی دست به تظاهرات زدند، مغازه‌ها و سینماها و اتوموبیل‌های پلیس و اتوبوس‌ها را به آتش کشیدند، تعدادی از مأمورین انتظامی مجروح و تعدادی از تظاهرکنندگان مقتول و مجروح شدند. در مشهد و تبریز نیز تظاهرات کم‌اهمیتی به وقوع پیوست. ما در اینجا به پایان دو روز آشوب خونین ۱۵ و ۱۶ خرداد

۴۲ می‌رسیم.

آقای خمینی از قم، قمی از مشهد، محلاتی از شیراز در زندان هستند. عده‌ای از آخوندها و واعظانی که از اول محرم در مجالس عزاداری به تحریک مردم دست می‌زدند، و عده‌ای از بازاریان، در شب بین ۱۵ و ۱۶ خرداد بازداشت شده‌اند. از ساعت ۸ بعدازظهر چهارشنبه ۱۵ خرداد، حکومت نظامی اعلام گردیده و شهر تهران با همه تلاشی که برای جمع‌آوری آثار تخریب‌ها و آتش‌سوزی‌ها بعمل آمده، قیافه یک شهر جنگ زده را دارد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بعدازظهر روز ۱۵ خرداد در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی وقایع را به معدودی روحانیون با همدستی عناصر پلید به تحریک خارجی نسبت داد و نخست‌وزیر، روز ۱۶ خرداد در یک مصاحبه‌ی رادیویی از این که توطئه روحانیون خنثی شده ابراز خوشوقتی نمود و ضمن اعلام خبر دستگیری عده‌ای از محرکین حادثه، اظهار داشت که نقشه‌ی اصلی برای چند روز بعد بوده که به قصد ساقط کردن رژیم، برنامه‌ی اشغال و تخریب کارخانه‌های برق و مراکز تلفن و توزیع آب را داشته‌اند و به تحریک دولت‌های خارجی بوده است.

چند نکته‌ی قابل توجه

تا این مرحله و در نظر اول، چند نکته توجه ناظر وقایع را

جلب می‌کند:

۱- آقای خمینی از آغاز جنب‌وجوش، یعنی ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ تا روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در هیچ یک از نطق‌ها و اعلامیه‌های خود، و حتی نطق بسیار تند عاشورا، به امریکا حمله و حتی اشاره‌ای نکرده و بعنوان دشمن خارجی تنها اسرائیل را مورد حمله قرار داده است. تنها در یک مورد در اسفند ماه ۱۳۴۱ در اعلامیه‌ی «ما عید نداریم» اشاره‌ای آن هم به «یهود امریکا و فلسطین» می‌بینیم که می‌گوید: «ما باید به نفع یهود امریکا و فلسطین به زندان برویم و معدوم گردیم.»

البته بعدها مورخین جمهوری اسلامی روی انقلاب سفید شاه عنوان «انقلاب امریکایی شاه» گذاشته‌اند و اعتراض خمینی را اعتراضی به دخالت امریکا در امور ایران قلمداد کرده‌اند.

۲- آخوندهای حاکم، در شرح وقایع ۱۵ و ۱۶ خرداد ۴۲، اظهار می‌دارند که: منظور و هدف قیام تصرف رادیو و دست انداختن به روی مراکز تسلیحات بوده است و تخریب وسائل حمل و نقل عمومی و آتش زدن منازل و کتابخانه‌ها و مضروب کردن زنان بی‌حجاب، کار مأمورین انتظامی بوده که با لباس مبدل، برای تخطئه‌ی قیام، مأموریت داشته‌اند.

این اتهام پایه و اساسی نمی‌تواند داشته باشد. دولت که علاقه‌مند بود به‌ر صورت تصویر روشنی از اقبال عامه از اصلاحات ۶ بهمن ۴۱ به جهانیان عرضه دارد، از دامن زدن به اغتشاشات در آن چنان موقعیتی که احتمال خطر برای موجودیت رژیم می‌رفت، نفعی نمی‌توانست داشته باشد.

۳- حکومت، از دوران مصدق به بعد، بخصوص با تجربه‌ی توطئه‌ی ۹ اسفند ۳۱، برای قتل مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، جماعت آخوندها را هم‌دستان طبیعی خود می‌دانست، و برای مقابله با ملیون، که به سختی سرکوب شده ولی هم چنان قدرتی بالقوه در بطن جامعه بودند، روی نیروی آخوندها حساب می‌کرد. اما از هنگام غائله مهرماه ۱۳۴۱ احتمالاً دانست، یا شروع به دانستن کرد، که این هم‌دستان برای خود سهمی بیش از آن چه دریافت کرده بودند، می‌خواهند.

۴- هم‌چنین، رژیم برای اولین بار آن روی سکه‌ی «اوباش پروری» را می‌دید. نباید فراموش کرد که یکی از کانون‌های اولیه اغتشاش تهران در صبح ۱۵ خرداد، میدان بارفروشان بود که عده‌ای به سرکردگی طیب حاج‌رضایی به حرکت درآمده بودند. و این طیب همان کسی بود که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به اتفاق چند تن دیگر از افراد

سرشناس، مثل آقایان شعبان جعفری و اکبر گیلگیله، به برکت مختصر پول‌های تقسیم شده‌ی سازمان سی.آی.ا. با فریادهای «جاویدشاه» به طرف مرکز شهر حرکت کرده بود. افرادی که، بعد از موفقیت کودتا، همگی از مزایای مادی بسیاری برخوردار شده بودند و رژیم در نهایت سادگی به وفاداری آنها چشم دوخته بود. این احتمالاً اولین سرخوردگی حکومت از اکثریت این جماعت بود.

۵- غافلگیر شدن حکومت در برابر شورش ۱۵ خرداد مسئله‌ای غیرقابل توجیه است. می‌دانیم که بلوای ۱۵ و ۱۶ خرداد، از نظر میزان خرابی‌ها و تعداد مقتولین در تهران، حادثه‌ای بی‌سابقه بوده است.

گزارشگران جبهه آخوندی تعداد تلفات دو روز را حدود پانزده هزار نفر (در سطح کشور) ذکر کرده‌اند، منابع دولتی تعداد مقتولین را ۸۶ نفر (۱۴ نفر در قم و ۷۲ نفر در تهران) و مجروحین را جمعاً ۱۹۳ نفر اعلام کرد.

به هیچ کدام از این ارقام نمی‌توان کاملاً اعتماد کرد. ولی احتمالاً بیش از آن چیزی است که دولت وقت می‌گفت و کمتر از آن چیزی است که آخوندها ادعا کرده‌اند.

به طوری که دیدیم، آقای خمینی تعدادی از آخوندها و واعظان و طلبه‌ها را با مأموریت تحریک مردم به وسیله‌ی ذکر «فاجعه‌ی» فیضیه لابلای مصیبت کربلا، از روز هفتم محرم، به تهران و شهرهای دیگر اعزام کرده بود که مکلف

بودند از روز تاسوعا دسته‌های سینه‌زنی و نوحه‌خوانی را نیز برای مخالفت با دولت و تحریک مردم بسیج کنند، و همه‌ی قرائن نشان می‌دهد که در انجام این مأموریت تعللی نکرده‌اند.

در این صورت غافلگیر شدن دستگاه حکومت با شبکه‌های وسیع مأمورین امنیتی در هر گوشه و کنار، در برابر حادثه‌ای با چنین ابعاد عظیم، باعث تعجب است.

جمهوری اسلامی به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد، در سال ۱۳۶۲، جزوه‌ای حاوی صورت جلسه هیئت دولت در عصر چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منتشر کرد که ما، با قید احتیاط، احتیاطی که به ملاحظه‌ی امکان تحریف اسناد، لازم است، قسمتی از بیانات نخست‌وزیر و عبارتهایی از وزیران را نقل می‌کنیم. با توجه به این که بعضی از وزیران آن موقع، در حال حاضر در قید حیات و بعضی در خارج از کشور هستند، بر آنهاست که اگر تحریفی شده باشد، تذکر دهند.

«نخست‌وزیر (اسدالله علم) -... روز تاسوعا دوهزار نفر آمدند شعار دادند زنده باد خمینی و مرگ بر دشمنان وی. روز عاشورا همین‌طور شعار دادند. اگر آن روز دست به تفرقه می‌زدیم مردم زیاد زیر دست و پا می‌رفتند... تصمیم ما بر این بود که روز شنبه خمینی را در قم و قمی را در مشهد بگیریم، ولی اتفاقی افتاد که باعث شد زودتر بگیریم. دو چیز اتفاق افتاده:

۱- خمینی در قم بر منبر رفت و هتاک‌ی زیاد به اعلیحضرت کرد.

۲- چیز دیگر آن که قم و مشهد با هم هم‌صدا بشوند و کار خیلی سخت بشود. لذا دیشب چهار بعد از نیمه‌شب خمینی را گرفتیم و امروز صبح در مشهد قمی را گرفتیم و چون خبر به تهران رسید بلوا شروع شد و ما شانس آوردیم، زیرا اینها تشکیلات قوی داشتند و کوچک نیست. با آن که از صبح عده‌ای مجروح و کشته شدند، معذک هنوز هستند و این خیلی عجیب است، یک وقت فکر می‌کنم چیزی اتفاقی بود و تمام شد ولی معلوم است خیلی عجیب بوده‌اند، من رفتم شهربانی و وضع مملکت را دیدم. قم، مشهد، تمام نقاط و تهران آرام است ولی عده‌ای هستند در تهران که با تکنیک کار می‌کنند. الان فکر می‌کنم که حکومت نظامی اعلان کنیم که مردم راحت شوند. اعلیحضرت همایونی قلباً متمایل نیستند حکومت نظامی اعلام شود و به نظر هیئت دولت گذاشته‌اند و می‌فرمایند کار حکومت نظامی بکنید ولی حکومت نظامی اعلام نکنید. اما به نظر من حکومت نظامی جنبه‌های مثبت و منفی دارد...»

وزیر دادگستری (محمد باهری) - ... حکومت نظامی می‌کنیم که ارتجاع را سرجایش بنشانیم، خاصه آن که چند روز طول می‌کشد و تمام می‌شود.

وزیر مشاور (جهانگیر تفضلی) - ... این بلوای امروز شبیه به هیچ کدام نیست، این از سی‌ام تیر هم مهم‌تر است، تاکتیک چپی است، با وضع بسیار متودیک کار می‌کنند...

وزیر راه (نصرت‌الله معینیان) - ... ما در شش بهمن وضع بسیار محکمی داشتیم، اعلیحضرت همایونی در همان تاریخ نطق بدان محکمی ایراد فرمودند نه خمینی صدا کرد نه دیگری. بنده واقعاً در مقابل اعلیحضرت خجلم... باید معلوم گردد چرا ما گذاشتیم اینطور بشود...

وزیر مشاور (غلامحسین خوش‌بین) - روی جریاناتی که نخست‌وزیر فرمودند معلوم شد این کار از مدتی پیش مشغول تهیه‌اش بوده‌اند و می‌خواستند از دهه اول محرم استفاده کنند ما هم که می‌گویند مطلع بودیم، چه شد که ما غافلگیر شدیم...

نخست‌وزیر - نظر آنان این بود که در اربعین سرتاسر تهران را به هم بزنند.

وزیر کشاورزی (اسمعیل ریاحی) - ... ما اگر قبلاً اقدام کرده بودیم یک نفر هم کشته نمی‌شد. بنابراین در هنگام امر خطیر باید فکر دقیق همه کار را کرد...

وزیر پست و تلگراف (هوشنگ سمیعی) - تشکیلات اینها خیلی مهم است و دقیق است.

نباید فراموش کرد که این همان دولتی است که در جلسه ۷ آذر ۱۳۴۱، یعنی ۶ ماه قبل از آن بر اثر مخالفت و اعتراض علماء تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را لغو کرده است و همه اعلامیه‌ها و نطق‌های آقای خمینی

بین رفراندوم ۶ بهمن ۴۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲، اگر از دید مردم عادی دور مانده بود، قاعدتاً نمی‌توانست از نظر وزیران کابینه مخفی مانده باشد.

در نتیجه اظهاراتی از این قبیل:
 «در شش بهمن وضع محکمی داشتیم، نه خمینی صدا کرد نه دیگری. «یا» چه شد که ما غافلگیر شدیم؟»
 عجیب می‌نماید.

* * *

بهرحال جوشش بلوا از روز جمعه ۱۷ خرداد ظاهراً پایان گرفته بود. روزنامه‌ی فرانسوی لوموند در شماره ۸ ژوئن ۱۹۶۳ (۱۸ خرداد ۴۲) از قول خبرگزاری فرانسه از تهران نوشت:

«به موجب اطلاعات واصله از تهران، به نظر می‌رسد که آرامش به قلمرو ایران بازگشته است، در شهر تهران، مرکز شهر همچنان به وسیله‌ی نیروهای ارتشی که راه بازار و محلات جنوبی شهر را سد کرده‌اند، تحت اشغال است، سربازان در داخل بازار و اطراف مساجد مستقر هستند، وزارت خانه‌ها، پست خانه‌ها و ساختمان‌های رادیو تحت محاصره‌ی نیروهای نظامی است. در این محلات عملاً هر نوع فعالیتی فلج شده است. مغازه‌ها بسته و رفت‌وآمد در خیابان‌های اصلی ممنوع است. در طول شب گاهی صدای رگبار مسلسل شنیده شده است.»

دکتر علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد کابینه‌ی علم، که ویراستاری یادداشت‌های او را بر عهده دارد، در مقدمه‌ای که بر این یادداشت‌ها نگاشته فصلی را به معرفی شخصیت علم اختصاص داده است. در این فصل اشاره‌ی کوتاهی به واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ دارد که عیناً نقل می‌کنیم.

«گرفتاری دیگر علم، تظاهرات پراکنده‌ی گروه‌های مخالف در تهران و قم و برخی شهرهای دیگر بود که از همان اوان فراندوم آغاز شد و در بهار ۱۳۴۲ گسترش یافت. جبهه‌های مخالف مرکب از دست‌چپی‌ها، هواخواهان جبهه‌ی ملی، برخی بازاریان و روحانیان روز به روز به فعالیت خود می‌افزودند و در میان آنان نقش مؤثر یکی از مدرسان حوزه‌ی علمیه‌ی قم به نام حاج‌آقا روح‌الله خمینی، آیت‌الله بعدی، که اعلامیه‌ی بسیار تندی علیه شاه و اقدام‌های اصلاحی او منتشر کرده بود به چشم می‌خورد.

علم تصمیم گرفت خمینی و چند تن دیگر از رهبران مخالف را دستگیر کند، ولی می‌دانست که به دنبال آن باید در انتظار واکنش خشونت‌آمیز و ستیزه‌جویانه پیروان آنان باشد. گزارش‌هایی که به شاه و علم می‌رسید، حاکی بود مخالفان، هواخواهان خود را برای تظاهرات گسترده‌ای در نیمه خرداد آماده می‌کنند. علم پیش‌بینی می‌کرد که این بار دیگر مسئله با فرستادن چند پاسبان و پراکنده کردن تظاهرکنندگان حل نخواهد شد و در صورت لزوم می‌بایست به قوه قهریه متوسل گردد. از چند روز پیش نیز در گفت‌وگویی با شاه یادآور شده بود که در تظاهرات احتمالی آینده «... باید بزنیم»، و در برابر پرسش شاه که چه گونه باید زد پاسخ داده بود، «... یعنی با

گلوله بزنیم. اگر موفق شدیم که چه بهتر، وگرنه مرا مسئول معرفی کنید.»

وی احساس می‌کرد که شاه آن چنان که می‌بایست مصمم نیست و به همین دلیل دست و پا می‌کرد که خود اختیار هر گونه اقدام لازمی را داشته باشد. شاه که همواره، به ویژه در شرایط سخت، گریز از مسئولیت را هنر می‌دانست، به آسانی درخواست علم را پذیرفت و همه نیروهای انتظامی پایتخت را در اختیار نخست‌وزیر قرار داد.

علم در این روزهای حساس فعالیت خستگی‌ناپذیری داشت. با مقام‌های انتظامی پیوسته در تماس بود و خود از کلانتری‌های مناطق حساس شهر سرکشی می‌کرد و به همه مسئولان هشدار می‌داد خود را برای رویارویی با آشوبی بزرگ آماده کنند.

به این سان هنگامی که در بامداد روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۵ ژوئن ۱۹۶۳) تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز شد، علم آمادگی کامل داشت و به رئیس شهربانی وقت، سپهبد نصیری، تلفنی دستور تیراندازی داد و در برابر تردید نصیری یادآور شد که این دستور را به عنوان نخست‌وزیر می‌دهد و نامه مؤید این دستور را نیز بی‌درنگ برای او خواهد فرستاد. خود نیز پس از ساعتی به دفتر نصیری رفت و از نزدیک شاهد وضع روز بود. این خونسردی و قاطعیت علم اثر بسیار مثبتی داشت و مسئولان انتظامی توانستند در چند ساعت به این غائله پایان دهند و تظاهرکنندگان را به شدت سرکوب کنند.

واکنش شدید و قاطع دولت، کمر مخالفان را شکست و برای چندین سال امکان برخاستن هرگونه نغمه ناسازگاری را از میان برد...»

نویسنده در پانویس این شرح توضیحی درباره‌ی شمار تلفات داده که آن را هم نقل می‌کنیم.

«شمار تلفات این رویداد تأسف‌آور را کمیسیون بی‌طرفی ۸۶ تن کشته و ۱۹۳ تن زخمی در تهران اعلام داشت. توضیح این که پس از ۱۵ خرداد دولت علم به وزیران اقتصاد، دادگستری و کشور مأموریت داد میزان تلفات جانی و مالی ناشی از این واقعه را روشن کنند و برای کمک به خانواده‌هایی که کسی را از دست داده‌اند و همچنین جبران زیان آسیب‌دیدگان، پیشنهادهایی ارائه دهند. این وزیران به نوبه خود هر یک نماینده‌ای را به این شرح برگزیدند:

حاج‌آقا رضا مجد، از خوش‌نام‌ترین معتمدان بازار تهران - از سوی وزیر اقتصاد.

بانو ستاره فرمانمائیان، پایه‌گذار و مدیر آموزشگاه عالی مددکاری اجتماعی - از سوی وزیر کشور.

و یکی از قضات بلندپایه از سوی وزیر دادگستری.

این گروه پس از چندین هفته بررسی دقیق با همکاری دستیارانی که خود برگزیده بودند. آمار نام‌برده در بالا را به همراه پیشنهاد جامعی برای کمک در هر مورد عرضه داشتند. دولت علم بر همین پایه اقدام و برای خانواده‌هایی که سرپرست خود را از دست داده بودند، مقرری تعیین و هزینه تحصیل کودکان خانواده را تقبل کرد. تا فرارسیدن انقلاب هنوز خانواده‌هایی بودند که از این بابت از بودجه نخست‌وزیری ماهیانه‌ای دریافت می‌داشتند.»

در جلد سوم یادداشت‌های امیراسدالله علم، یادداشت روز

پنج‌شنبه ۵۲/۹/۱۵ به واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ اشاره‌ای دارد که ذیلاً نقل می‌کنیم.

«... عرض کردم، ارتشبد مین‌باشیان در پاریس مریض و بستری است... فرمودند، فوری از سفارت شرح حال او را بپرس و بگو مخارج بیمارستان را هم ما خواهیم پرداخت. مرد جلفی بود، تنبیه شد، ولی نباید گرسنگی و سختی بکشد. واقعاً شاه مرد بزرگی است. بعد مدتی به فکر فرو رفتند، فرمودند، فکر نمی‌کنم که (روحیه) qualite جنگی داشت. هیچ نداشت جز قومپز درکردن و پز دادن به این یکی و آن یکی. بعد فرمودند، اصولاً فکر نمی‌کنم بین ژنرال‌هایی که بر سر کار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه اهل پز و نمایش هستند، جز شاید خود ازهاری رئیس ستاد که چون اهل تظاهر نیست و مرد جا افتاده‌ایست، ممکن است مرد جنگی باشد، گرچه امتحان نکرده‌ایم. اسامی یک عده را هم با دلایل فرمودند که فکر نمی‌کنم چیزی باشند. راجع به ارتشبد خاتم فرمانده نیروی هوایی فرمودند، او هم تا حالا نشان داده که اهل (سازمان‌دهی) organization هست، ولی در موقع جنگ نمی‌دانم چه بکند.

عرض کردم در جریانات ۱۵ خرداد و اغتشاش تهران و ایران که غلام نخست‌وزیر بود، جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود، بقیه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند و به این جهت من ناچار شدم نخست‌وزیری را ترک کرده تقریباً تمام روز در شهربانی در ستاد عملیات باشم که اینها دستپاچه نشوند. فرمودند من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدت به او ایسی که آن وقت فرمانده گارد بود بگویم مجبورید تیراندازی کنید. عرض کردم، از نخست‌وزیر

دستور کتبی هم گرفتند و باز هم می‌ترسیدند و دائماً به من می‌گفتند باید دید ریشه این کار کجاست! در صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشه کار را جستجو کند. فرمودند، آخر آقایان سیاستمدار هم هستند! عرض کردم هفته‌ی گذشته، بعد از جلسه‌ی کذایی، به شریف امامی فرمودید که شما تصور می‌کردید که آمریکایی‌ها می‌خواهند امینی را بر سر کار بیاورند و استعفاء دادید، فرمودند بلی همین طور بود. عرض کردم اتفاقاً در چنین موقعی باید شریف امامی یا هر نخست‌وزیری هم این نوع فکر نکند. وگرنه هیچ معنی دارد که آمریکایی‌ها باعث قتل فقط یک نفر معلم به نام خانعلی بشوند، بعد یک دولتی استعفا کند. فرمودند، همین طور است که می‌گویی، بعد خود شاهنشاه فرمودند، در ۱۵ خرداد وضع تو خیلی سخت بود ولی جز شدت عمل کاری نکردی. عرض کردم، اتکا به پشتیبانی صدرصد اعلیحضرت همایونی داشتم و دیگر از هیچ چیز نمی‌اندیشیدم و ملاحظه فرمودید که پیشرفت کرد یعنی طوری که همه جاده‌ها صاف شد. هم نفوذ خان و آخوند و هم نفوذ خارجی را در هم مالیدیم. فرمودند، همین طور است و من فکر می‌کنم که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ سلطنت من است. خیلی این فرمایش شاهنشاه باعث افتخار من شد.»

بخش سوم

پیامدهای واقعه‌ی خونین

۱۵ خرداد ۱۳۴۲

و انتخابات مجلس

واقعہ به روایت دولت

سیاست حکومت شدت عمل برای خاموش کردن آتش بلوا، از یک طرف، و اقدام در جهت آرام کردن نگرانی افکار عمومی از طرف دیگر بود.

شدت عمل که با سرکوبی سخت اغتشاش‌گران در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد و اعلام حکومت نظامی شروع شده بود، با بازداشت جمعی از میدان‌داران و وعاظ و بازاریان ادامه یافت. ظاهراً دولت در آغاز قاطعانه مصمم به شدت عمل بود.

در صورت جلسه‌ی هیئت دولت، روز شنبه ۱۸ خرداد ۴۲، می‌خوانیم که نخست‌وزیر در جلسه اظهار می‌کند: «... آقایان لابد تأیید می‌کنند که این شدت عمل لازم بود. زیرا اگر به این شدت عمل نمی‌شد، معلوم نبود این مملکت دست کیست، حتی آخوند. به نظر می‌رسد شدت اثر خود را

کرده است. ولی ممکن است باز اتفاقاتی بیفتد. البته اگر افتاد، آقایان باید تأیید بفرمائید به همان شدت بزنیم.»

این سیاست اولیه‌ی دولت بود ولی به طوری که خواهیم دید در جریان تیرماه، آخوندها و طلبه‌های آشوب‌گر، مثل آقای فلسفی واعظ و آقای شیخ صادق خلخالی را آزاد کردند و تنها چند نفر از مسئولان مستقیم خراب‌کاری‌ها و آتش‌سوزی‌ها، مانند طیب حاج رضایی به محاکمه کشیده شدند.

در جهت رفع نگرانی افکار عمومی، سیاست دولت بر اساس کوچک و بی‌ریشه جلوه دادن اغتشاش قرار گرفت.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور بعد از ظهر روز ۱۵ خرداد در مصاحبه‌ی مطبوعاتی غائله را به تلاش معدودی از روحانیون برای مقابله با اصلاحات شاه، با هم‌دستی عناصر مرتجع و به تحریک عوامل خارجی، معرفی کرد:

«... عده‌ی بسیار معدودی از روحانیون با هم‌دستی عناصر بسیار پلید خواسته‌اند با استفاده از نفوذ معنوی خود یک تلاش مذبحخانه به کار ببرند و برخلاف اراده‌ی تمام ملت جلو اقدامات آزادی‌بخش اعلیحضرت همایونی را بگیرند و امیال پلید خود را ارضاء نمایند... این اشخاص با وجود مقام خیلی ارجمندی که در عالم روحانیت پیدا کردند خواستند بلوایی به راه بیندازند بدون در نظر گرفتن مصالح عالی‌ه‌ی کشور با تمام عناصر مرتجع هم‌دست شدند و متوالیاً تحریک کردند... و کار به جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفتند...»

شاه غائله را به توطئه‌ی خارجی نسبت داد. روز ۱۷ خرداد ۴۲ گفت:

«... در میان کسانی که یا زخمی شده‌اند یا دستگیر شده‌اند خیلی از آنها می‌گفتند که ما چکار کنیم به ما بیست و پنج ریال پول داده بودند و می‌گفتند در کوچه‌ها بدوید و بگوئید زنده‌باد فلانی. ما حالا می‌دانیم این وجوه از کجا رسیده است و به شما ملت ایران به زودی جزئیات گفته خواهد شد... کسانی که بساط پانزدهم خرداد را به راه انداخته و باعث ریخته شدن خون‌ها شده‌اند، به زودی به سزای اعمال خودشان خواهند رسید...»

و در تعقیب و تأیید اظهارات شاه، چند روز بعد، ۲۶ خرداد، روزنامه‌های تهران خبری به این شرح درج کردند: «... در تاریخ یازدهم خرداد شخصی به نام عبدالقیس جوجو، از لبنان وارد فرودگاه مهرآباد تهران گردید و چون مورد سوءظن مأمورین گمرک قرار گرفته بود، تحت بازجویی و واریسی قرار گرفت و مبلغی معادل یک میلیون تومان از او بدست آمد که پس از تحقیقات اعتراف کرد که مبلغ مزبور را از طرف جمال عبدالناصر برای افراد معینی در ایران آورده است. تفصیل این جریان به زودی در معرض اطلاع عموم قرار داده خواهد شد.»

فرمانداری نظامی تهران روز ۲۰ خرداد ۴۲ به مردم اطمینان داد که ماجرا پایان یافته و مسببین دستگیر شده‌اند: «... بدین وسیله به اطلاع اهالی محترم تهران و حومه می‌رساند که با هم‌کاری مردم شریف پایتخت امنیت و آرامش کامل در تهران و حومه حکم فرماست و مأموران نظامی ضمن کشف هویت کسانی که در این توطئه‌ی خائنانانه دخالت داشته‌اند و ظرف چند روز اخیر اکثریت آنها دستگیر و بقیه نیز به زودی دستگیر و تعقیب قانونی خواهند شد. به اطلاع

می‌رساند که فرمانداری نظامی تهران و حومه در ۲۴ ساعت اخیر موفق شده که از شبکه‌های جاسوسی و کانون توطئه و خیانت اسناد و مدارک مهمی بدست آورد...»

بهرحال حکومت به عنوان منشاء این واقعه از عوامل مختلفی مثل: تحریک خارجی- توطئه‌ی ملاکین ناراضی از اصلاحات ارضی- هم‌دستی ارتجاع سیاه و خرابکاران سرخ- قصد آقای خمینی به ارتقاء به مرتبه‌ی مرجعیت- صحبت به میان آورد. ولی اسناد و مدارکی که، بنا به اظهار فرمانداری نظامی، از شبکه‌های جاسوسی و کانون توطئه و خیانت کشف گردیده بود هیچ‌گاه انتشار نیافت، همان طور که وعده‌ی شاه و دولت، مبنی بر این که جزئیات به اطلاع عموم خواهد رسید، عملی نشد.

بی‌مناسبت نیست شرحی را که ارتشبد عباس قره‌باغی در کتاب «حقایق درباره‌ی بحران ایران»، از قول آقای محمدعلی وارسته، آورده نقل کنیم. آقای قره‌باغی می‌نویسد که روز یکشنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ برای شرکت در جلسه شورای سلطنت به کاخ نیاوران رفته و در آنجا برای اولین بار با سایر اعضاء این شوری آشنایی پیدا کرده است:

«...هریک از آقایان گله‌ای از گذشته داشتند که بیان می‌کردند. به عنوان نمونه اظهارات آقای وارسته به علت ارتباط با ریشه‌ی بحران ایران ذکر می‌گردد.

آقای وارسته با یک صدای آرام و آمیخته با تأسّف و تأثر چنین تعریف کرد: «بعد از ظهر روز ۱۶ خرداد ماه ۱۳۴۲ بود که عده‌ای از رجال به دعوت تلفنی آقای علاء وزیر دربار وقت در وزارت دربار گرد آمدیم. بدواً مرحوم علاء اظهار نمود دو روز

است مملکت دچار هرج و مرج شده است و در شهرها ناامنی ایجاد شده و مردم تظاهراتی بر علیه دولت و به نفع روحانیت می نمایند. زدوخوردهای شدیدی بین مردم و نیروهای انتظامی رخ داده است که متأسفانه عده‌ای کشته و تعدادی هم مجروح شده‌اند و این وضع نمی تواند ادامه پیدا نماید. امروز از آقایان دعوت کرده‌ام که نظرات شما رجال قدیمی مملکت که مورد اعتماد مردم می باشید و سوابق طولانی در خدمت به کشور دارید دریافت نموده و بررسی نمائیم که برای آرامش مردم چه باید کرد؟ من اظهار کردم در قدیم هر موقع که مردم از روش‌ها ناراضی بودند و شکایات و اعتراضات زیادی می شد و یک چنین بحرانی پیش می آمد، دولت مستعفی می گردید و رجالی مانند مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک مصدر کار می شدند و چون مردم به آنها اعتماد داشتند و می دانستند که این اشخاص خدمتگزار مردم هستند آرام می گرفتند و با خیال راحت به سر کار خود می رفتند. لازمست در این موقع حساس هم دولت مستعفی گشته کسی سر کار بیاید که مورد نظر مردم باشد و دولت آینده هم از روحانیت دلجویی نماید.»

آقای وارسته اضافه کرد که: «آقای عبدالله انتظام هم ضمن تأیید مطالب من اظهار نمود، مقتضی نبود که اعلیحضرت به قم رفته، در میدان آن شهر اظهاراتی علیه روحانیت بنمایند. این سخنرانی اعلیحضرت موجب کدورت روحانیت شده است. لازمست ترتیبی داده شود که از روحانیت رفع کدورت شود. گویا پس از خاتمه‌ی جلسه، سپهبد یزدان‌پناه یا یکی دیگر از حاضرین شرفیاب شده و اظهار نموده که اعلیحضرتا چه نشسته‌اید که در منزل خودتان علیه شما گفتگو می نمایند و دولت تعیین می کنند و شما اطلاعی ندارید. اعلیحضرت پس از اطلاع از این جریان اظهار نموده بودند که این رجال را باید

در توالت انداخته و سیفون را کشید... بعدها مرحوم علاء از وزارت دربار معزول گردید، هم چنین انتظام از شرکت نفت کنار گذاشته شد و من و سایرین هم مورد غضب بودیم تا حال...»

مهاجرت علما به پایتخت

از آنجایی که امیراسدالله علم، نخست‌وزیر، در مصاحبه با نمایندگان مطبوعات خارجی از محاکمه‌ی صحرائی روحانیون دستگیر شده صحبت کرده بود، جنب‌وجوشی در قم پیدا شد. روز ۱۷ خرداد آقای شریعتمداری از قم به حضرت عبدالعظیم حرکت کرد و به علمای مشهد و شهرستان‌ها نیز اطلاع داد که به تهران مهاجرت کنند و دسته‌جمعی برای آزادی آقای خمینی دست به اقدامی بزنند.

حدود پنجاه نفر از علما و آخوندهای شهرستان‌ها، از جمله: آقایان نجفی مرعشی، حسین علی منتظری، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی این دعوت را پذیرفتند و به تهران مهاجرت کردند.

نهضت آزادی، در ۱۹ خرداد اعلامیه‌ای خطاب به مردم مسلمان ایران، صادر کرد.

نهضت آزادی در این اعلامیه رقم مقتولین و مجروحین در شهرهای مختلف را متجاوز از ده هزار نفر قلمداد کرده و افزوده بود:

«شما ملت مسلمان ایران می‌دانید که قیام مراجع عالیقدر و

روحانیون بزرگوار علیه مظالم دستگاه حاکمه و دیکتاتوری است و به هیچ وجه این مبارزه‌ی مقدس با موضوعات ظاهری اصلاحات ارتباطی ندارد...»

در جلساتی که آقایان علمای مهاجر در تهران تشکیل می‌دادند حدود پنجاه نفر از علمای تهران هم حضور می‌یافتند و برای آزادی آقای خمینی چاره‌جویی می‌کردند. نتیجه‌ی مذاکرات آن‌ها این شد که یک نفر را به دربار بفرستند و نگرانی روحانیون را از سرنوشت آقای خمینی به اطلاع شاه برسانند. آقای روح‌الله کمالوند، از علمای خرم‌آباد، برای ملاقات با شاه انتخاب شد.

حجت‌الاسلام روحانی، نویسنده کتاب «تحلیلی از نهضت امام خمینی» درباره‌ی این ملاقات می‌نویسد: «شاه در پاسخ، پس از مدتی طفره رفتن و رجزخوانی، اظهار داشت: شما مطمئن باشید که ما خمینی را نمی‌کشیم تا امام‌زاده درست بشود. ما او را در میان مردم لجن‌مال می‌کنیم.»

شاه عاقبت در این ملاقات موافقت کرد که یکی از روحانیون از آقای خمینی دیدار کند. این روحانی آقای خوانساری بود که چند روز بعد موفق به دیدن آقای خمینی و اطمینان یافتن از سلامت او شد. انتشار خبر سلامت آقای خمینی و فتوای آقای شریعت‌مداری باعث شد که آن مغازه‌های بازار که بسته بودند، بعد از ۱۴ روز، اعتصاب را بشکنند و مغازه‌ها را باز کنند.

آقای خمینی در تاریخ ۴ تیر ۴۲ به پادگان عشرت‌آباد انتقال یافت.

در تاریخ ۲۹ تیرماه، دولت، ظاهراً به عنوان فتح بابی به طرف روحانیون، آخوندها و بازاریانی را که بعد از ۱۵ خرداد ماه بازداشت بودند - از جمله آقایان فلسفی واعظ و شیخ صادق خلخالی - را آزاد کرد ولی آقایان خمینی و قمی و محلاتی هم‌چنان در بازداشت ماندند و بخصوص آقای خمینی مورد تعرض تبلیغاتی قرار گرفت.

به این ترتیب که صبح ۵ تیرماه شعارهای بسیاری علیه خمینی بر دیوارهای تهران نقش بسته بود. آخوندها بعداً این شعارنویسی را کار مأموران ساواک معرفی کردند. ولی به نظر نمی‌رسد که در این ادعا ذیحق باشند. به دلیل این که اهالی تهران آن موقع از آقای خمینی و نقش او در این ماجرا چیز زیادی نمی‌دانستند و در همه‌ی اعلامیه‌های دولت و مصاحبه‌های مسئولان رژیم، با وسواس زیاد از بردن نام خمینی پرهیز شده بود و در مطبوعات و رادیو صحبت از «عده‌ای از روحانیون» بود. اسم آقای خمینی تنها نزد روحانیون و طرفدارانش معروف بود.

فتوای علما بر مرجعیت آقای خمینی

حزب زحمت‌کشان ملت ایران در تاریخ ۲۴ تیرماه نامه سرگشاده‌ای، با امضای دکتر مظفر بقایی کرمانی، به عنوان آیات عظام منتشر کرد که ضمن آن گفته بود آقای علم با مشغول داشتن مقامات روحانی به مذاکرات و ملاقات‌ها، قصد دارد فرصت کافی بدست آورد و بطور غافلگیر آقای خمینی را در محکمه‌ی سری محاکمه و

محکوم نماید تا روحانیون را وادار به استدعای عفو کند و یک درجه تخفیف مجازات او را، وجه‌المصالحه‌ی خون‌های ریخته شده قرار دهد و انتخابات مجلس را با توسل به کارت الکتروال بی‌حساب و رأی‌های ممهور انجام دهد.

دکتر مظفر بقایی در این نامه بخصوص از روحانیون با تأکید و تکرار خواسته بود که به منظور خنثی کردن نقشه‌های شوم دولت، آقای خمینی را به عنوان عالی‌ترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت شیعه معرفی کنند.

«... حزب زحمت‌کشان ملت ایران با مطالعه‌ی فتوای شجاعانه و عمیق حضرت آیت‌الله خمینی به این مضمون که تقیه حرام است، تشخیص داد که شخص ایشان صلاحیت کامل مقام ریاست تامه‌ی شیعیان جهان را احراز کرده‌اند...»

دکتر بقایی در بخش بعدی این نامه افزوده بود که کسانی که «به بهانه‌ی مصلحت‌اندیشی از اعلام رسمی مقام ریاست تامه آیت‌الله جلوگیری می‌کنند» کمک به اجرای نقشه‌های شوم دولت می‌کنند. آقای بقایی بخصوص روی حرمت تقیه بر اساس فتوای آقای خمینی تأکید کرده بود.

براساس آن چه در آن موقع و پس از آن گفته شد، بعد از این نامه، فتوای مشترکی از جانب آقایان شریعت‌مداری، میلانی و گلپایگانی مبنی بر مرجعیت آقای خمینی صادر شد. ولی در مأخذی که در حال حاضر در دسترس ماست، هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است.

در هر صورت، آقای شریعت‌مداری در تاریخ ۵ مرداد طی اعلامیه‌ای، با ابراز نگرانی از شایعه‌ی محاکمه و تبعید

آقای خمینی، اعلام داشت که اصولاً علماء طراز اول مصونیت کامل دارند و نمی‌توان آن‌ها را حبس و توقیف و تبعید کرد:

«مطابق مفهوم اصل دوم متمم قانون اساسی علماء طراز اول مصونیت داشته و حبس و توقیف و تبعید آنان مخالف قانون است زیرا که علماء طراز اول در قوانینی که از مجلسین بگذرد (از نظر موافقت یا مخالفت با شرع) حق رد و قبول دارند و بنابراین در مقامی فوق مجلس قرار گرفته و حاکم بر هیئت قانون گذاران می‌باشند. در حالی که وکلاء و یا هیئت مقننه مصونیت داشته باشند آیا ممکن است حکام شرع که قانوناً حاکم بر مجلسین هستند مصون نباشند؟

لزومی به یادآوری نیست که این استدلال هیچ پایه و اساسی ندارد. نه اصل دوم متمم و نه هیچ اصل دیگری هیچ کس را از تعقیب مصون نمی‌دارد. درباره‌ی وکلاء هر یک از مجلسین، به موجب اصل دوازدهم تنها تعقیب و محاکمه مشروط به تصویب مجلسی است که وکیل عضو آن است.

آزادی آقای خمینی از زندان

بهرحال بر اثر این اعلامیه یا به هر علت دیگری، روز ۱۱ مرداد ماه رئیس سازمان اطلاعات و امنیت به دیدن آقای خمینی در پادگان عشرت‌آباد رفت و به او اعلام کرد که آزاد است.

همان روز آقایان خمینی، قمی و محلاتی از زندان به

خانه‌ای در داودیه منتقل شدند. خبر آزاد شدن آقایان به سرعت در شهر منتشر شد و جمعیت زیادی برای دیدن آن‌ها به داودیه رفتند و در روزنامه‌های تهران، عصر ۱۲ مرداد، اعلامیه‌ای به شرح زیر منتشر شد:

«طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد، علیهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند.»

ولی به علت ازدحام زیاد و احتمال پیش آمدهای غیرمنتظره، دولت از فردای آن روز رفت و آمد افراد به داودیه را محدود کرد.

اعلامیه‌ی سازمان اطلاعات و امنیت با عکس‌العمل تند روحانیون مواجه شد و آقای نجفی مرعشی طی اطلاعیه‌ای هر گونه توافق درباره‌ی عدم دخالت در سیاست از جانب روحانیون را تکذیب کرد.

هفته‌ی بعد سازمان اطلاعات و امنیت به آقایان خمینی و قمی و محلاتی اطلاع داد که می‌توانند به خانه‌های مورد نظر خودشان کوچ کنند. آقای خمینی به منزل آقای روغنی یکی از بازاریان، واقع در قیطریه رفت. آقای قمی هم خانه‌ای در زرگنده اجاره کرد و به آنجا رفت. آقای

محلاتی نیز به یک خانه استیجاری در قلّهک نقل مکان کرد. ولی ظاهراً این خانه‌ها تحت نظر قرار داشتند. در این میان محاکمه ۱۸ نفر متهمین حادثه‌ی پانزده خرداد، از جمله طیب حاج رضایی و حاج اسمعیل رضایی، در تاریخ ۱۳ مرداد ۴۲، شروع شده بود. ضمناً پرونده دیگری نیز برای محاکمه در دست تکمیل بود که عبارت بود از پرونده آقایان مهندس مهدی بازرگان و طالقانی و دکتر سحابی و سایر اعضاء نهضت آزادی که از تاریخ ۳ بهمن ۱۳۴۱، به دنبال صدور اعلامیه مخالفت با رفراندوم، در بازداشت به سر می‌بردند.

انتخابات مجلس و حمله‌ی مجدد روحانیون

حمله بعدی آقایان علماء، تحریم انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی بود که در این زمینه اعلامیه‌هایی از طرف آقایان شریعتمداری، خویی، میلانی، مرعشی، نجفی، صادر شد و پس از انجام انتخابات نیز از مردم خواستند که به عنوان اعتراض روز ۱۳ مهر را از صبح تا ظهر اعتصاب و تعطیل عمومی کنند.

مجلس روز ۱۴ مهرماه افتتاح شد و روز ۱۵ مهر علمای مهاجر به شهرستان‌های خود یا بازگشتند یا به ادعای بعضی از آنها، بازگردانده شدند.

آقای شریعتمداری به مناسبت مراجعت از سفر چهارماهه‌ی تهران در اولین روز شروع به تدریس ضمن یک سخنرانی

مفصل، با اشاره به تحت نظر بودن آقای خمینی، باز موضوع مصونیت علمای طراز اول از هرگونه تعقیب و حبس را تکرار کرد و در پایان سخن هدف مبارزه‌ی روحانیون را این طور بیان نمود:

«... ما هیچ غرض شخصی نداریم، مقصود ما این است که قوانین اسلام در مملکت اجرا شود و هیچ قانونی بر خلاف قانون اسلام در این مملکت رسمیت پیدا نکند.»

روز ۱۱ آبان ۴۲، دو نفر از متهمین حادثه‌ی پانزده خرداد، طیب حاج رضایی و حاج اسمعیل رضایی، اعدام شدند. آقایان علما در قم، به عنوان عزاداری یک روز حوزه‌های درسی خود را تعطیل کردند.

در این ضمن چند تن از طرفداران آقای خمینی در تبریز بطور مستمر در مساجد برای آقای خمینی تبلیغ می‌کردند و با شرح گرفتاری‌های او، به تحریک مردم می‌پرداختند. عاقبت دولت سه تن از حجج اسلام فعال و دو تن از روضه‌خوان‌ها را در ۱۲ آذر ۱۳۴۲ دستگیر و به تهران اعزام و زندانی کرد. این حجج اسلام عبارت بودند از آقایان احمد خسروشاهی، محمدعلی قاضی طباطبایی، مهدی دروازه‌ای. بازداشت آنان باز موجی از اعتراض علما را برانگیخت و اعلامیه‌های متعددی از طرف آقایان خویی- شریعتمداری- مرعشی نجفی و غیره صادر شد. سالگرد حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم (۲۵ شوال) به علت دخالت به موقع مأمورین انتظامی نسبتاً به آرامی

گذشت.

دولت حسنعلی منصور و بازگشت خمینی به قم

در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ کابینه‌ی علم‌کنار رفت و حسنعلی منصور به جای او برگزیده شد.

روز بعد حجج اسلام از حوزه‌ی علمیه‌ی قم تلگرافی به نخست‌وزیر جدید مخابره کردند که ضمن آن آزادی آقای خمینی و آقای طالقانی و همه زندانیان به اضافه لغو قوانین و تصویب نامه‌های ضد دینی را خواستار شدند. حسنعلی منصور در تاریخ ۱۶ فروردین ۴۳ طی نطقی کوشید باب آشتی را با روحانیون باز کند:

«... ما معتقدیم که ملت و دولت ایران یک ملت و دولت مسلمان و دین اسلام یکی از مترقی‌ترین و برجسته‌ترین ادیان جهان است. مقام روحانیت برای ما با ارزش است. اینجانب مأموریت دارم مراحم و عطوفت شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ کنم...»

فردای آن روز به آقای خمینی ابلاغ شد که آزاد است و می‌تواند به قم برگردد. روز بعد آقای خمینی با اسکورت مأمورین به قم بازگشت. خبر مراجعت آقای خمینی در شهر منتشر شد و جمعیتی تا پاسی از شب گذشته، به خانه‌ی او در رفت‌وآمد بودند.

روز بعد وزیر کشور، دکتر جواد صدر، به ملاقات او به

قم رفت و مراتب ارادت دولت و نخست‌وزیر را ابلاغ کرد و در موقع خروج از خانه‌ی او دستور داد که فوراً کوچه را آسفالت و لامپ‌های پرنور به چراغ‌های برق کوچه بزنند که ظرف چند ساعت عملی شد.

روزنامه‌ی اطلاعات در مقاله‌ای در شماره‌ی ۱۸ فروردین نوشت:

«... و چقدر جای خوشوقتی است که جامعه‌ی روحانیت نیز اکنون با همه‌ی مردم همگام در اجرای برنامه‌های شاه و مردم شده است.»

آقای خمینی از دیدن این مقاله سخت برآشفته و روز ۲۱ فروردین که عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران برای تهنیت بازگشت او به قم، به دیدارش رفته بودند، نطقی ایراد کرد که متعاقباً متن آن به صورت اعلامیه در شهر منتشر شد.

در این نطق شدیداً تفاهم با رژیم را تکذیب و روزنامه‌ی اطلاعات را تهدید به عکس‌العمل شدید کرد، آن گاه گفت:

«خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی‌شود اصلاحات کرد با نوشتن خمینی خائن به دیوارهای تهران که مملکت اصلاح نمی‌شود. دیدید غلط کردید؟ دیدید اشتباه کردید؟ خاضع به احکام اسلام شوید، شما را پشتیبانی می‌کنیم...»

سپس کوشید برنامه‌ی آینده خود را معرفی کند:

«... اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است اسلام

را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام بدهم و بقیه‌ی اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم...»

و در پایان از فقر و بدبختی مردم گفت و افزود:
 «... در یک چنین وضع برای استقبال از اربابان خود با طیاره از هلند گل می‌آورند پول ملت فقیر را تلف می‌کنند. اجاره‌ی هواپیما که از هلند گل می‌آورد سیصد هزار تومان است. جبران کنید غلط‌های خود را، اسلام را رعایت کنید...»

حمله بعدی: سخنرانی مسجد اعظم قم

و چون شاه در نطقی که بعد از این سخنرانی خمینی ایراد کرد، از مبارزه با ارتجاع سخن گفت، خمینی روز ۲۷ فروردین در مسجد اعظم قم در نطق نسبتاً ملایمی سعی کرد خود را از اتهام ارتجاع تبرئه کند و قابل توجه این که هم‌چنان نوک تیز حمله را متوجه اسرائیل کرد و از امریکا و انگلستان نه تنها انتقادی نکرد بلکه به نوعی از آنها تجلیل نمود:

«... ما را کهنه‌پرست معرفی می‌کنند، ما را مرتجع معرفی می‌کنند... مخالف ترقی مملکت معرفی می‌کنند. می‌گویند که آخوندها می‌گویند که برق نمی‌خواهیم، می‌گویند طیاره نمی‌خواهیم... این‌ها می‌خواهند به قرون وسطی برگردند. آخوندها با این سیاه‌روزی‌ها که نصیب این مملکت است مخالفند... علمای اعلام با این زدن‌ها، کشتن‌ها، قلداری‌ها و

دیکتاتوری‌ها مخالفند. این کهنه‌پرستی است؟ ... ما می‌گوییم غلام حلقه به گوش دیگران نباشید، استقلال را حفظ کنید. از تبعیت دست بردارید، دست‌تان را برای چهار دلار دراز نکنید... تبعیت از همه، سربسته و دربسته همه‌ی مخازن مملکت را تحویل دیگران دادن ارتجاع است، روی این ارتجاع سیاه... شما که عمال استبداد هستید و با زور سرنیزه و قلدری... با این ملت بیچاره عمل می‌کنید، تمام قوانین را زیر پا گذاشته‌اید، به تمام احکام اسلام بی‌اعتنایی می‌کنید، شما مترقی هستید؟ ما که می‌گوییم به احکام اسلام و به قانون اساسی عمل کنید مرتجعیم؟ کدام روحانی گفته که ما با فلان مظاهر تمدن مخالفیم؟ ...

نکته قابل توجه این که مورخین رسمی جمهوری اسلامی (حجت‌الاسلام روحانی مؤلف «تحلیلی از نهضت امام خمینی» و حجت‌الاسلام دوانی مؤلف تاریخ ده جلدی «نهضت روحانیون ایران») سخنان آشتی‌جویانه‌ی آقای خمینی را از این نطق حذف کرده‌اند. این قسمت نطق را ما از مجموعه‌ی اعلامیه‌های منتشره انتشارات الفتح می‌آوریم:

«و اگر چنانچه رویه را تغییر بدهید ما همه مسلمان هستیم برادر هستیم. رویه را تغییر بدهید به احکام شرع خاضع بشوید تصویب‌نامه‌های باطل را که مخالف احکام شرع است لغو بکنید، نسبت به احکام شرع خضوع بکنید... اگر شما هم... برای احکام شرع خاضع هستید ما علاوه بر این که مخالفت نمی‌کنیم از شما پشتیبانی هم می‌کنیم...»

همچنین قسمت زیر از نطق آقای خمینی، که نظر مساعدی به انگلستان و امریکا ابراز کرده، در تألیفات نامبرده سانسور شده است:

«ما با فسادها مخالفت داریم ما می‌گوییم که برنامه‌های اصلاحی شما را اسرائیل برای تان درست می‌کند. شما وقتی می‌خواهید برنامه‌ای هم درست کنید دست تان را پیش اسرائیل دراز می‌کنید. شما کارشناس نظامی از اسرائیل به این مملکت می‌آورید. شما محصلین را از این جا به اسرائیل می‌فرستید. ای کاش به جاهای دیگر می‌فرستادند ای کاش به انگلستان می‌فرستادند، به امریکا می‌فرستادند به اسرائیل می‌فرستند. ما با این‌ها مخالفیم.»

در انتظار فرصت تازه

از این تاریخ مرتباً روزهای یکشنبه آقای خمینی و سایر روحانیون قم جلسه می‌کردند و درباره مسائل مختلف به بحث و مشاوره می‌پرداختند.

کمی بعد، روز دوازدهم محرم، سالگرد واقعه‌ی ۱۵ خرداد سال قبل، اعلامیه‌ای با امضای آقایان خمینی، میلانی، نجفی مرعشی، طباطبایی قمی، صادر شد که در آن اسرائیل مورد حمله قرار گرفته و از روابط با اسرائیل انتقاد شده بود و آقایان برنامه‌ی خود را «وحدت مسلمین و ممالک اسلامی» معرفی کرده بودند. لحن اعلامیه نسبت به دولت و هیئت حاکمه نسبتاً ملایم بود ولی پس از ابراز تأسف از فقر و پریشانی مردم که ثروت آن‌ها به وسیله‌ی

اسرائیل و دول استعمار طلب غارت می‌شود، روز دوازدهم محرم را عزای ملی اعلام کردند و در پایان نوشتند: «ما از جانب خدای تعالی مأمور حفظ ممالک اسلامی و استقلال آن‌ها هستیم.»

ولی بیانیه‌ای که به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد از طرف آقای سیدعبدالله شیرازی منتشر شد لحن بسیار تندی داشت و شخص شاه به سختی مورد حمله قرار گرفته بود.

حجت‌الاسلام دوانی مؤلف «نهضت روحانیون ایران» می‌نویسد که فریاد «الله اکبر» از روی پشت‌بام‌ها از این ایام، از شیراز، به ابتکار آقای دستغیب آغاز شده است. آقای خمینی در خرداد ماه ۴۳ به مناسبت محکومیت آقایان مهندس بازرگان و طالقانی و سحابی و غیره، در دادگاه تجدیدنظر نظامی، اعلامیه‌ای منتشر کرد که پس از انتقاد از احکام جابرانه دادگاه به شدت وابستگی به اسرائیل را مورد حمله شدید قرار داد و در ضمن قانون حمایت خانواده را برخلاف احکام اسلام و نص قرآن معرفی کرد.

بخش چهارم

قانون مصونیت نظامیان امریکا،
بهانه‌ی حمله‌ی جدید

فرستی طلایی برای آقای خمینی

روز ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۸۳ زادروز حضرت فاطمه- و به قولی زادروز آقای خمینی- با روز ۴ آبان ۱۳۴۳، زادروز محمدرضا شاه، مصادف بود. در این روز آقای خمینی در حضور جمعیت کثیری که با تدارک قبلی در خانه‌ی او گرد آمده بودند، نطقی ایراد کرد که طی آن لایحه‌ی مصّوب مجلسین مربوط به مصونیت مستشاران نظامی امریکایی را مورد انتقاد و حمله قرار داد. این همان نطقی بود که چند روز بعد به تبعید ناطق انجامید.

تصویب این لایحه در سنا و مجلس شورای ملی، بدون سروصدا و پنهانی انجام گرفته بود و موضوع احتمالاً به وسیله‌ی بعضی از نمایندگان دوره‌ی ۲۱ مجلس که به لایحه رأی مخالف داده بودند، و به احتمال قوی‌تر به

وسیله‌ی دکتر مظفر بقایی کرمانی به اطلاع آقایان علماء و بخصوص آقای خمینی رسیده بود. قرینه‌ی این که نطق آقای خمینی بر اساس خبری بود که از جانب آقای دکتر بقایی به او رسیده بود، این است که دکتر بقایی روز اول آبان ۱۳۴۳، یعنی سه روز قبل از تاریخ نطق آقای خمینی جزوه‌ای با عنوان «هست یا نیست؟» (منظور این بود که لایحه‌ی مصوب مجلسین، کاپیتولاسیون هست یا نیست) منتشر کرد که مذاکرات مجلس و انتقادات بعضی نمایندگان و پاسخ‌های دولت را، که قبلاً در جراید منتشر نشده بود، برملا می‌کرد. بهر حال، به نطق و اعلامیه ۴ آبان ۴۳ آقای خمینی بپردازیم.

بطوری که از نوشته‌های مورخین جمهوری اسلامی برمی‌آید، جنب و جوش آقای خمینی در سه روز اول آبان ماه و دیدارهای مکرر او با آقایان علماء ظن دولت را درباره‌ی نیت آقای خمینی برانگیخته بود. فرستاده‌ای، که به قول مورخین مذکور دارای وجهه‌ی ملی بود، از جانب دولت روز ۳ آبان به قم اعزام شد که آقای خمینی را به ملایمت تشویق کند.

ظاهراً این شخص تنها موفق به دیدن آقا مصطفی، پسر خمینی شده و به وسیله او به آقای خمینی توصیه کرده است که چون امریکا به ایران کمک مالی می‌کند، حمله به امریکا مصلحت نیست و عکس‌العمل تند و شدید

- حتی بیشتر از حمله به شاه- در پی خواهد داشت.
 با توجه به این که در نطق آقای خمینی به عکس - به طوری که خواهیم دید- نوک تیز حمله متوجه امریکاست و شاه نسبتاً درامان می ماند، این حکایت زیاد بی اساس به نظر نمی رسد.

نطقی با مایه ی ملی

نطق آقای خمینی با این عبارتهای گریه انگیز- گریه ی واقعی یا تصنعی- شروع می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم- انالله و انا اليه راجعون (گریه ی حضار) من تأثرات قلبی خود را نمی توانم اظهار کنم، قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم خوابم کم شده (گریه ی حضار) ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روزشماری می کنم، چه وقت مرگ پیش بیاید (گریه ی شدید حضار)، ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند، عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند، ما را فروختند. استقلال ما را فروختند باز هم چراغانی کردند، پای کوبی کردند. اگر من به جای این ها بودم، این چراغانی ها را منع می کردم، می گفتم بیرق سیاه بالای سربازارها بزنند، بالای سرخانه ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند. عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت. (گریه ی حضار) عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی به مجلس بردند که در آن اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحاق کردند به آن که تمام مستشاران

نظامی امریکا با خانواده‌های‌شان با کارمندان فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان و با هر کس که به آنها بستگی دارد از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند. اگر یک خادم امریکایی، یا یک آشپز امریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیرپای خود منکوب کند پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد. دادگاه‌های ایران حق محاکمه ندارند. باید پرونده به امریکا برود و در آن جا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند.

سپس به قرضه‌ی دویست میلیون دلاری از امریکا اشاره کرده و گفت که تنها به خاطر گرفتن ۲۰۰ میلیون دلار وام از امریکا این مصونیت‌ها و امتیازات را به نظامیان امریکا داده‌اند. دویست میلیونی که باید سیصد میلیون پس بدهند. آن گاه افزود که اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد که «یک دست‌نشانده‌ی امریکا این غلط‌ها را بکند. بیرونش می‌کنند از ایران» و بعد فریاد کشید:

«نظامی‌های امریکا و مستشاران نظامی امریکا چه نفعی برای شما دارند؟ آقا، این مملکت اگر در اشغال امریکاست پس چرا اینقدر عربده می‌کشید؟ پس چرا این قدر دم از ترقی می‌زنید؟ اگر مستشاران نوکر شما هستند پس چرا از ارباب بالاترشان می‌گذارید؟ پس چرا از شاه بالاترشان می‌کنید؟ اگر نوکرند مثل نوکر باشان رفتار کنید. اگر کارمند شما هستند مثل دول دیگر که با کارمندان‌شان رفتار می‌کنند، عمل کنید...»

آقای خمینی سپس به نحوه‌ی تصویب لایحه در مجلس و مخالفت بعضی از نمایندگان اشاره کرد و گفت:

«بیچاره آن وکلا داد زدند که از این دوستان ما بخواهید که اینقدر به ما تحمیل نکنند ما را نفروشدند ایران را به صورت مستعمره درنیاورند ولی چه کسی گوش داد؟ از پیمان وین یک ماده را ذکر نکرده‌اند ماده ۳۲ اصلاً ذکر نشده است. من نمی‌دانم آن ماده چیست؟ نه تنها من نمی‌دانم بلکه رئیس مجلس هم نمی‌داند. وکلا هم نمی‌دانند که آن ماده چه می‌باشد مع الوصف طرح را قبول و امضاء کردند طرح را تصویب کردند گرچه عده‌ای اظهار کردند که ما نمی‌دانیم ماده ۳۲ چه می‌باشد ممکن است آن‌ها امضاء نکرده باشند آن عده دیگر از وکلا که امضاء کردند بدتر از ایشان بودند اینان مشتی جهالند...

رجال سیاسی ما و صاحب منصبان بزرگ ما را یکی پس از دیگری از کار برکنار کردند امروز در کشور ما در دست رجال سیاسی وطن خواه کاری نیست، ارتش هم بداند که آن را یکی پس از دیگری کنار می‌گذارند آیا دیگر برای ارتش آبرو باقی مانده که یک فراش امریکایی، یک آشپز امریکایی بر ارتشبد ما مقدم شد؟ اگر من نظامی بودم استعفا می‌کردم، اگر من وکیل مجلس بودم استعفا می‌کردم. من این ننگ را قبول نمی‌کردم.
(گریه‌ی حضار)

آن گاه برای اولین بار به شدت به امریکا و رئیس جمهوری امریکا حمله کرد:

ای ملل اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهوری ملل اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! به داد ما برسید! ای شاه

ایران! به داد خودت برس!
 ما چون ملت ضعیفی هستیم و دلار نداریم باید زیر چکمه‌ی
 امریکا برویم؟ امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر،
 شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند
 لیکن امروز سروکار ما با امریکا است. رئیس جمهور امریکا
 بداند، این معنا را بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین
 افراد بشر است که چنین ظمی به ملت اسلامی کرده است.
 امروز قرآن با او خصم است، ملت ایران با او خصم است
 دولت آمریکا این مطلب را بداند که او را در ایران ضایع و
 مفتضح کردند... تمام گرفتاری‌های ما از این امریکا است.
 تمام گرفتاری‌های ما از اسرائیل است. این وزراء هم از امریکا
 هستند. همه خریده‌ی آنهایند...

و در پایان حکم به عزل وکلای مجلس داد:
 «آنهايي که موافقت کردند با این امر: وکلای مجلس سنا-
 این پیرمردها- وکلای مجلس شوری با آنهايي که رأی دادند
 خیانت کردند به این مملکت. اینها وکیل نیستند. دنیا بداند که
 اینها وکیل ایران نیستند. اگر هم بودند من عزلشان کردم.
 اینها از وکالت معزولند...»

هم‌صدایی علما

آقای خمینی بلافاصله بعد از نطق ۴ آبان ۴۳، برای انتشار
 بیشتر سخنانش اعلامیه‌ای صادر کرد که فوراً به چاپ
 رسیده در مدت کوتاهی، تعداد زیادی از آن در تهران و
 سایر شهرستان‌ها پخش شد. در پخش این اعلامیه عده
 زیادی از دانشجویان دانشگاه مشارکت داشتند.

اعلامیه این طور شروع می‌شود:

«آیا ملت ایران می‌داند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و به طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان را به امریکا داد؟ قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما؟ قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزاف‌های چندین ساله؟ سران قوم ایران را از عقب افتاده‌ترین ممالک دنیا پست‌تر کرد. اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه‌داران نمود. حیثیت دادگاهی ایران را پایمال کرد. به ننگین‌ترین تصویب‌نامه‌ی دولت سابق با پیشنهاد دولت حاضر بدون اطلاع ملت با چند ساعت صحبت‌های سری رأی مثبت داد. ملت ایران را در تحت اسارت امریکایی‌ها قرار داد. اکنون مستشاران نظامی و غیرنظامی امریکا با جمیع خانواده و مستخدمین آنها آزادند هر جنایتی بکنند، هر خیانتی بکنند، پلیس ایران حق بازداشت آنها را ندارد، چرا؟ برای این که امریکا مملکت دلار است و ایران محتاج به دلار.

امروز که دولت‌های مستعمره یکی پس از دیگری با شهامت و شجاعت خود را از تحت فشار استعمار خارج می‌کنند زنجیرهای اسارت را پاره می‌کنند، مجلس مترقی ایران با ادعای سابقه‌ی تمدن دوهزار و پانصد ساله با لاف هم‌ردیف بودن با ممالک مترقیه به ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه‌ی غلط دولت‌های بی‌حیثیت رأی می‌دهد، و ملت شریف ایران را به پست‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین ملل به عالم معرفی می‌کند، و با سرافرازی هر چه تمام‌تر دولت از تصویب‌نامه‌ی غلط دفاع می‌کند، و مجلس رأی می‌دهد.»

سپس امریکا را مورد حمله قرار می‌دهد:

«وکلاهی مجلس وکیل ملت نیستند. وکلاهی سرنیزه هستند. رأی آنها در برابر ملت و اسلام و قرآن هیچ ارزشی ندارد. و اگر اجنبی‌ها بخواهند از این رأی کثیف سوءاستفاده کنند تکلیف ملت تعیین خواهد شد. دنیا بداند هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است، از امریکا است. ملل اسلام از اجانب عموماً و از امریکا خصوصاً متنفر است. بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنهاست. اجانبند که مخازن پرقیمت زیرزمینی ما را به یغما برده و می‌برند. انگلیس است که سالیان دراز طلای سیاه ما را به بهای ناچیز برده و می‌برد. اجانبند که کشور عزیز ما را اشغال کرده و بدون مجوز از سه طرف به آن حمله کرده و سربازان ما را از پای در آوردند. دیروز ممالک اسلامی در چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند، امروز در چنگال امریکا و عمال آن. امریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می‌کند. امریکا است که به اسرائیل قدرت می‌دهد که اعراب مسلم را آواره کند. امریکاست که وکلاء را بی‌واسطه یا باواسطه بر ملت ایران تحمیل می‌کند...»

آقای خمینی در این جا طبقات و قشرهای مختلف جامعه: ارتشیان، اساتید دانشگاه، جوانان دانشگاهی، دانشجویان خارج از کشور، رجال سیاسی، بازرگانان را مورد خطاب قرار داده و از آنان خواسته که بهر وسیله هست این سند استعمار را پاره کنند و دولت دا بیندازند و وکلا را از مجلس بیرون کنند و در قسمت بعدی بخصوص روی مشکلات اجتماعی و اقتصادی انگشت گذاشته و از

ورشکستگی بازرگانان، بیکاری جوانان، فقر زارعین، فلاکت مردم سخن گفته است.

در همان روز ۴ آبان ۴۳ آقای شریعتمداری نیز منبر رفت و تصویب لایحه‌ی مصونیت مستشاران نظامی امریکا را مورد انتقاد قرار داد و چند ایراد گرفت:

- ۱- برخلاف حیثیت و آبرو و استقلال مسلمانان است.
- ۲- برخلاف قانون اساسی است که رسیدگی به تمام دعاوی را در صلاحیت محاکم مملکت می‌داند.
- ۳- امریکا که خود را مدافع آزادی و استقلال ممالک دیگر معرفی می‌کند چطور چنین تقاضایی کرده است.
- ۴- مزایایی که دولت‌ها به یکدیگر می‌دهند باید براساس عمل متقابل باشد. ما که چنین مصونیتی به چندین هزار خارجی داده‌ایم آیا آنها حاضرند به یک ایرانی مقیم امریکا بدهند؟
- ۵- اگر اقدام خوبی بوده چرا ملت ایران را در جریان نگذاشتند.

آقای مرعشی نجفی نیز در همان روز در انتقاد بر این لایحه سخنرانی کرد و متن سخنرانی او پلی‌کپی و منتشر شد. مضمون سخنرانی آقای نجفی تقریباً همان مضمون صحبت و اعلامیه آقای خمینی بود:

«... آخر در کجای دنیا سابقه دارد که برای رقیب و بردگی یک

مشت ملت محروم همچون قانون وحشیانه‌ای وضع کنند؟ در صورتی که فعلاً تمام دول عقب افتاده هم برای احراز استقلال و کسب آزادی خود از قید استعمار قیام نموده و از نعمت حریت برخوردار می‌باشند.»

دفاع نخست‌وزیر

ظاهراً نطق و بخصوص اعلامیه‌ی آقای خمینی انتشار وسیعی یافته است زیرا می‌بینیم که نخست‌وزیر، حسنعلی منصور خود را ناچار به مداخله می‌بیند. روزنامه اطلاعات پنج روز بعد، در شماره ۹ آبان ۴۳ نوشت:

«... آقای نخست‌وزیر دیروز در مجلس سنا طی سخنانی اظهار داشت که بنده متأسفم که از چند روز گذشته مسائلی به گوش خورده که بسیار تأسف‌انگیز است سناتورهای محترم به خاطر دارند که چندی پیش طی لایحه‌ای مصونیت سیاسی به عده‌ای از مستشاران نظامی امریکا اعطا شد که تنها و خاص این مملکت نیست و در کشورهای همسایه نیز سابقه دارد. در این زمینه تحریکاتی به گوش رسید که دون شان این ملت و مملکت است چون این مسائل گفته شد بنده ضروری می‌دانم که به سابقه این امر و تاریخچه آن اشاره بکنم.

آقای نخست‌وزیر در این موقع توضیحات مفصلی درباره لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا که چند روز پیش به تصویب مجلس شورای ملی رسید داد و در پایان اظهار داشت چون ممکن است اعمال نفوذ بعضی از اعضای ستون

پنجم که عده‌ای از آنها شناخته شده‌اند تأثیری داشته باشد این بود که بنده لازم دانستم این مسئله را موشکافی کنم. اشاعه‌ی اکاذیب منحصر به عده‌ی محدودی است. ملت ایران تمام رشته‌های ناامنی را گسیخته است و دولت ایران با دادن مصونیت سیاسی به چند مستشار نظامی کوچک‌ترین زیانی به حقوق ملت ایران نمی‌رساند. کشورهای بزرگ و کوچک دیگری هم برای تقویت دفاعی کشور خود چنین اعتباراتی را گرفته‌اند.»

و در جلسه ۱۹ آبان در مجلس شورای ملی به دفاع از لایحه مصوب پرداخت و برای تبرئه خود از اتهامات ملیون، که در اعتراض به این قانون با روحانیون هم صدا شده بودند، اظهار داشت که در زمان حکومت دکتر مصدق هم، قراردادی بین دولت ایران و دولت امریکا درباره مصونیت سیاسی نظامیان امریکا در ایران امضاء شده است. اظهارات خلاف واقعی که مورد اعتراض و تکذیب دکتر مصدق قرار گرفت ولی در هیچ جا اجازه انعکاس نیافت و پلی‌کپی شده پنهانی توزیع شد. ما آن را از مجموعه نامه‌های مصدق نقل می‌کنیم:

احمدآباد- ۲۲ آبان ماه ۱۳۴۳

جناب آقای منصور نخست‌وزیر

اکنون که متجاوز از ۱۱ سال است در زندان به سر می‌برم و قادر نیستم از منافع وطن خود دفاع نمایم اجازه فرمائید که

لااقل به وسیله این چند سطر از خود دفاع نمایم. بیانات آن جناب در جلسه‌ی روز سه‌شنبه ۱۹ جاری در مجلس شورای ملی راجع به این که در موقع تصدی کار این جانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت امریکا در ایران امضاء نموده‌ام موجب کمال تعجب گردید چون که این جانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان اعتراض به مصونیت سیاسی اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول بین‌الملل بود که دولت ترکیه رژیم کاپیتولاسیون را در آن کشور الغاء نمود و این جانب رساله‌ای به نام «کاپیتولاسیون ایران» به تعداد ۵ هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای امور الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را درخواست نمودم. قراردادی که این جانب امضاء نموده‌ام مربوط است به وظایف اصل ۴ در ایران که اصل ۴ رونوشتی از قرارداد با سایر دول را برای این جانب فرستاد و تقاضا نمود از طرف دولت ایران هم قراردادی به همان نهج تنظیم شود. چون احتیاج به اصلاحات داشت پس از اصلاح این جانب آن را امضاء نمودم و در آن وقت صحبتی از مصونیت سیاسی مأمورین دولت امریکا در ایران نبود و این عیناً مثل حکایت آن کسی است که در ده راهش نمی‌دادند و او ادعای کدخدایی می‌کرد. چقدر خوب است که مقرر فرمائید پرونده آن را مطالعه کنند و بیاناتی را که در مجلس فرموده‌اید اصلاح نمائید.

دکتر محمد مصدق

تبعید آقای خمینی

از نحوه‌ی اتخاذ تصمیم دولت علیه آقای خمینی اطلاعی در دست نیست. ولی بهر حال نتیجه این که شب ۱۳

آبان‌ماه مأموران امنیتی و انتظامی آقای خمینی را در قم دستگیر کرده و بلافاصله مستقیماً به تهران و فرودگاه مهرآباد رساندند و با هواپیما به شهر بروسا در ترکیه تبعید کردند. اعلامیه‌ای از طرف دولت در رادیو و جراید به شرح زیر منتشر شد:

«طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخص داده شد لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.»

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

ما از عکس‌العمل‌های تبعید آقای خمینی و وقایع پس از آن - هر چند تا واقعه ۲۲ بهمن ۵۷ زنجیروار به یکدیگر متصل هستند - به علت محدودهای که برای این بررسی تعیین کرده بودیم، می‌گذریم. اما لازم می‌دانیم درباره‌ی تصویب این قانون و نطق ۴ آبان ۴۳ آقای خمینی ملاحظاتی را یادآوری کنیم.

- حکومت در راه پا گذاشتن بر قانون اساسی و بی‌اعتنایی به اصول حاکمیت ملی قدم تازه‌ای برداشت.

- آقای خمینی حداکثر استفاده را از این موضوع کرد و بر هیبت ارتجاعی خود پوشش جدید و فریبنده‌ای آراست. این هر دو در خور تأمل است:

خلاف‌کاری و خلاف‌گویی دولت

موضوع تصویب لایحه مصونیت نظامیان امریکایی در ایران، که مورد انتقاد آقای خمینی قرار گرفته بود، بطور خلاصه چنین است.

(مشروح آن را در رساله‌ی ضمیمه زیرعنوان «کاپیتولاسیون» ملاحظه خواهید کرد.)

سفارت امریکا در اسفند ماه ۱۳۴۰ - در دولت دکتر امینی - طی یادداشتی به عنوان وزارت امور خارجه، از دولت ایران خواست که مستشاران نظامی امریکایی در ایران از امتیازات و مصونیت‌های مأمورین سیاسی، پیش‌بینی شده در کنوانسیون وین، مورخ آوریل ۱۹۶۱ برخوردار باشند.

وزارت خارجه، طی یادداشتی جواب داد که موافقت‌نامه بین‌المللی وین شامل مستشاران نظامی امریکا نمی‌شود ولی هنگام تقدیم موافقت‌نامه مذکور به مجلسین برای تصویب، لایحه‌ای برای شمول مستشاران امریکا، به آن ضمیمه خواهد شد.

دولت علم، در تاریخ ۱۳ مهر ۴۲ تصویب نامه‌ای صادر کرد که مستشاران نظامی امریکا مشمول مصونیت‌های سیاسی موافقت‌نامه وین خواهند بود و قرار شد هنگام طرح موافقت‌نامه‌ی وین در مجلسین، این تصویب‌نامه همراه یادداشت‌های متبادله بین سفارت و وزارت خارجه، به صورت یک ماده‌ی واحده، برای تصویب تقدیم شود.

موافقت‌نامه‌ی بین‌المللی وین در بهمن ۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد و در جلسه ۲۵ خرداد ۴۳ به تصویب رسید. ولی ماده‌ی واحده‌ی ضمیمه آن مطرح نشد. یک ماه و نیم بعد، در حالی که مجلس سنا در تعطیلات تابستانی بود، دولت درخواست کرد که برای رسیدگی به لایحه‌ی تسهیل وصول مالیات‌ها و لایحه‌ی اصلاحی بودجه کل کشور، مجلس سنا جلسه فوق‌العاده تشکیل دهد.

جلسه سنا روز ۳ مرداد ۴۳، با حضور آن عده از سناتورها که در مرکز بودند (۲۶ نفر) تشکیل شد و تا حدود نیمه شب ادامه یافت و لایحه اصلاحی بودجه تصویب شد. پس از آن رئیس مجلس به عنوان این که موضوع بسیار مختصری هم مانده است، جلسه را ادامه داد و لایحه‌ی مربوط به معافیت مستشاران امریکایی را مطرح کرد و نخست‌وزیر - حسنعلی منصور - تقاضای فوریت کرد و گفت که چون یک مطلب ساده‌ای است تقاضا دارد که فوراً تصویب شود.

متن ماده‌ی واحده را در زیر نقل می‌کنیم:

«ماده واحده- با توجه به لایحه‌ی شماره... دولت و ضمائ آن که در تاریخ ۲۱/۱۱/۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیئت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقت‌نامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند، از مصونیت‌ها و معافیت‌هایی که شامل کارمندان

اداری و فنی موصوف دربند - و - ماده‌ی اول قرارداد وین که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضاء رسیده است، می‌باشد برخوردار نماید.»

طبیعی است که ماده‌ی واحده در آن جلسه تصویب شد. ولی دعوت سناتورهای به عنوان تصویب لایحه‌ی اصلاحی بودجه و طرح ناگهانی ماده‌ی واحده بعد از نیمه شب، اولین نکته‌ی قابل تأمل است.

نکته‌ی دیگر این که اشاره‌ی دولت به مصونیت‌ها و معافیت‌های شامل کارمندان موصوف دربند - و - ماده‌ی اول کاملاً مبهم است زیرا ماده‌ی اول موافقتنامه‌ی بین‌المللی وین در ۹ بند، از A تا I - به حروف ابجد از الف تا ط - به توضیح طبقات اعضاء یک مأموریت دیپلماتیک اختصاص دارد و امتیازات و مصونیت‌های مربوط به کارمندان بند - و - در مواد دیگر بیان شده است و می‌توان پذیرفت که سناتورهای - هر چند منصوب و مأمور دولت - دقیقاً نمی‌دانستند به چه رای می‌دهند.

در این جلسه یکی از سناتورهای - دکتر صدیق - می‌گوید: چون معافیت‌ها و مصونیت‌های مربوط به بند - و - متبادر به ذهن نیست، راجع به آنها توضیحاتی بدهید. ولی از طرف دولت جواب می‌شنود که شرح این مصونیت‌ها در یادداشت‌های متبادله بین سفارت و دولت هست. در حالی که چنین نبوده است. و وقتی بعضی سناتورهای اصرار

بیشتری برای دانستن نوع مصونیت‌ها و معافیت‌ها می‌کنند، دولت، به خلاف واقع، جواب می‌دهد: «اعطای این مصونیت‌ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنها مالیات گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند.»

دولت خلاف واقع می‌گفت زیرا اهم مصونیت‌های مربوط به کارمندان بند- و- به شرح زیر است:

۱- کارمند و همچنین اعضاء خانواده‌اش که با او زیر یک سقف زندگی می‌کنند، مصون از تعقیب هستند و نمی‌توان آنها را به هیچ عنوان مورد توقیف یا بازداشت قرار داد. (ماده ۲۹)

۲- محل اقامت خصوصی و اسناد و مکاتبات و اموال او مصون است. (ماده ۳۰)

۳- از مصونیت تعقیب جزائی برخوردار است و از مصونیت دعاوی مدنی و اداری و عملیات اجرایی مگر در موارد... (ماده ۳۱)

۴- از مقررات بیمه‌های اجتماعی معاف است (ماده ۳۳)

۵- از پرداخت کلیه عوارض شخصی یا مالی یا مملکتی یا منطقه‌ای یا شهری معاف است.

۶- از پرداخت حقوق گمرکی برای اشیاء مورد استفاده شخصی با بستگانش که با او زیر یک سقف زندگی می‌کنند، از جمله اثاثیه‌ای که برای منزل گرفتن لازم دارد،

معاف است.

نکته دیگر: خبر تصویب لایحه اصلاحی بودجه در جلسه ۳ مرداد سنا، در روزنامه‌ها منعکس گردید ولی از این لایحه هیچ خبری داده نشد.

لایحه در تاریخ ۲۱ مهر ۴۳ در مجلس شورای ملی نیز تصویب شد. نحوه تصویب به این ترتیب بود که:

لایحه بطور عادی از سنا به مجلس شورا ارسال شد در حالی که کسی از تصویب آن در سنا اطلاع پیدا نکرده بود. در کمیسیون مطرح و تصویب شد و روز ۲۱ مهرماه، در آخر جلسه‌ی مجلس، به تقاضای نخست‌وزیر، در دستور قرار گرفت. جلسه، علیرغم اعتراض بعضی از نمایندگان تا پاسی از شب ادامه یافت و نطق‌های نمایندگان مخالف به هیچ وجه اجازه‌ی انتشار نیافت. حتی پیشنهاد یکی از نمایندگان - زهتاب فرد- که از حسابداری مجلس خواست متن نطق او را به صورت آگهی، به خرج خود او، به روزنامه‌ای بدهند، به جایی نرسید و در روزنامه‌ی خودش نیز نتوانست آن را منتشر کند.

در مجلس نیز به تقاضای توضیح نمایندگان درباره‌ی میزان مصونیت‌ها و امتیازات جواب روشنی داده نشد و دولت تنها به این پاسخ اکتفا کرد که موضوع در یادداشت‌های ضمیمه‌ی لایحه توضیح داده شده است.

بطوری که دیدیم، نخست‌وزیر در جلسه ۹ آبان سنا از «دادن مصونیت به چند مستشار نظامی» صحبت کرده

بود، در حالی که در یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ سفارت امریکا ابعاد شمول این مصونیت را طور دیگری می‌بینیم:

«... به نظر این سفارت کبری عبارت «اعضاء هیات‌های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران» شامل است بر کلیه کارمندان نظامی یا مستخدمین غیرنظامی وزارت دفاع و خانواده‌های ایشان که با ایشان در یک جا می‌زیسته و بر طبق موافقت‌نامه‌ها و ترتیبات مربوط به کمک و مشاوره نظامی بین دو دولت در ایران مسکن دارند...»

نکته دیگر پنهان نگاه داشتن موضوع از وسایل ارتباط جمعی و زیرپا گذاشتن اصل سیزدهم قانون اساسی بود که مقرر می‌دارد: «مذاکرات مجلس شورای ملی برای آن که نتیجه‌ی آنها به موقع اجرا گذارده تواند شد باید علنی باشد و روزنامه‌نویس و تماشاچی مطابق نظام‌نامه‌ی داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند...»

مهم‌ترین نکته این که مجلس ۲۱ - معروف به مجلس آزادمردان و آزادزنان - هر چند منصوب و مأمور دولت، لایحه را تنها با ۷۴ رأی موافق در مقابل ۶۱ رأی مخالف تصویب کرد. بر این اساس می‌توان محاسبه کرد که اگر اعضای مجلس شوری نمایندگان واقعی مردم بودند نسبت موافق و مخالف به چه میزان تغییر می‌کرد.

آقای خمینی در کسوت ملی

مورخین جمهوری اسلامی بخصوص روی حمله‌ی آقای خمینی به امریکا در نطق ۴ آبان ۴۳، تکیه می‌کنند و آن را دلیل پایداری و استواری او در مخالفت با امپریالیسم به حساب می‌آورند. ولی شک نیست که حمله به امریکا در این نطق، حمله به نقطه ضعف دولت و هدف، تنها حکومت بوده است. زیرا این نکته بر کسی پوشیده نیست که تاریخ پا گرفتن امریکا در ایران به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌رسد و از مخالفت آقای خمینی با حضور همه جانبه‌ی امریکا در ایران، نه تنها قبل از تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بلکه در تمام مدت دو سال جنگ و جدال او با حکومت تا ۴ آبان ۴۳، اثری و نشانی نمی‌بینیم و حتی به طوری که دیدیم در سخنرانی مسجد اعظم قم در ۲۷ فروردین ۴۳ با لحن تمجید از امریکا یاد کرد:

«شما محصلین را به اسرائیل می‌فرستید ایکاش به انگلستان می‌فرستادید، به امریکا می‌فرستادید.»

و در نطق چهارم آبان ۴۳ به حضور کامل امریکا در ایران ایرادی نمی‌کند تنها مصونیت مستشاران نظامی را مورد حمله قرار می‌دهد.

نکته دیگر قابل تأمل در آخرین سخنرانی آقای خمینی توجه به کلی تازه‌ی او به یک زمینه‌ی تبلیغاتی جدید است.

در این مرحله با سلاح تازه‌ای به جنگ حکومت می‌رود. کسوت دفاع از استقلال مملکت را به تن می‌کند. تجربه

دو ساله به او آموخته است که زمینه‌های گذشته جز مشتریان همیشگی، کسی را جلب نمی‌کند. وقتی نطق‌های آقای خمینی را از آبان ۴۱ تا قبل از نطق ۴ آبان ۴۳ بررسی می‌کنیم می‌بینیم که موضوع‌های مورد انتقاد و حمله‌ی او از این موارد خارج نیست: دولت کارهای خلاف شرع می‌کند، به زن‌ها حق رأی می‌دهد، قرآن و اسلام در خطر است، سوگند به کتاب آسمانی می‌خورند، نوامیس مسلمین در شرف هتک است، دختران نجیب را به نظام اجباری می‌برند، اسرائیل زراعت و تجارت را قبضه کرده است، با طیاره از هلند گل آورده‌اند، فساد همه جا را گرفته است...

یک باره همه این موضوع‌ها را کنار می‌گذارد، زیرا می‌بیند که بُرد چندانی در میان اکثریت مردم ندارد و به نقطه‌ی حساسی روی می‌آورد:

«عظمت ایران از بین رفت، استقلال ما از دست رفت، عزت ما پایکوب شد، مگر ما مستعمره هستیم؟ مگر ایران در اشغال امریکاست؟»

و این آرایش جدید استقلال طلبی و یقه‌درانی برای عظمت و عزت ایران بود که برای او وجهه‌ای در میان قشرهای غیرمذهبی به وجود آورد. در نتیجه، آخرین و روشن‌ترین خاطره‌ای که از آقای

خمینی در خاطره‌ی مردم باقی ماند و بر روی سایر گفته‌ها و خواسته‌های ارتجاعی‌اش پرده‌ی فراموشی کشید، همین فریاد او در رثاء استقلال و عظمت ایران بود و بس. زیرا دولت انتشار آثار او را تقریباً بلافاصله ممنوع کرد و کتاب ولایت فقیه او را که در تبعید نوشته شد، هیچ گاه اجازه انتشار در داخل مملکت نداد. به این ترتیب هیچ معجزه‌ای لازم نبود تا آقای خمینی در اذهان ساده به مبارز اعظم آزادی و استقلال ایران مبدل شود.

پایان سخن

مرور بر وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ را در اینجا به پایان می‌رسانیم. بررسی حوادث بعد از تبعید آقای خمینی را، که با این دوران در ارتباط نزدیک و مستمر هستند، چون از محدوده قراردادی این تاریخچه‌ی مختصر خارج است به فرصت دیگری می‌گذاریم.

فقط موضوع قانون مصونیت نظامیان امریکا و پیامد آن را که در بخش چهارم آوردیم، در رساله‌ی ضمیمه تحت عنوان «کاپیتولاسیون» مورد بررسی دقیق‌تری قرار می‌دهیم.

منابع و مآخذ

- ۱- نهضت امام خمینی - حجت‌الاسلام روحانی - بیروت ۱۳۵۶
- ۲- نهضت روحانیون ایران (جلد اول تا ششم) - علی دوانی - تهران ۱۳۶۰
- ۳- تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد دوم) - سید جلال‌الدین مدنی - تهران ۱۳۶۱
- ۴- روزنامه‌های اطلاعات و کیهان - شماره‌های مهر ۱۳۴۱ تا آبان ۱۳۴۳
- ۵- روزنامه لوموند چاپ پاریس - شماره‌های ۵ تا ۱۲ - ژوئن ۱۹۶۳
- ۶- روزنامه جمهوری اسلامی - شماره‌های مخصوص سالگرد ۱۵ خرداد،
از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴

کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون

این بررسی را با نقل صفحه‌ای از کتاب مستند و معروف «عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا» نوشته‌ی «جیمز ا. بیل»^۱ استاد علوم سیاسی و رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی کالج «ویلیام اندمری» آمریکا آغاز می‌کنیم:

در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۴ قانونی از مجلس ایران گذشت که به موجب آن کلیه افراد ارتش آمریکا و وابستگان آنان که در ایران اقامت داشتند، در برابر قوانین ایران از مصونیت کامل دیپلماتیک برخوردار شدند. این قانون امریکاییانی را که به عنوان مستشار نظامی در ایران مقیم بودند، از شمول قوانین ایران معاف می‌کرد. کارمندان نظامی امریکایی در صورتی که در ایران مرتکب جرمی می‌شدند، دادگاه‌های

1-James A Bill, The Eagle and the Lion, The Tragedy of American-Iranian Relations, Yale University Press

ایران، حق بازخواست از آنان را نداشتند. وزارت دفاع آمریکا برای این که چنین قراردادی را به ایران تحمیل کند، فشار فراوانی آورده بود. اما متقاعد کردن دولت ایران به قبول چنین سیاستی که آشکارا ناقص حاکمیت ملی ایران بود، برای آمریکا کار دشواری بود. شاه و مشاورانش در وزارت امور خارجه، که می‌دانستند قبول چنین سیاستی در داخل ایران به نحو شدید و گسترده‌ای محکوم خواهد شد، در صدد نرم کردن آمریکا برآمدند ولی فشار دولت آمریکا ادامه یافت و سرانجام مقامات ایرانی با اکراه، به قانونی که در آمریکا «موافقت‌نامه وضعیت نیروهای مسلح» و در ایران قرارداد کاپیتولاسیون نامیده شد، تن در دادند. حتی نمایندگان سر به راه و دست‌چین پهلوی نیز به دشواری به این لایحه رأی دادند. تعداد آراء نهایی ۷۰ رأی موافق در برابر ۶۲ رأی مخالف بود. بقیه نمایندگان نیز عمداً از مجلس غیبت کرده بودند. عکس‌العمل مردم در سراسر ایران فوری بود و ملی‌گرایان با هر عقیده و نظر سیاسی نفرت خود را علیه این قرارداد ابراز داشتند.^۱

محقق امریکایی، هوشمندانه، تمام مراحل کاپیتولاسیون سال ۱۳۴۳ ایران را در این چند سطر خلاصه کرده است. لذا ما، در نبود یک سند روشن درباره‌ی مراحل تصویب قانون، تعریف فشرده‌ی او را اساس بررسی خود قرار می‌دهیم و یک یک اجزاء آن را به ترتیب، از نظر

۱- عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا- صفحه ۱۵۶

می‌گذرانیم.

۱- در ۱۳ اکتبر ۶۴ قانونی از مجلس ایران گذشت...

دولت امیر اسدالله علم، پس از پشت سر گذاشتن واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انجام انتخابات مجلس بیست و یکم، در تاریخ ۱۳ مهر ماه ۴۲ تصویب‌نامه‌ای صادر کرد که به موجب آن، دولت هنگام تقدیم قرارداد بین‌المللی وین (مربوط به روابط و مصونیت‌های دیپلماتیک) به مجلسین، ماده‌ی واحده‌ای مبنی بر برخورداری اعضای هیئت‌های مستشاری امریکا در ایران از امتیازات و مصونیت‌های مربوط به کارکنان اداری و فنی نمایندگی‌های دیپلماتیک، مشروحه در قرارداد وین، به آن منضم نماید.

این تصویب‌نامه در انجام تقاضای دولت ایالات متحده امریکا صادر گردیده بود. توضیح آن که سفارت امریکا در تهران، در اسفند ماه ۱۳۴۰، در دوران دولت دکتر علی امینی، طی یادداشتی به عنوان وزارت امور خارجه‌ی ایران،^۱ برخورداری اعضای هیئت‌های مستشاری امریکایی را از امتیازات و مصونیت‌های مذکور خواسته بود.

وزارت امور خارجه، پس از صدور این تصویب‌نامه‌ی دولت، طی یادداشت شماره‌ی ۸۲۹۶ مورخ ۶ آبان ۴۲، به سفارت امریکا اعلام کرد که هنوز قرارداد وین به تصویب پارلمان ایران نرسیده است و از آن جا که پس از تصویب

۱- به مکاتبات بین وزارت امور خارجه و سفارت‌خانه‌ها «یادداشت» اطلاق می‌شود.

نیز شامل اعضای هیئت‌های مستشاری نظامی امریکا نخواهد شد، لازم است که مجوز خاصی کسب شود، علیهذا، قرار شده که هنگام تقدیم قرارداد وین به مجلسین، شرح لازم در این باب نیز به آن منضم شود. وزارت امور خارجه در این یادداشت ضمناً صدور تصویب‌نامه‌ی دولت را به اطلاع سفارت امریکا رسانده و افزوده بود که متن این یادداشت و یادداشتی که سفارت در پاسخ آن خواهد نوشت، برای تصویب ضمیمه خواهد شد.

سفارت امریکا یادداشتی را که قرار بود به ماده‌ی واحده ضمیمه شود، تحت شماره‌ی ۲۹۹ به تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ (۲۷ آذر ۴۲) به وزارت امور خارجه فرستاد. چون متعاقباً به این یادداشت سفارت امریکا اشاره خواهیم داشت. فعلاً از مضمون آن درمی‌گذریم.

قرارداد بین‌المللی ۱۹۶۱ وین و ماده‌ی واحده‌ی ضمیمه‌ی آن، در بهمن ماه ۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد. قرارداد وین، در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۴۳ به تصویب رسید ولی ماده‌ی واحده را در آن جلسه مطرح نکردند. چرا؟ معلوم نیست.

حدود شش هفته بعد، در حالی که مجلس سنا در تعطیلات تابستانی بود، نخست‌وزیر، حسنعلی منصور، که از اسفند ۴۲ جانشین علم شده بود، تشکیل یک جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی سنا را برای رسیدگی به «لایحه‌ی تسهیل وصول مالیات‌ها و لایحه‌ی اصلاحی بودجه کل کشور»

درخواست کرد.

عده‌ای از سناتورها به سفر رفته بودند، در نتیجه، جلسه فوق‌العاده روز سه‌شنبه ۳ مرداد ماه ۱۳۴۳، با حضور تنها ۲۶ نفر از ۶۰ سناتور و نخست‌وزیر و هیئت دولت و معاون وزارت امور خارجه، از ساعت ۹ و پانزده دقیقه صبح تشکیل شد. تمام روز جلسه ادامه یافت. نخست‌وزیر از سناتورها، که در ایام تعطیل تابستانی تا آن موقع شب خستگی را تحمل کرده بودند، تشکر کرد. سناتورها قصد رفتن کردند. ولی رئیس سنا، مهندس شریف امامی، از آن‌ها خواست که به متن نامه‌ای که از دولت رسیده بود توجه نمایند. سپس متن نامه‌ی نخست‌وزیر را که رسیدگی به «ماده‌ی واحده مربوط به دو فقره یادداشت بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت ایالات متحده امریکا در ایران» را تقاضا کرده بود، قرائت کرد و گفت: «البته مقدور هم بود که ما فردا جلسه فوق‌العاده تشکیل بدهیم ولی چون کار بسیار مختصری است اجازه بفرمایید الان تمامش کنیم.»

گزارش کمیسیون خارجه‌ی سنا مبنی بر رسیدگی و تصویب در کمیسیون‌های خارجه و جنگ سنا خوانده شد. سپس متن ماده‌ی واحده به شرح زیر قرائت گردید:

«ماده واحده- با توجه به لایحه شماره ۱۸-۲۲۹۱-۲۱۵۷-۱۱-۱۳۴۲ دولت و ضمائم آن که در تاریخ ۲۱/۱۱/۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و

اعضای هیئت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران را که به موجب موافقت نامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند از مصونیت‌ها و معافیت‌هایی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند واو ماده اول قرارداد وین که ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق بیست و نهم فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضاء رسیده است می‌باشد برخوردار نماید.»

پس از قرائت ماده‌ی واحده، نخست‌وزیر گفت: «استدعای فوریت می‌کنم برای این که بشود امشب چون یک مطلب کاملاً ساده و عادی است تصویب شود.»

سناتورهای ابتدا، با قیام و قعود، به فوریت لایحه رأی دادند و پس از بحث کوتاهی، که کمتر از نیم ساعت طول کشید، ماده‌ی واحده را در ساعت ۱۲ شب، تصویب کردند و لایحه برای تصویب به مجلس شورای ملی ارسال شد. در مجلس سنا تنها سئوالی که شد، این بود که سناتور صدیق گفت چون معافیت‌های بند واو ماده‌ی اول قرارداد وین متبادر به ذهن نیست خوب است توضیحی بدهند. احمد میرفندرسکی، معاون وزارت امور خارجه، که در کنار نخست‌وزیر، دفاع از لایحه را عهده‌دار بود، توضیح داد:

«پس از این که زیاد برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره کردیم با دستگاه‌های مختلف مملکت به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیت‌ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنان مالیات گرفته نشود برای مسکن و تغذیه معافیت داشته

باشند.»^۱

و طبیعی است که سناتور مذکور که مکلف بود قانع شود، این اظهار نماینده‌ی دولت را پذیرفت و قانع شد. در حالی که اگر چنین تکلیفی نداشت می‌توانست از یک منشی بخواهد که از دفتر سنا متن قرارداد وین را برایش بیاورد و با یک نگاه بر مواد آن، دریابد که به آن‌ها خلاف می‌گویند و معافیت‌ها و مصونیت‌هایی که می‌رفتند به نظامیان امریکا اعطا کنند، فقط «معافیت‌های مالیاتی که از حقوق آن‌ها مالیات نگیرند یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند»، نیست.

۲- از مصونیت کامل دیپلماتیک برخوردار شدند...

مصونیت‌های شامل کارمندان بند (واو)، اعطا شده به نظامیان امریکایی، موضوع مواد ۲۹ تا ۳۶ قرارداد بین‌المللی وین است که به شرح زیر است:

الف- شخص مأمور سیاسی مصون از تعرض است و نمی‌تواند مورد هیچ نوع بازداشت یا حبس قرار گیرد. (ماده ۲۹)

ب- محل اقامت خصوصی مأمور سیاسی از همان حمایت اماکن مأموریت سیاسی برخوردار خواهد بود، اسناد و مکاتبات و با رعایت بند ۳ از ماده ۳۱، اموال وی هم چنین از مصونیت برخوردار است. (ماده ۳۰)

۱- صورت مذاکرات مجلس سنا- شماره ۷۲۹- ۴۳/۵/۳ ص ۱۵۰ تا

ج- مأمور سیاسی در کشور پذیرنده از مصونیت تعقیب جزایی برخوردار است و از مصونیت‌های دعاوی مدنی مگر در موارد... (ماده ۳۱) به اضافه معافیت‌های مالیاتی و گمرکی و غیره.

۳- ناقض حاکمیت ملی ایران بود...

این واقعیت نیازی به شرح و تفسیر ندارد. جمعی از بیگانگان را از حیطه‌ی اقتدار محاکم ایران خارج کردن ناقض حاکمیت ملی و خلاف صریح اصل هفتاد و یکم متمم قانون اساسی ایران است که مقرر می‌دارد: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند.»

۴- شاه و مشاورانش در صدد نرم کردن امریکا برآمدند...

در زمینه‌ی تلاش شاه و مشاورانش در وزارت امور خارجه برای نرم کردن دولت امریکا، سندی در دسترس ما نیست.

ولی عواملی مثل: طول زمان بین تاریخ تقاضا و تاریخ اجابت، دست به دست کردن دولت برای تقدیم لایحه قرارداد بین‌المللی وین تا نیمه‌ی سال ۱۳۴۳، در حالی که در فروردین ۱۳۴۰ به امضای نماینده مختار دولت رسیده بود، تعاطی مکاتبات بین وزارت امور خارجه و سفارت امریکا، که در بعضی اسناد به آن اشاره شده است، تفکیک ماده‌ی واحده‌ی مصونیت مستشاران نظامی از

قرارداد وین در سنا، و نیز تفکیک تصویب نامه‌ی ۱۳ مهر ۴۲ از حدود ۶۰۰ تصویب‌نامه‌ی دوره‌ی فترت دو سال و نیمه که یک جا از طرف دولت علم به مجلس بیست‌ویکم تقدیم شد، می‌توانند به عنوان قرائنی بر تردید و نگرانی حکومت در قبول این درخواست دولت امریکا به ملاحظه‌ی افکار عمومی و تلاش برای نرم کردن امریکا به حساب آیند.

۵- سرانجام مقامات ایرانی با اکراه تن در دادند...

تن در دادن به اکراه نیز، به قرائنی، کاملاً مردود نیست. قرینه اکراه این که نخست‌وزیر هنگام بررسی لایحه در مجلس شورای ملی پنج بار به نمایندگان عضو حزب مردم، آشکارا یا به اشاره، یادآوری می‌کند که اقدام به این امر در دولت گذشته صورت گرفته و تصویب‌نامه را دولت گذشته که رهبر حزب مردم ریاست آن را داشته، صادر کرده است.

البته بلافاصله، اضافه می‌کند که دولت حاضر افتخار تقدیم لایحه را دارد،^۱ ولی اجر این اکراه، اگر برای اکراه اجری قائل باشیم، آن جایی از میان می‌رود که دولت برای پنهان کردن واقعیت ناخوشایند لایحه‌ی کاپیتولاسیون، از خلاف‌گویی دریغ نمی‌کند. چون در این خلاف‌گویی‌ها مجلسیان نیز مشارکت و هم‌داستانی نزدیک داشته‌اند،

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در روزنامه رسمی، جلسه

۴۳/۷/۲۱، صفحه‌های ۴۱، ۴۰، ۳۱.

این نکته را هنگام بررسی «دشواری رأی» خواهیم دید. ولی از هم اکنون یادآوری می‌کنیم که خبر تصویب لایحه‌ی اصلاحی بودجه در سنا، در جراید منعکس شد ولی اشاره‌ای به تصویب لایحه‌ی مصونیت مستشاران نظامی امریکا نشد.

در باب اکراه و مخالفت رجال وقت، به نقل چند خاطره، بدون اظهار نظر مبادرت می‌کنیم.

از محمود فروغی

محمود فروغی که در سمت معاون سیاسی وزارت امور خارجه، مراحل اولیه‌ی این پرونده را دنبال کرده و هنگام تصویب قانون سفیر ایران در واشنگتن بوده، می‌نویسد:

«در زمستان ۱۳۴۰، که من معاون سیاسی وزارت امور خارجه بودم و مرحوم قدس نخعی وزیر امور خارجه به مجمع عمومی سازمان ملل به امریکا رفته بود، کاردار سفارت امریکا، آقای راکول (Stuart Rockwell) به دیدن من آمد و تقاضای مصونیت سیاسی برای اعضای هیئت مستشاری نظامی امریکا کرد. دلایلی هم آورد. از جمله این که این روزها بعضی از این افراد که حادثه‌ی تصادم اتومبیل دارند به حبس می‌روند و وجه‌الضمان سنگینی برای آزادی موقت آنان مطالبه می‌شود. من گفتم این کار به نفع طرفین نیست و جواب رد دادم. پس از چندی سفیر امریکا (Julius Holmes) که به ایران برگشته بود به دیدن من آمد و همین تقاضا را کرد. باز جواب رد دادم. بعد از دو سه هفته دوباره کاردار آمد. گفتم با این تقاضا موافقت نمی‌شود. مجدداً موضوع زندان رفتن و وجه‌الضمان را پیش کشید. گفتم ما برای هر فرد یک راننده می‌دهیم. گفت آنها می‌خواهند رانندگی و تفریح کنند. گفتم این امر میسر نیست و تا من این جا هستم غیرممکن است. برداشتن من هم بسیار آسان است (این جمله را از داستانی که مرحوم اتابکی گفته بود به یاد داشتم). آقای راکول خوش‌بختانه زنده و در واشنگتن است هیچ کدام از این سه مذاکره را در ضمن

۱- نامه‌ی خصوصی، مورخ ۱۲ آذرماه ۱۳۶۹، به عنوان نگارنده.

گزارش‌های روزانه به عرض اعلیحضرت نرساندم. چون معتقد بودم این مسایل باید توسط ما مسئولان امر جواب داده شود و چنین تقاضای شفاهی به مرحله‌ای نرسیده است که حاجت به عرض باشد. از یادداشت اسفندماه ۱۳۴۰ سفارت آمریکا خبر نشدم. چون وزیر امور خارجه برگشته بود و کارها را در دست داشت.

پس از قریب ده ماه به مأموریت رفتم. وقتی در واشنگتن بودم، در پاییز ۱۳۴۳، از وزارت امور خارجه خبر تصویب لایحه رسید و جزوه‌ی مذاکرات مجلس شورای ملی را نیز فرستاده بودند. افسوس که آن را همراه ندارم. اما به یاد می‌آید که در آن مذاکرات مطالب فراوان گفته شده بود. نامی هم از یاتسویچ و خانه‌ی محل اقامت او در دروس برده شده بود. باری مرحوم آرام که وزیر امور خارجه‌ی وقت بود برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک و بعد به واشنگتن آمد مدتی با او در این باره بحث کردم مانند معمول ابرو در هم کشیده نشست و هیچ نگفت. حتی وقتی گفتم ای کاش پیش از این اقدام از من می‌پرسیدند که مقامات امریکایی برای مأموران سیاسی ما در این کشور چه اندازه مصونیت قائل هستند. مثلاً همین چند روز قبل در ویرجینیا پلیس به حبیب نفیسی وزیر مختار فرهنگی سفارت برگ جریمه‌ی رانندگی داده است. باز جوابی نشنیدم.»

از دکتر فرهنگ مهرا

دکتر فرهنگ مهر که در دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی و حسنعلی منصور، به مناسبت سمتش در وزارت دارایی در جریان پرونده قرار گرفته، در این باره در مقاله‌ای زیر عنوان «ماجرای قرارداد کاپیتولاسیون» می‌نویسد:

«در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، چند ماهی بود که به دعوت عبدالحسین بهنیا وزیر دارایی با سمت مدیر کلی نفت و روابط خارجی در وزارت دارایی کار می‌کردم. یک روز وزیر دارایی مرا به دفترش خواند و گفت همین الان آقای نخست‌وزیر (دکتر علی امینی) تلفن کردند که سفیر امریکا پیش‌نویس قراردادی را برای ما فرستاده و دادن کمک مالی را موکول به امضای آن کرده است و می‌خواستند من (وزیر دارایی) درباره‌ی آن اظهارنظر کنم. به ایشان گفتم که این قرارداد مربوط به وزارت خارجه می‌شود. خوب است کمیسیونی آن را بررسی کند. قبول کردند. من شما را به عنوان نماینده وزارت دارایی معرفی کردم. از وزارت خارجه به شما تلفن خواهند کرد و قرار جلسه‌ای را می‌گذارند. مسأله فوریت دارد ولی دقت کنید که حقوق و منافع ایران محفوظ باشد. در حدود دو ساعت بعد جواد کوثر مدیر کل وزارت خارجه به من تلفن کردند که جلسه برای ساعت ده فردای آن روز معین شده و خواهش کردند در ساعت مقرر در دفتر ایشان باشم.

فردای آن روز به وزارت خارجه رفتم، یک نفر دیگر، دکتر منوچهر آگاه رییس اداره‌ی بررسی‌های اقتصادی بانک

مرکزی، هم آن جا بود. پس از بررسی دقیق قرارداد و امتیازاتی که برای مشاورین امریکایی در ایران خواسته بودند هر سه نفر (جواد کوثر، منوچهر آگاه، فرهنگ مهر) نظر دادیم که این قرارداد، قرارداد کاپیتولاسیون و از این رو قابل قبول نیست. جواد کوثر از من خواست که چون حقوق دان هستم نظر کمیسیون را بنویسم. من هم مخالفت کمیسیون را نوشتم و هر سه امضا کردیم. در برگشت به وزارت دارایی گزارش کار را به عبدالحسین بهنیا دادم، سری تکان داد و بدون این که حرفی بزند به نخست‌وزیر تلفن کرد و با دادن توضیح مختصری گفت که او نظر کمیسیون را تأیید می‌کند و قرارداد قابل قبول نیست.

نزدیک به ده روز بعد، دوباره جواد کوثر به من تلفن کرد که جلسه‌ی دیگری درباره‌ی همان قرارداد این بار با حضور نمایندگان سفارت امریکا در دفتر ایشان تشکیل می‌شود و از من خواست که در آن شرکت کنم. پذیرفتم و به وزیر دارایی اطلاع دادم، گفت برو ولی روی همان نظر قبلی پافشاری کن. روز بعد به دفتر جواد کوثر رفتم در آن جلسه دو نفر امریکایی هم بودند که نام یکی از آنها (اگر به علت بُعد زمان اشتباه نکنم) **TURNER** بود که گویا بعدها سفیر امریکا در کویت شد. این جلسه نزدیک به دو ساعت طول کشید. باز جواد کوثر از من خواست که نظر کمیسیون را به آنها بازگو کنم. رؤوس استدلال ما این بود:

۱- این قرارداد امتیازات خارج المملکتی هیأت سیاسی را به مستشاران امریکایی تسری می‌دهد و آنها را برای جرایمی که در ایران مرتکب می‌شوند از صلاحیت دادگاه‌ها و حکومت قوانین ایران خارج می‌کند و به این ترتیب کاپیتولاسیون در ایران برقرار می‌شود و به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست.

۲- ایرانیان نسبت به کاپیتولاسیون حساسیت دارند. هنوز اثرات شوم قرارداد ننکین ترکمن‌چای ۱۸۲۸ و برقراری کاپیتولاسیون در انزلی هست و این امتیازات که در آن هنگام به روس‌ها داده شده بود در حدود بیست و چند سال بعد به موجب اصل کامله‌الوداد در قرارداد پاریس به انگلیس‌ها داده شد و نتایج ویران‌گر سیاسی، اقتصادی و قضایی آن را ما ایرانی‌ها در کتاب‌ها خوانده و می‌دانیم.

۳- ابطال قرارداد کاپیتولاسیون به گونه‌ی رسمی در سال ۱۳۰۸ در زمان رضاشاه پدر شاهنشاه فعلی ایران به تصویب رسید و اعلام شد و اینک نمی‌توان در زمان پسر و وارث آن پادشاه کاپیتولاسیون را از نو برقرار کرد.

۴- از نظر امریکایی‌ها هم اصرار در تصویب این قرارداد، کار بیهوده و عبثی است و جز برانگیختن دشمنی ایرانیان علیه امریکایی‌ها نتیجه دیگری ندارد، و یادآوری کردم که چندی قبل در روزنامه خواندم که یک نفر راننده امریکایی یک نفر ایرانی را زیر گرفته و ایرانی مصدوم مرده است، و بعد از چند روز راننده امریکایی را به سفارت تحویل داده‌اند. وقتی یک راننده مقصر امریکایی این گونه از حکومت قانون ایران خارج شود آیا واقعاً خیال می‌کنید یک مشاور بلندپایه امریکایی را اگر خلافتی کرده باشد در ایران به پای میز محاکمه ببرند؟ خلاصه‌ی استدلال طرف امریکایی که برای امضای این قرارداد پافشاری می‌کرد از این قرار بود:

۱- دولت امریکا در برابر کمک‌های مالی و کارشناسی که به ایران می‌دهد می‌خواهد مطمئن باشد که کارشناسانش تأمین قضایی طبق قوانین امریکا خواهند داشت. هدف این قرارداد نظام کاپیتولاسیون نیست.

۲- دولت امریکا پیش از این، قرارداد مشابهی با دولت

جمهوری آلمان غربی بسته است. بنابراین نباید فکر کنید که این قرارداد فقط برای ایران است.

۳- دولت امریکا علاقه دارد که روابطش با ایران مبتنی بر قرارداد باشد که در آینده مواردی نظیر آن چه گفتید پیش نیاید و سوءتفاهم ایجاد نشود.

به او گفتیم که اولاً قرارداد امریکا با آلمان را ندیده‌ایم. ثانیاً موقعیت سیاسی آلمان با ایران تفاوت دارد.

پس از نزدیک دو ساعت گفتگو، نمایندگان سفارت با سردی جلسه را ترک کردند.

مدتی دیگر خبری از این قرارداد نشد، تا این که در اواخر نخست‌وزیری دکتر امینی یک روز از دفتر عضدی وزیر خارجه به من تلفن شد که آقای نخست‌وزیر پرسیده‌اند که قرارداد مربوط به مستشاران امریکایی کجاست؟ با خنده گفتم چرا از من می‌پرسید، از آقای جواد کوثر که رئیس جلسه بود بپرسید. سپس به اختصار نتیجه‌ی تصمیم کمیسیون را برای آگاهی آن شخص گفتم و بعد او را به جواد کوثر حواله دادم.

پس از آن تاریخ دیگر درباره‌ی موضوع قرارداد چیزی نشنیدم تا در کابینه‌ی حسنعلی منصور در سال ۱۳۴۳ هنگامی که معاون کل وزارت دارایی بودم و سمت **Governer** ایران در آپک را هم داشتم با مهندس فرخ نجم‌آبادی که در آن وقت مدیر کل نفت وزارت دارایی بود برای شرکت در جلسه‌ی **Board of Governors** آپک **O.P.E.C** به جاکارتا (اندونزی) رفته بودیم سه روز بعد امیرعباس هویدا وزیر دارایی که ریاست نمایندگی ایران در جلسه‌ی عمومی آپک را داشت، در جاکارتا به ما پیوست. هویدا به محض ورود به من گفت: «همین امروز به تهران برگرد، علی (منظورش حسنعلی منصور نخست‌وزیر

بود) با تو کار دارد».

پرسیدم: «چه کاری؟ آیا این اندازه فوری است که باید امروز برگردم؟»

گفت: «بلی! زیرا قرار است قرارداد امتیازات مستشاران امریکایی و لایحه‌ی افزایش قیمت نفت در مجلس مطرح شود و علی می‌خواهد بروی مجلس و از آن دفاع کنی.»

گفتم: «من که معاون پارلمانی نیستم، معاون پارلمانی محمود قوام صدوری است. شما می‌دانید که من با افزایش قیمت نفت (دوبرابر شدن قیمت بنزین) مخالف بودم، با قرارداد اعطای امتیاز به مستشاران امریکایی هم مخالف بودم و مخالفت یک پارچه کمیسیونی که برای رسیدگی به این کار در زمان دکتر امینی تشکیل شد به خط و انشاء من است و پرسیدم چرا می‌خواهید این قرارداد را تصویب کنید؟»

هویدا گفت: این قرارداد به صورت لایحه‌ی قانونی در غیاب مجلس در کابینه‌ی علم تصویب شده و حالا با سایر لوایح قانونی باید به تصویب مجلس برسد. سایر لوایح در کمیسیون تصویب می‌شود ولی این قرارداد چون مربوط به روابط خارجی است، باید در مجلس علنی مطرح شود.

گفتم: من همین امروز به تهران برمی‌گردم ولی از هیچ یک از این دو لایحه دفاع نخواهم کرد و شما می‌دانید که دست به استعفایم هم بد نیست. قرارداد شیلات در نخست‌وزیری امیراسدالله علم را حتماً به یاد دارید!

هویدا گفت: برو این مسایل را با نخست‌وزیر حل کن.

لاجرم همان شب به تهران برگشتم و فردای آن روز یک راست نزد نخست‌وزیر رفتم. دکتر ناصر یگانه هم آن جا بود. من جریان کار قرارداد در زمان دکتر امینی را از اول تا آخر برای حسنعلی گفتم و از دفاع لایحه عذر خواستم و او با خوش‌رویی

قبول کرد. در مورد قیمت بنزین هم گفتم شما یادتان هست که در جلسه‌ی شورای اقتصاد در حضور شاه من با آن مخالف بودم، حالا انصاف نیست از من کاری را بخواهید که به آن اعتقاد ندارم. باز منصور بدون دلخوری مرا از آن کار هم معاف کرد. دکتر یگانه هم که با افزایش قیمت نفت مخالف بود از منصور التماس می‌کرد که تقدیم لایحه‌ی افزایش قیمت نفت را به مجلس مدتی به تعویق اندازد ولی مؤثر واقع نشد. همان طور که می‌دانیم قرارداد امریکایی در مجلس سنا با اکثریت فوق‌العاده کم به تصویب رسید و حتی چند نفر از سناتورهای انتصابی به آن رأی ندادند و این امر به شایعاتی انجامید.

(نویسنده، بعد از انقلاب، به مناسبتی، مراحل بعدی پرونده را از جواد کوثر می‌شنود):

خواهش کردم که اگر در جریان کار پرونده بوده بگوید بعد از جلسات ما، بر این قانون چه گذشت؟ و این است آن چه از جواد کوثر شنیدم:

دکتر امینی نظر ما را تأیید کرد و به سفیر امریکا اطلاع داد. سفیر خواهش کرده بود جلسه دیگری با حضور دو نفر از کارمندان بلندپایه‌ی سفارت تشکیل شود که توضیح بدهند. از این رو جلسه‌ی دوم با حضور دو نفر از کارمندان بلندپایه‌ی سفارت تشکیل شد که شما در آن حضور داشتید. پس از دادن گزارش نهایی، دکتر امینی نخست‌وزیر زیر گزارش ما نوشت نظر کمیسیون صحیح است بایگانی شود. در اواخر حکومت امینی، چون دولت دست تنگ و به پول احتیاج داشت، نخست‌وزیر سراغ آن پرونده را می‌گیرد و به تصور این که

قبلاً برای بهنیا فرستاده و در وزارت دارایی است به شما رجوع می‌کنند و شما آن‌ها را به من مراجعه دادید. من به دستور وزیر، پرونده را نزد دکتر امینی بردم، نظر کمیسیون را خواند و گفت پول نخواستیم بایگانی شود.»

از احمد میرفندرسکی^۱

احمد میرفندرسکی که به سمت معاون سیاسی وزارت امور خارجه در سنا و مجلس شورای ملی دفاع از ماده‌ی واحده را برعهده داشته است، بعد از توضیحی در باب مشکل کاپیتولاسیون و الغاء آن در زمان رضاشاه، درباره‌ی این قانون می‌گوید:

«... اما برویم بر سر ماده‌ی واحده که آن قدر درباره‌اش سروصدا شد. ای کاش متن ماده واحده را در اختیار داشتم و عیناً برای شما می‌خواندم. متأسفانه در دسترسم نیست. اما مدلول ماده‌ی واحده این است که مستشاران امریکایی هم از حقوقی که در تبصره ۲ ماده ۲۷ کنوانسیون وین قید شده برخوردار می‌شوند. این ماده‌ی واحده حکم دستمالی را داشت که بر سری که درد نمی‌کرد بستند. من حتی از این هم بالاتر می‌روم و می‌گویم پوست خربزه‌ای بود که دشمنان امریکا در ایران زیر پای دولت متکی به امریکا یعنی دولت حسنعلی منصور گذاشتند. تمام عناصر مخالف - نه مخالفین دولت منصور بلکه شخص حسنعلی منصور - دست

۱- در همسایگی خرس- دیپلماسی و سیاست خارجی ایران (در گفتگو با احمد احرار) چاپ لندن، صفحه‌های ۵۶-۵۹

به هم دادند و یک صدا شدند تا از این طریق او را بکوبند و سیاست امریکا را در ایران مفتح کنند. کی می‌توانست این کار را بکند؟ شوروی‌ها یا انگلیسی‌ها. شوروی‌ها در این کار دستی نداشتند. نتیجه باید گفت که دست انگلیسی‌ها در کار بود. وزارت امور خارجه اصولاً نسبت به این ماده‌ی واحده نظر مساعدی نداشت. وزیر خارجه وقت - آقای عباس آرام - قرارداد وین را به سنا برد ولی ماده‌ی واحده را که آن هم آماده بود نبرد. به ایشان یادآور شدم ماده واحده هم هست. گفت: «آن باشد برای بعد» و اضافه کرد: «ضرورتی اصلاً ندارد». من هم می‌دانستم که واقعاً ضرورتی ندارد...

یک آقای «هرتسن» بود در آن‌جا که مشاور سیاسی سفارت امریکا و مأمور CIA بود. ساعت‌ها با هم صحبت کردیم. من به او می‌گفتم این ماده‌ی واحده دردسر ایجاد خواهد کرد. این ظواهر کاپیتولاسیون - تکرار می‌کنم: ظواهر کاپیتولاسیون - را دارد و هوچی‌های ماهر آن را مستمسک هوچی‌گری قرار خواهند داد. آخر این چه کاری است؟ شما هر تعداد آدمی را که خواسته باشید می‌توانید به عنوان کارمند فنی و اداری، نظامی و غیرنظامی، به وزارت امور خارجه معرفی کنید، وزارت امور خارجه نیز طبق قرارداد وین کارت‌های مصونیت برای آن‌ها صادر خواهد کرد. این حق شماست بر اساس قرارداد وین.

همان طور که ما هم این حق را داریم در واشنگتن. هیچ لزومی ندارد که ما این ماده‌ی واحده را ببریم به مجلس. او می‌گفت نه، این را کنگره از ما می‌خواهد. سناتورهای می‌خواهند و گفته‌اند که باید این طور باشد. می‌گفت، من هم حرف شما را تا اندازه‌ی قبول دارم ولی زورمان به آن‌ها نمی‌رسد. شاید بر مبنای همین سابقه بوده است که می‌بینیم در اسناد

سفارت امریکا- که بعدها به نام اسناد لانه جاسوسی منتشر شد- گزارش داده‌اند معاون سیاسی و پارلمانی وزارت امور خارجه جدیت لازم را در به تصویب رساندن ماده‌ی واحده به خرج نداد. حرف کاملاً صحیحی است. من با کمال اکراه برای دفاع از این ماده پشت تریبون رفتم و دفاع من مهم‌ترین دفاعی بود که ممکن است یک نفر از یک لایحه‌ی ببکند. برای این که اصلاً عقیده به آن نداشتم. مثل این که حس ششم من به من می‌گفت این کار، کار مهملی است. کار خطرناکی است. لزومی هم ندارد. حالا البته دفاع مزخرف من به جای خودش محفوظ، راستی هم من نمی‌خواستم در آن ساعت نیمه‌شب کسی را اغفال کنم...

۱.۱- جلسه سنا تا نیمه‌شب طول کشید؟

۱.۱- م- بله، نیم ساعت بعد از نصف‌شب بود که این لایحه به تصویب رسید. جمله‌ی آخر صحبت‌م این بود که گفتم این همین است که هست، می‌خواهید تصویب کنید، می‌خواهید تصویب نکنید. این حق شماست. به نظرم روشن‌تر ازین نمی‌شد گفت که آقا، این مهمل است. ولی همان آقایان که آن طور پایین و بالا می‌رفتند اشاره‌ای به‌شان شد و ماده واحده را تصویب کردند. بعد، البته در مجلس شورای ملی اقلیت جار و جنجال کرد...

۱.۱- در مجلس شورای ملی چه کسی از لایحه دفاع کرد. باز هم شما بودید یا آقای آرام؟

۱.۱- م- خیر! آقای آرام تشریف نداشتند برای این که با آقای حسنعلی منصور روابط خوبی نداشتند. بنده به عنوان معاون پارلمانی و سیاسی در جلسه حاضر شدم و فقط درخواست طرح و تصویب قرارداد را کردم. همین و بس. اما مدافع لایحه خود آقای منصور بود که مرتب پشت تریبون می‌رفت و به

و کلا جواب می داد. منتهی بدجایی گیر افتاده بود. یعنی با یک پارلمانتر درجه یک دست و پنجه نرم می کرد که آقای رامبد بود...

۱.۱- که مخالف این لایحه بود؟ ...

۱.م- مخالف شخص آقای منصور بود... ایشان لیدر فراکسیون حزب مردم بود. من برای او از لحاظ رهبری اقلیت احترام قائلم چون کار اقلیت کشیدن فرش از زیرپای اکثریت است. اعضای اقلیت به قول فرانسوی‌ها از هر چوبی تیری می تراشند و همه‌شان، بدون برو برگرد، تابع مسلک ژوئیت‌ها هستند. هر گاهی را به کوهی تبدیل می کنند برای این که حاکم وقت برخیزد و خودش‌ان جای او بنشینند. این قاعده‌ی بازی پارلمانی است. متأسفانه حریف بازی آقای رامبد کسی نبود که از پس ایشان برآید و چیزی نمانده بود در آن ماجرا دولت ساقط بشود. در واقع، لایحه با تفاوت فقط ۶ رأی از تصویب مجلس شورای ملی گذشت... این بود داستان غم‌انگیز ماده‌ی واحده معروف به کاپیتولاسیون. ولی انتظار داشتم از من سؤال کنید که شما اگر تا آن حد از این ماده‌ی واحده بدتان می آمد و با آن مخالف بودید چرا استعفا ندادید؟ جواب چنین سئوالی این است که بنده فکر می کردم باید از مخمصه رد شد. فکر می کردم که من هنوز قدرت کار دارم و می توانم به مملکت خدمت بکنم. استعفا، آن هم بر سبیل اعتراض، آن هم در آن شرایط، به منزله مرگ سیاسی بود و من راستش را بگویم آمادگی برای مردن نداشتم!»

۶- حتی نمایندگان سر به راه مجلس دست‌چین پهلوی...

انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی، پس از دو سال و نیم فترت، به دنبال کنگره‌ی «آزادزنان و آزادمردان» انجام شد. این مجلسی بود که می‌بایستی اصول انقلاب سفید را تصویب می‌کرد. در کنگره‌ی مذکور، لیست کاندیداهای نمایندگی تهیه شد. کرسی‌های مجلس به نحوی تقسیم شد که دولت بتواند در تبلیغات خود بگوید که وضع کاملاً عوض شده و دیگر نمایندگان ملاکین بزرگ نیستند که مجلس را اداره می‌کنند.

برای نمونه، لیست کاندیداهای تهران به این صورت تنظیم شد:

دانشگاهیان دو نفر، کارگران دو نفر، اصناف یک نفر، بانوان دو نفر، نویسندگان یک نفر، از طرفی قرار شد که اخذ رای بر اساس کارت الکترا ل صورت گیرد. همه مکلف بودند کارت الکترا ل دریافت کنند و با ارائه‌ی کارت، رای خود را روی بولتن ممهور وزارت کشور بنویسند و به صندوق بیندازند. ولی صدور کارت الکترا ل و توزیع بولتن ممهور در اختیار مطلق وزارت کشور، بدون هیچ کنترول واقعی بود. در نتیجه برای هر نفر از کارگران و کشاورزان آزاد شده هر قدر کارت الکترا ل می‌خواستند صادر می‌کردند و روز اخذ رأی آن‌ها را با اتوبوس از یک حوزه به حوزه‌ی دیگر می‌بردند تا دوباره و سه باره

رأی بدهند. مأمور نظارت حوزه‌ی رأی‌گیری وظیفه‌اش این بود که کارت را کنترل کند و شاهد انداختن رأی در صندوق باشد.^۱

تفاوتی که دوره‌ی بیست و یکم از این نظر، با دوره‌های نوزدهم و بیستم داشت این بود که دولت از پر کردن شبانه‌ی صندوق‌های رأی صرف‌نظر کرده و این سیستم قابل رؤیت را اختیار کرده بود. به‌رحال ترتیبی داده شد که کانون مترقی منصور (ایران نوین آینده) در اکثریت و حزب مردم در اقلیت باشد. سی‌تن سناتور منتخب هم به شیوه‌ی مشابهی به سنا فرستاده شدند. مجلس بیست و یکم در ۱۴ مهر ماه ۱۳۴۲، افتتاح شد و نخست‌وزیر، تصویب‌نامه‌های دوران فترت را یک‌جا به مجلس تقدیم کرد و یک‌جا هم تصویب شد.

۷- به دشواری به این لایحه رأی دادند...

هم‌دستی و هم‌داستانی دولت و مجلسین - که طرز انتخاب آن‌ها را دیدیم - بخصوص در شیوه‌ی غیرعادی طرح لایحه آشکار است.

در سنا همان‌طور که دیدیم جلسه‌ی فوق‌العاده را به عنوان رسیدگی به «لایحه اصلاحی بودجه» تشکیل دادند و وقتی نزدیک نیمه شب کار تمام شد ناگهان به تقاضای نخست‌وزیر، لایحه را مطرح کردند و به تصویب

۱- تاریخ سیاسی معاصر ایران - دکتر جلال‌الدین مدنی - جلد دوم صفحه‌های ۶۴ و ۶۵.

رساندند.

در مجلس شورای ملی نیز نحوه‌ی کار عادی نبود. مجلس که در تعطیلات تابستانی بود، فردای روز تصویب لایحه در سنا، به تقاضای دولت جلسه‌ی فوق‌العاده تشکیل داد و فوریت لایحه را به تصویب رساند. شور نهایی در جلسه‌ی سه‌شنبه ۲۱ مهرماه ۴۳ انجام گرفت چون رئیس مجلس، مهندس عبدالله ریاضی - که بعدها، در انقلاب به دست آخوندها به قتل رسید- در سفر بود، جلسه را نایب رئیس، دکتر حسین خطیبی، اداره می‌کرد. غیبت عمدی بعضی از نمایندگان - مورد اشاره‌ی جیمز بیل- چندان مسلم نیست. ۲۲ نفر از آن‌ها، با اجازه، بی‌اجازه یا با معذوریت بیماری، غایب بودند.

با بررسی صورت جلسه‌های مجلس ملاحظه می‌شود که این تعداد غایب آن قدر غیرعادی نیست که بتوان آن را به طرح لایحه‌ی مذکور نسبت داد.

نمایندگان مجلس از دو حزب «ایران نوین» و «مردم» بودند. چون لایحه از طرف دولت «ایران نوینی» تقدیم شده بود بعضی نمایندگان «مردمی» با آن مخالفت - اما چنان که دیدیم مخالفت ملایمی - کردند. وقتی بعد از مدتی پنهان کاری، از مذاکرات مجلس پرده برداشته شد، در افکار عمومی همین مخالفت‌ها نیز به قرار و مدار قبلی تعبیر گردید. به نظر ما، با توجه به این که حکومت می‌خواست نمایشی از آزادی بیان در مجلس بدهد و

مسئلاً، نمایندگان حزب مردم اجازه یافته بودند که در حدّ «معقولی» ابراز مخالفت کنند، می‌توان به این احتمال نیز اندیشید که بعضی از نمایندگان، از این اجازه که در جهت احساسات ملی‌شان بود- با علاقه، استفاده کردند. ولی بهر حال، مواضعی دولت و ریاست مجلس، که هر دو، به رغم اطمینان از فرمانبرداری نمایندگان، تا حدی از پرحرفی بعضی از آنها دل شوره داشتند، به قرائنی آشکار است.

اولاً- جلسه را بطور ناگهانی تشکیل دادند. این نکته را از اظهارات یکی از نمایندگان می‌توان دریافت: «قبلاً قرار بود این در کمیسیون دادگستری و کمیسیون نظام و حتی در جلسه خصوصی مورد مطالعه قرار بگیرد ولی امروز ساعت ۸ احضار شدیم فرمودند این لایحه در دستور است.»^۱

ثانیاً- بر اساس ماده‌ی ۴۳ آئین نامه‌ی مجلس، که صراحت دارد «رسیدگی به لوایح و طرح‌های قانونی راجع به کلیه امور حقوقی، اعم از مدنی و جزایی و ثبتی و غیره از وظایف مختصه کمیسیون دادگستری است»- بعضی از نمایندگان ایراد کردند که چون عمده‌ی این لایحه مسئله‌ی معافیت از تعقیب جزایی نظامیان امریکایی است، باید الزاماً به کمیسیون دادگستری و نظام برود. نایب رئیس تنها جوابی که به این ایراد قانونی داد این بود که: «باید

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی- در روزنامه‌ی رسمی،

عرض کنم که طبق تشخیص جناب آقای رئیس مجلس در ابتدای امر این لایحه فقط به کمیسیون خارجی رفته بود، سپس پیشنهاد ارسال لایحه به دو کمیسیون مذکور را که از طرف یکی از نمایندگان رسیده بود، به رأی گذاشت که طبیعی است به اکثریت آراء رد شد.^۱

اما روشن‌ترین قرینه‌ای که از مواضعی دولت و مجلس، به پیروی از «دستور صادره» حکایت می‌کند، نحوه‌ی انتقادات و پاسخ‌ها و بخصوص سهولت اقناع منتقدین. برای نمونه:

یکی از نمایندگان مغایرت لایحه‌ی مصونیت جزایی و مدنی مستشاران نظامی امریکایی را با اصل ۷۱ متمم قانون اساسی - که دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه را مرجع تظلمات عمومی می‌داند - عنوان می‌کند و به سهولت و سادگی یک طفل دبستانی، در برابر «استدلال» نخست‌وزیر متقاعد می‌شود:

«نخست‌وزیر - تصور نمی‌کنم که در این مملکت از کسانی که حافظ قانون اساسی هستند و این مربوط است به تمام ارکان مملکت و ملت ایران هیچ کس به خود اجازه نمی‌دهد که بر خلاف قانون اساسی حتی لحظه‌ای فکر بکند چه رسد به این که یک اصل بر خلاف قانون اساسی را دفاع بکند یا لایحه‌ای را که بر خلاف قانون اساسی است تقدیم بکند.

(احسنت نمایندگان).^۱

و در برابر «استدلال» یک نماینده‌ی موافق، هم‌چنین:

«نماینده‌ی موافق- ذیل این لایحه را وزیر جنگ امضا کرده وزیر جنگ یعنی مأموری که تحت ریاست مستقیم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام وظیفه می‌کند (صحیح است) پس این توهم که چنین لایحه‌ای خدای نخواست به حریم قانون اساسی تجاوز بکند صحیح نیست چون بزرگ‌تر از همه و بالاتر از همه واقعاً شاهنشاه مملکت ما مراقب اوضاع و اجرای قوانین مملکت ما هستند. (صحیح است).»^۲

نماینده‌ی مخالفی درباره‌ی مشمولین این لایحه سؤال می‌کند. او نیز به آسانی طفلی بی‌تمیز، متقاعد می‌شود و اظهار می‌کند:

«این لایحه شامل تمام افراد هیئت مستشاری می‌شود من نمی‌گویم خانواده‌شان چون آقای نخست‌وزیر فرمودند شامل خانواده نمی‌شود ولی با توجه به متن ماده‌ی واحده و آن تعریفی که از مأمورین فنی کردند خانواده‌شان هم مشمول می‌شود حالا بنده اتخاذ سند می‌کنم از فرمایشات جناب آقای نخست‌وزیر می‌گویم مشمول افراد خانواده نمی‌شود.»^۳

۱- همان مأخذ- صفحه ۳۰

۲- همان مأخذ- صفحه ۴۴

۳- همان مأخذ- صفحه ۵۷

این نماینده‌ای است که یادداشت سفارت امریکا منضم به ماده‌ی واحده را زیر چشم دارد و می‌بیند که در مقابل متن قانونی که باید به تصویب برسد نمی‌توان از فرمایشات جناب آقای نخست‌وزیر اتخاذ سند کرد.

یادداشت شماره‌ی ۲۹۹ مورخ ۲۷ آذر ۴۲ سفارت امریکا منضم به ماده‌ی واحده هیچ ابهامی ندارد:

«به نظر این سفارت کبری عبارت اعضاء هیئت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران شامل است بر کلیه‌ی کارمندان نظامی یا مستخدمین غیرنظامی وزارت دفاع و خانواده‌های ایشان که با ایشان در یک جا می‌زیسته و طبق موافقت نامه‌ها و ترتیبات مربوط به کمک و مشاهده نظامی بین دو دولت، در ایران مسکن دارند.»

معاون وزارت امور خارجه که دفاع فنی از لایحه را عهده‌دار است و در مجلس سنا گفته است:

«این چیزی نیست که ما تنها کرده باشیم دولت‌های دیگر هم کرده‌اند.»

در مجلس شورای ملی توضیح بیشتری می‌دهد:

«در کلیه کشورهای که کارمندان نظامی امریکا چه کارمندان هیئت‌های مستشاری و چه افراد جنگی در آن اقامت دارند وضع حقوقی آنان به وسیله‌ی قراردادهای دو جانبه معروف به **Status Forces Agreements** و یا پیمان تدافعی چند جانبه - پیمان آتلانتیک شمالی پیمان تدافعی جنوب شرقی آسیا - روشن گردیده است. کشورهای که پرسونل نظامی امریکا

اعم از مستشاران یا افراد جنگی را می‌پذیرند بنا به مصونیتی که طبق موافقت‌نامه به آنان می‌دهند از صلاحیت جزایی خود در مورد آنان صرف‌نظر می‌نمایند.»^۱

اگر نمایندگان غالباً تحصیل کرده‌ی مجلس مکلف به آسان‌گذشتن و چشم‌بر واقعیت بستن نبودند، در برابر این اظهارخلاف واقع نماینده‌ی دولت، بایستی لااقل شکی به دل راه می‌دادند و از خود می‌پرسیدند که: این ردیف کشورهای دموکراتیک عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی- مثل فرانسه، انگلیس، ایتالیا، بلژیک، هلند، دانمارک و غیره... که همه‌ی عزت و شوکت‌شان به کزّ و فرّ دستگاه عدالت‌شان بسته است، چطور ممکن است رضایت داده باشند که از صلاحیت جزایی خود صرف‌نظر کنند؟!

واقعیت را در مورد این مقوله‌ی حساس، از کتاب مستند «جیمز بیل» می‌آوریم:

طرح موافقت‌نامه وضعیت نیروهای مسلح امریکایی، **American Status Forces Agreements** اوایل دهه ۱۹۵۰، درباره نیروهای مستقر در کشورهای عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی تهیه شده بود. در این موافقت‌نامه‌ها حق، صلاحیت قضاوت بین ایالات متحده امریکا و کشور پذیرنده مقرر **Concurrent** بود. بدین معنی، که اگر دولت ایالات متحده از تعقیب مجرم خودداری می‌کرد، کشوری که جرم در آن واقع شده بود، اقدام به تعقیب می‌کرد. اما به خلاف قراردادهای وضعیت نیروهای امریکایی که شامل حال تعداد

زیادی از کارکنان امریکایی در ماوراء بحار بود، توافق با ایران، به امریکا اجازه می‌داد که از حق انحصاری رسیدگی به جرائم همه‌ی پرسنل خود همه وقت، برخوردار باشد. به موجب این موافقت‌نامه خواه جرم از سوی دولت امریکا مورد تعقیب قرار می‌گرفت خواه نمی‌گرفت، ایران حق تعقیب مجرم را نداشت»^۱.

«دشواری تصویب» شاید قرینه‌ای نیز در طرز اخذ رأی داشته باشد. چند تن از نمایندگان پیشنهاد کردند که اخذ رأی مخفی با ورقه انجام شود، در این که این پیشنهاد نیز بنا بر مواضعه یا بی‌مقدمه بود، قرینه روشنی در دست نداریم. آراء مأخوذه شماره شد و نتیجه به این قرار اعلام گردید:

«نایب رئیس- به این ترتیب از ۱۳۶ رأی لایحه با ۷۴ رأی موافق و ۶۱ رأی مخالف تصویب شد به دولت ابلاغ می‌شود.»^۲

(این قانون در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ از طرف دولت موقت بازرگان ملغی اعلام شد.)

۸- عکس‌العمل در سراسر ایران فوری بود...

از هنگام تصویب لایحه، تا وقتی مردم از وجود آن آگاه شدند، مدتی فاصله افتاد. دولت، تا توانست مردم را در

۱- عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و امریکا- صفحه ۱۵۸

۲- صورت مذاکرات مجلس- صفحه ۶۴

بی خبری نگه داشت. خبر تصویب لایحه در سنا، به طوری که دیدیم، مطلقاً منتشر نشد. از انتشار مذاکرات مجلس نیز جلوگیری کردند. روزنامه‌ی رسمی هم که عین مذاکرات را درج می‌کند، چند روزی به علتی - که نقص فنی چاپ‌خانه اعلام شد - انتشار نیافت. دولت خبر خلاصه و گنگی به روزنامه‌ها داد. در این احوال دکتر مظفر بقایی کرمانی، رهبر حزب زحمت‌کشان، که صورت مذاکرات مجلس را از اداره‌ی تندنویسی بدست آورده بود، با درج قسمت‌هایی از آن در رساله‌ای به تاریخ اول آبان ماه ۴۳، از احیای کاپیتولاسیون سخن گفت.

عمده‌ی نسخه‌های این رساله که عنوان «هست یا نیست؟» داشت (منظور این که کاپیتولاسیون هست یا نیست)، به وسیله‌ی ساواک، پیش از پخش، کشف و توقیف شد. ولی تعداد کمی از نسخه‌های آن بین مردم توزیع گردید. به احتمال زیاد منبع اطلاعات آیت‌الله خمینی، که روز چهارم آبان، نطق معروف و پرسر و صدایش را درباره‌ی کاپیتولاسیون ایراد کرد، همین رساله بوده است.

دکتر بقایی، در رساله‌ی مذکور، جزئیات لایحه‌ی مصونیت مستشاران نظامی امریکا و حدود مصونیت‌ها را آورده و بخش‌هایی از انتقادات نمایندگان مجلس را نقل کرده بود. منظور او اثبات این امر بود که قانون مذکور چیزی جز کاپیتولاسیون نیست و اظهار نظر کرده بود که این، از

بعضی جهات، از کاپیتولاسیون ترکمانچای خفت‌آورتر است.^۱

از نظر حقوقی، در این که قانون مصوب مجلس ایران یک کاپیتولاسیون جدید بود جای هیچ تردیدی نیست. درباره‌ی صفت «خفت‌آورتر»، با توجه به شرایط زمانی انعقاد و حدود اختیارات و مصونیت‌ها، بر نظر دکتر بقایی، به جهاتی می‌توان صحه گذاشت.

این یادآوری لازم است که هر چند عهدنامه‌ی ترکمانچای عهدنامه‌ی منحوس و ننگینی بود و هر چند عمده‌ی نحوست آن در از دست رفتن ایالات نخجوان و ایروان و نواحی ایرانی واقع در شمال رود ارس بود، ولی انعقاد آن و برقراری کاپیتولاسیون در مقابله‌نامه‌ی ضمیمه‌اش، اجبار احترام‌ناپذیر یک دولت شکست خورده بود، زیرا قشون روس قسمت عمده‌ی آذربایجان، شهرهای خوی، مرند و تبریز را اشغال کرده بود. چون مذاکرات صلح ترکمانچای به طول انجامید، روس‌ها ارومیه و اردبیل را هم گرفتند و ژنرال «پاسکیویچ» فرماندهی روسی، در هفته‌ی اول فوریه ۱۸۲۸، به عباس میرزا ولیعهد، اولتیماتوم داد که اگر عهدنامه‌ی صلح تا پنج روز دیگر امضاء نشود، قشون خود را به طرف تهران حرکت خواهد داد. در نتیجه، انعقاد آن عهدنامه، برای احترام از خطر

فوری بود که تمامیت ارضی و استقلال ایران را تهدید می‌کرد.

ولی در مورد کاپیتولاسیون ۱۳۴۳، خطری فوری برای استقلال مملکت در پیش نبود. چه آن موافقت‌نامه امضاء می‌شد چه نمی‌شد و نظامیان امریکایی چه از مقررات کاپیتولاسیون استفاده می‌کردند و چه نمی‌کردند - امریکا ایران را تنها نمی‌گذاشت. زیرا که به موجب توافق محرمانه‌ی یالتا، بین فاتحان جنگ دوم جهانی، ایران در حوزه‌ی نفوذ غرب بود. ممکن نبود که امریکا، در صورت تجاوز شوروی ایران را رها کند. بخصوص این که مجوز دنیاسپند دخالت هم داشت: به موجب قرارداد دفاعی دو جانبه اسفند ۱۳۳۷ ایران و امریکا - دولت ایالات متحده متعهد بود که در صورت تجاوز خارجی به ایران، به مداخله‌ی نظامی مبادرت نماید.

این را هم باید یادآوری کنیم که دولت ایران محکم کاری بی‌سابقه و خارق‌العاده‌ای هم، در این باب کرده بود: به محض مبادله‌ی موافقت‌نامه‌ی دفاعی مذکور - به چند سفارت‌خانه‌ی مهم خود در کشورهای خارجی، یک بخش‌نامه‌ی به کلی سرّی صادر کرد که اگر ایران مورد تجاوز قرار بگیرد و دولت فرصت استمداد از امریکا را نداشته باشد، بدون اتلاف وقت، یادداشتی به این مضمون به سفارت امریکا در محل بفرستند:

«نظر به این که خاک ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت

و استقلال کشور ایران در خطر است، بر طبق ماده‌ی یک موافقت‌نامه‌ی همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا، که در تاریخ ۴ مارس ۱۹۵۹ در آنکارا، به امضاء رسیده است، سفارت کبرای شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد، دخالت نیروهای نظامی کشورهای متحد امریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت و استقلال ایران تقاضا می‌نماید.»

به سفیران ایران در این سفارت‌خانه‌ها دستور داده شده بود که متن این یادداشت را در محل مطمئنی همیشه نگه‌داری کرده و در موقع تغییر مأموریت، رسماً تحویل جانشین خود بدهند که او هم پس از اطلاع از تعلیمات مندرج در نامه، آن را ضبط نماید.

(این بخش‌نامه‌ی به کلی سری مورخ ۱۳۳۸/۷/۳ - در تاریخ ۸ آبان‌ماه ۱۳۵۶، مجدداً مورد تأکید قرار گرفت.)

به این ترتیب و با این محکم کاری، اگر در صورت تجاوز خارجی، دولت وقت هم، به مناسبتی، و به ملاحظه‌ای در استمداد دست به دست می‌کرد، اشاره‌ی هر کدام از جنابان سفیران در کشورهای اروپایی و امریکایی، برای توجیه مداخله‌ی نظامی کافی بود.

در نتیجه، موافقت‌نامه‌ی کاپیتولاسیون ۱۳۴۳ - که در روابط امریکا با کشورهای واقع در حوزه‌ی نفوذش و یا پناه برده به سایه‌ی حمایتش، موردی منحصر به فرد

بود - چه خوش‌مان بیاید و چه بدمان بیاید، چیزی نبود جز حاصل ضعف ناشی از وابستگی و دست‌نشانده‌گی حکومتی که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در ایران مستقر شده بود، که حتی آنقدر همت یا جرأت نکرد که از امریکاییان بپرسد: از این جماعت جمع شده به زیر چتر دفاعی‌تان، چرا فقط به ما این خفت را تحمیل می‌کنید؟

اما، اگر دید وسیع‌تری داشته باشیم و از فاصله‌ی بیشتر و بالاتری به این قرارداد نگاه کنیم، ناچار به محصول عمده‌ای که به بار آورد می‌رسیم و می‌پذیریم که گرانبارترین واقعه، از تمام وقایع دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوده است. این واقعه در حکم افسونی بود که بر اثر آن موجودی از چراغ جادو بیرون جست و اساس جامعه‌ی ایران را، از بُن و بیخ، زیروزبر کرد: موجودی به نام آیت‌الله روح‌الله خمینی!

ممکن است گفته شود که او، از مهرماه ۱۳۴۱ سر برآورده و به خصوص پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ عروج خود را آغاز کرده بود. این نظری است که سخنوران و مؤلفین جمهوری اسلامی بر آن پافشاری می‌کنند و واقعه‌ی خرداد ۴۲ را، در تحولاتی که به روی کار آمدن حکومت اسلامی منجر شد، نقطه‌ی عطف می‌دانند.

البته، آقای خمینی از مهرماه ۱۳۴۱، بعد از تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حرکت برای دست‌یابی به قدرت و استقرار حکومت مذهبی را شروع کرده بود. ولی

حرکت او، در دو سال اول - از مهر ماه ۴۱ تا آبان ۴۳ - به کندی و در سطح زمین، پیش رفته بود و از تاریخ اخیر بود که پرواز به سوی قله‌ها را آغاز کرد.

لااقل، امروز دیگر می‌دانیم که آیت‌الله خمینی هدف مشخصی و معینی داشت و برای رسیدن به آن هدف، در جستجوی ورد و افسونی بود. افسونی که بتوانند همه‌ی قشرهای جامعه‌ی ایران را برای برانداختن نظام حاکم به حرکت درآورد. زیرا او حکومت را حق خود می‌دانست.

یکی از نزدیکان او، محمدحسین روحانی، مؤلف کتاب «تحلیلی بر نهضت امام خمینی» رئیس مرکز آمار و اسناد ملی - این اشتغال خاطر او را، به روشنی، بیان می‌کند:

«امام خمینی... پیوسته می‌اندیشید که از کجا و چگونه آغاز نماید؟ و چه شعاری را مطرح سازد که جامعه را بیدار و آگاه سازد و به حرکت درآورد، مقامات روحانی را همراه سازد و همه طبقات و اقشار و اصناف را در برگیرد.»

و اظهار نظر می‌کند که موضوع تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که این موقعیت را برای خمینی پیش آورد:

«ناگهان رژیم ارتجاعی شاه با ایجاد غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی که پیش درآمد رفورم امریکایی انقلاب سفید بود،

مشکل ایشان را حل کرد و سرنخ را به دست ایشان داد»^۱

در حالی که چنین نیست.

تمام سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی در طول دو سال منتهی به چهار آبان ۱۳۴۳، چاپ شده و در دسترس است. با بررسی آن‌ها به روشنی می‌بینیم که زمینه‌های انتقاد و حمله‌ی او به حکومت، از موارد زیر خارج نیست:

«دولت تصویب‌نامه‌ی خلاف شرع صادر می‌کند، به زن‌ها حق رأی می‌دهد، نوامیس مسلمین در شرف هتک است، می‌خواهند دختران نجیب ۱۸ ساله را به نظام اجباری ببرند، دختر و پسر در آغوش هم کشتی می‌گیرند، دختران عقیف مردم در مدارس زیر دست مردها درس می‌خوانند، مردم از گرسنگی تلف می‌شوند و آن‌ها برای استقبال از اربابان خود سیصد هزار تومان گل از هلند می‌آورند، قرآن و اسلام در خطر است، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست، اهل منبر را تهدید می‌کنند، اسرائیل زراعت و تجارت ما را قبضه کرده است، دولت روز ننگین ۱۷ دی را جشن می‌گیرد، به فرقه‌ی ضاله همراهی می‌کند، مطبوعات به روحانیون اهانت می‌کنند.»^۲

۱- تحلیلی بر نهضت امام خمینی - صفحه ۱۱۲
 ۲- نهضت روحانیون ایران - علی دوانی - جلد اول تا پنجم

آقای خمینی، با این شعارهای غالباً ارتجاعی با برد محدود، در بسیج «همه طبقات و اقشار و اصناف» که مورد نظرش بود، هیچ موفقیتی نداشت. وقایع ثبت شده‌ی آن دوران در برابر ماست. بزرگ‌ترین جمعیتی که این گونه شعارهای آقای خمینی توانست به خیابان‌ها بکشانند، در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود که تظاهرات به عنوان اعتراض به بازداشت او صورت گرفت. این جمعیت از چند هزار نفر در تهران میلیونی، تجاوز نکرد که تازه در بسیج آنها مبلغین و آژیتاتورهای کار کشته نقش عمده‌ای داشتند. درباره‌ی تعداد تظاهرکنندگان، گزارش محرمانه‌ای از طرف مقامات ساواک، در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ تنظیم شده که در آن تعداد تظاهرکنندگان در نقاط مختلف شهر، بین ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر تخمین زده شده و تنها در یک جا، از جمعیت هشت هزار نفری در میدان ژاله یاد می‌شود. از آن جا که ساواک، برای بالا بردن ارج زحمات خود تمایل به مبالغه داشت و از طرفی، بعد از انقلاب، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی آقای خامنه‌ای، این گزارش را نقل کرده و درباره‌ی ارقام مذکور هیچ چون و چرایی نکرده است، برای ما (تا خلاف آن ثابت نشده) ارقام معتبری است.^۱ اما عاقبت، آن شعاری که آقای خمینی در جستجوییش بود که «جامعه را بیدار و آگاه سازد» و «همه طبقات و اقشار و اصناف را در برگیرد» - خدا از آسمان برایش فرستاد:

لایحه‌ی کاپیتولاسیون!

در نطق چهار آبان ۱۳۴۳، که به تبعیدش از طرف دولت انجامید، فریاد همه‌گیری سر داد:

«عظمت ایران از بین رفت، استقلال ما از دست رفت، عزت ما پایکوب شد، مگر ما مستعمره هستیم؟ مگر ایران در اشغال امریکا است؟»

آقای خمینی که می‌دانست دولت با تمام قوا از انتشار بیانات چهار آبان او جلوگیری خواهد کرد و به یقین، احتمال بازداشت خود را نیز در نظر داشت، اعلامیه‌ای هم تنظیم کرده بود که هم زمان با نطق، منتشر شود. این اعلامیه چنین شروع شده بود:

«آیا ملت ایران می‌داند که در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و به طور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟...»

و پس از شرح ماوقع همه‌ی قشرهای جامعه را مورد خطاب قرار داده بود. از: رجال شریف سیاسی، بازرگانان، احزاب سیاسی، افسران ارتش، اساتید دانشگاه، جوانان دانشگاهی، دانشجویان ممالک خارجه، و غیره... خواسته بود که: «در راه هدف مقدس استقلال و بیرون رفتن از قید

اسارت کوشش کنند.»^۱

این اعلامیه که در تهران و اصفهان، مخفیانه به تعداد زیادی به چاپ رسیده بود، به رغم مراقبت ساواک، به شیوه‌ی خاصی در تمام مملکت پخش گردید. بعدها دانسته شد که مباحث توزیع، گروه «مؤتلفه اسلامی» بود. که متعاقباً به قتل حسنعلی منصور دست زد. تهران و شهرستان‌ها، هر کدام به چند بخش تقسیم شده بود و توزیع هر بخش به عهده‌ی گروه معینی گذاشته شده بود. نحوه‌ی توزیع را چند سال بعد، در کتاب «تحلیلی بر نهضت امام خمینی» خواندیم:

«بیش از ۴۰ هزار عدد از این اعلامیه‌ها فقط در تهران، در زمانی کمتر از ده دقیقه پخش شد توزیع کنندگان ۵۰۰ نفر از جوانان غیور بازار و دانشگاه بودند، هر نفری فقط ۸۰ اعلامیه، در سر ساعت معینی از شب دست به توزیع زدند، بدون آن که حتی یک نفر دستگیر شود.»^۲

این شعار جدید و این آرایش تازه‌ی استقلال‌طلبی و دل‌سوزی برای عزت و حرمت ایران و فریاد او در دفاع از عظمت و استقلال ایران بود که برای او وجهه و پایگاهی در میان «همه طبقات و اقشار و اصناف» که از آغاز مورد

۱- نهضت روحانیون ایران، جلد چهار صفحه‌های ۳۱۹ تا ۳۲۴.

۲- تحلیلی بر نهضت امام خمینی، صفحه ۷۲۸

نظرش بود، به وجود آورد. آخرین خاطره‌ای که از آقای خمینی در ذهن بسیاری از مردم باقی ماند و بر روی سایر شعارها و خواست‌های ارتجاعی‌اش پرده‌ی فراموشی کشید، همین شعار تازه بود.

بهترین و گویاترین قرینه‌ی برد ملی این سخنان، مقایسه‌ی عکس‌العمل‌ها، هنگام بازداشت او در خرداد ۴۲ و تبعید وی در آبان ۴۳ است که اولی منحصرأً گروهی از مذهبیین را به حرکت درآورده بود و در مورد دوم، اگر همه‌ی «طبقات و اقشار و اصناف» در میدان نبودند ولی همه‌ی آنها تکان خورده و گوش تیز کرده بودند. و پانزده سال بعد، روزی که آقای خمینی، از نو، با شعار آزادی و استقلال به جنگ حکومت برخاست. همان فریاد رثاء عظمت و استقلال ایران پشتوانه‌ی حرکتش بود، بخصوص که کوری سیاسی رژیم شاهنشاهی از وجود او بتی ساخته بود.

مشاوران محمدرضا شاه و دولت‌مردان او هر چند غالباً تحصیل کرده و حتی خوب تحصیل کرده، از نظر شخصیت حقیر و از نظر فهم سیاسی فقیر بودند: این نکته‌ی ساده و دقیق را نفهمیدند و بالطبع نتوانستند به شاه بفهمانند که وقتی، در یک رژیم سانسور و اختناق، فردی را - که به مدت دو سال، به هر جهت اسمش بر سر زبان‌ها بوده و با خطر کردن بی‌مهابا، راست یا دروغ، مرثیه‌ی استقلال و عظمت وطن را سروده - با یک اعلامیه‌ی سه

سطری ساواک، از ایران تبعید می‌کنند، بی‌تردید به یک قهرمان بالقوه مبدل می‌گردد. و آن‌گاه هم که خمینی ما فی‌الضمیر خود را در کتاب «ولایت فقیه» بروز داد و به صراحت، استقرار حکومت فقها و قانون خدا را تجویز کرد، با نابینایی سیاسی مزمن، از انتشار کتابش در ایران به سختی جلوگیری کردند. و روزی که، در بحبوحه‌ی «فضای باز سیاسی» خواستند قدرت معنوی روزافزون او را خنثی کنند به آن شاهکار حماقت، یعنی انشاء و انتشار نامه‌ی کذائی، به امضای «احمد رشیدی مطلق» دست زدند که در آن، به جای نقل صفحه‌ای چند از کتاب «ولایت فقیه» - که کار آقای خمینی را، لااقل نزد تحصیل‌کرده‌هایی که در سال ۵۷ آزادی و دموکراسی را زیر عبای او جستجو کردند، می‌ساخت - در نهایت جلافت، به تبار هندی او تاختند.

برای این که به نگارنده‌ی این سطور، در باب «جلافت» مسئولان حکومت وقت، ظنّ مبالغه‌نرود، عین «نامه»‌ی معروف «احمد رشیدی مطلق» را - که فقط در یک پاراگراف ده سطری آن، هشت بار وابستگی خمینی و تبارش به هند تکرار شده - از روزنامه‌ی اطلاعات مورخ شنبه ۱۷ دی‌ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶) نقل می‌کنم.
(تاریخ‌های متن نامه به سال شاهنشاهی است)

ایران و استعمار سرخ و سیاه

«این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. استعمار سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و با این که خصوصیت ذاتی آن‌ها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده‌ی تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند مگر در موارد خاصی، که یکی از آن‌ها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب ایران بخصوص برنامه مرفقی اصلاحات ارضی در ایران است. سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن ماه ۲۵۲۰ شاهنشاهی استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهراً هر کدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد ماه ۲۵۲۲ در تهران آشکار شد.

پس از بلوای شوم ۱۵ خرداد که به منظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پایه‌ریزی شده بود ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می‌کردند دچار یک نوع سرگیجی عجیبی شده بودند زیرا در یک جا رد پای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این غائله به وضوح دیده می‌شد. از یک سو عوامل توده‌ای که با اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی همه امیدهای خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن‌های دهقانی) نقش برآب می‌دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیون‌ها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند و به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق

دست و پول در دست عوامل توده‌ای و ورشکستگان دیگر سیاسی گذارده بودند و جالب این که این دسته از کسانی که باور داشتند می‌توانند چرخ انقلاب را از حرکت باز دارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آن‌ها خارج سازند دست به دامن عالم روحانیت زدند زیرا می‌پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاصی برخوردار است می‌تواند نه تنها برنامه انقلاب را دچار مشکل سازد بلکه همان طور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود، دهقانان زمین‌ها را به عنوان زمین غصبی پس بدهند. ولی عالم روحانیت هوشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد. مالکان که برای ادامه تسلط خود همراه از ژاندارم تا وزیر، از روضه‌خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آن‌ها نشدند در صدد یافتن یک روحانی برآمدند که مردی ماجراجو، بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و بخصوص جاه‌طلب باشد و بتواند مقصود آن‌ها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند. مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی‌مقام کشور با همه حمایت‌های خاص موقعیتی بدست نیاورده بود در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجرای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح‌الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع

سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز ۱۵ خرداد شناخته شد.

روح‌الله خمینی معروف به سید هندی بود. درباره انتصاب او به هند هنوز حتی نزدیک‌ترین کسانی که توضیحی ندارند به قولی او مدتی در هندوستان به سر برده و در آن جا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت به نام سید هندی معروف شده است قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و به نام هندی تخلص می‌کرده است و به همین جهت به نام هندی معروف شده است و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم هندی بوده است. آن چه مسلم است شهرت او به نام غائله‌ساز ۱۵ خرداد به خاطر همگان مانده است کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمر بست و به دست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگل‌ها وارد مبارزه شد و خون بی‌گناهان را ریخت و نشان داد هستند هنوز کسانی که حاضرند خود را صادقانه در اختیار توطئه‌گران و عناصر ضد ملی بگذارند. برای ریشه‌یابی از واقعه ۱۵ خرداد و نقش قهرمان آن توجه به مفاد یک گزارش و یک اعلامیه و یک مصاحبه کمک مؤثر خواهد کرد. چند هفته قبل از غائله ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود درآمد انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولی است که در آن وقت عاید ایران می‌شد...

چند روز قبل از غائله اعلامیه‌ای در تهران فاش شد که یک

ماجرای جوی عرب به نام محمد توفیق القیسی با یک چمدان محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دست‌گیر شده که قرار بود این پول در اختیار اشخاص معینی گذارده شود. چند روز پس از غائله نخست‌وزیر وقت در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد بر ما روشن است که پولی از خارج می‌آمده و به دست اشخاص می‌رسیده و در راه اجرای نقشه‌های پلید بین دسته‌جات مختلف تقسیم می‌شده است.

خوش‌بختانه انقلاب ایران پیروز شد آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل توده‌ای درهم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد در تاریخ انقلاب ایران روز ۱۵ خرداد به عنوان خاطره‌ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیون‌ها مسلمان ایرانی به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافع‌شان اقتضا کند با یکدیگر هم‌دست می‌شوند حتی در لباس مقدس و محترم روحانی.

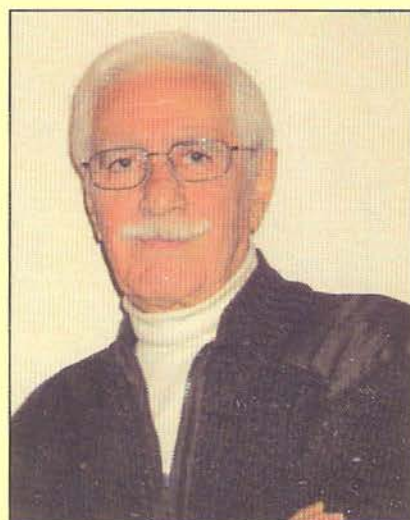
احمد رشیدی مطلق»

یادداشت‌ها

- ۱- عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا- صفحه ۱۵۶
- ۲- به مکاتبات بین وزارت امور خارجه و سفارت خانه‌ها «یادداشت» اطلاق می‌شود.
- ۳- صورت مذاکرات مجلس سنا- شماره ۷۲۹- ۴۳/۵/۳ صفحه ۱۵۰ تا ۱۵۲
- ۴- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در روزنامه رسمی، جلسه ۴۳/۷/۲۱ - صفحه‌های ۳۱-۴۱-۵۰
- ۵- تاریخ سیاسی معاصر ایران - دکتر جلال‌الدین مدنی - جلد دوم صفحه‌های ۶۴ و ۶۵
- ۶- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - صفحه ۳۳
- ۷- همان مأخذ - صفحه ۳۲
- ۸- همان مأخذ - صفحه ۳۰
- ۹- همان مأخذ - صفحه ۴۴
- ۱۰- همان مأخذ - صفحه ۵۷
- ۱۱- همان مأخذ - صفحه ۴۳
- ۱۲- عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و آمریکا - صفحه ۱۵۸
- ۱۳- صورت مذاکرات مجلس - صفحه ۶۴
- ۱۴- به نقل از حافظه
- ۱۵- تحلیلی بر نهضت امام خمینی - صفحه ۱۱۲
- ۱۶- نهضت روحانیون ایران - علی دوانی - جلد اول تا پنجم
- ۱۷- روزنامه جمهوری اسلامی شماره شنبه ۱۴ خرداد ۶۲
- ۱۸- نهضت روحانیون ایران - جلد چهارم صفحه‌های ۳۱۹ تا ۳۲۴
- ۱۹- تحلیلی بر نهضت امام خمینی - صفحه ۷۲۸

از همین نویسندگان در این سری:

- مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
- مروری در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه
- مروری در تاریخ انقلاب اکتبر روسیه



ایرج پزشک زاد در تهران به دنیا آمده است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران و عالی را در فرانسه در رشته حقوق به انجام رسانده است. مدتی با مطبوعات با نام مستعار الف.پ. آشنا، همکاری کرده است. چند سال به سمت قاضی در دادگستری و سپس به عنوان دیپلمات تا مقام سفیری، در وزارت امور خارجه ایران خدمت کرده است. پس از انقلاب در غربت به کار تحقیق ادبی و تاریخی اشتغال دارد.

\$ 18.00



www.ketab.com